بسم الله سرّ الأنبیا

کتاب مستطاب
لؤلؤ و مرجان در شرط اول
و دوم منبر روضه خوانان تألیف جناب
مستطاب [illegible] خاتم المحدثین ثقة
الإسلام و المسلمین [illegible]
الحاج میرزا حسین النوری
الطبرسی

أعلی الله مقامه و رفع فی الخلد

در تاریخ مهرماه ۱۳۲۸ بعنوان یادگاری حضرت حجة الاسلام
آقا شیخ محمد کفعمی خراسانی این کتاب را بقدری لطف فرمودند
خداوند بر توفیقات معظم له در نشر اخبار و احادیث بیفزاید
اللهم وفقه و وفقنی لما تحب و ترضی آقای الحاج سید عبدالحسین
رضینی بتاریخ ۱۳۴۲/۲/۱۲ در مشهد مقدس تحریر شد

واقف :

لؤلؤ مرجان

تألیف میرزا حسین النوری

لقبی که در اینجا نام برده شده
صفحه — نام کتاب — مولف
۱۳۱ — کشف الریبه — شهید ثانی
۱۲۵ — شرح درایه — شهید ثانی

فهرست

فهرست [illegible] انکه این کتاب مبارک مشتملست بر مقدمه و دو فصل
و خاتمه [illegible] در اثبات استحباب روضه خواندن و نقل هشت خبر در اینباب
و بیان وجه تسمیه روضه خوان بروضه خوان و اینکه دو صنف روضه خوان از عبادات
و هر عبادتی منوط بدو شرطست و ذکر پاره حکایات ص ۱۱ فصل اول در ص ۱۴
در بیان شرط اول که اخلاص است و در ص ۱۶ ذکر چهار مفسده که مترتب است بر ترک
مراعاة اخلاص در عبادات در ص ۱۸ مفسده اول محروم ماندن از ثواب بلکه ترتب عقاب
و نقل پنج خبر در اینباب ص ۱۹ مفسده دوم دخول در جماعتی که آل محمد علیهم السلام
دا سرمایه کسب خود و ذکر چهار خبر در این باب ص ۲۵ ذکر صور اخذ اجرت روضه خوانی
واذان گفتن و نقل شش خبر در اینباب ص ۳۰ مفسده سیم فروختن آخرت را بدنیای باطل
و ذکر اقسام ان و نقل چهار خبر در مذمت ان و اشاره بحکایت ابو الاسود و ذکر شش
ص ۳۵ ذکر پاره حالات عجیبه منبر خوانان و ذکر حکایت ظریفه ص ۳۷ مفسده چهارم
دخول در طائفه که امر میکنند مردم را بر نیکوئی و حال انکه خود ان بهره ندارند و
نقل هشت خبر در مذمت این طائفه و اشاره بپاره حالات اهل منبر و جزای انها
و حکایت نبی بدبر ادر حضرت رضا علیه السلام ص ۴۱ ذکر سه تنبیه در خاتمه
این فصل تنبیه اول در اینکه ریا مبطل هر عبادتی است و دفع توهم جواز ان در
تعزیه داری از لفظ تباکی در خبر و بیان دو معنی از برای تباکی و نقل شش خبر در این
باب ص ۴۸ تنبیه دویم در بیان محرماتیکه محل ابتلای روضه خوان است و بهمین
عنوان اشاره شده ص ۵۱ تنبیه سیم در تحریص و ترغیب مردم باحترام و تعظیم روضه
خوانان و نقل شش خبر در اینباب ص ۵۸ فصل دویم در بیان شرط دویم که ان
صدق است بتکلم در پنج مقام و تنبیه و چهار امر و ذکر سه فرع ص ۵۹ مقام اول در مدح

صدق

صدق و ذکر چند ایه و سی خبر در اینباب ص ۶۰ در مذمت کذب و نقل چند ایه و سی
خبر در اینباب ص ۶۷ ذکر ده وجه برای خبر دال بر اینکه دروغ بدتر است از شراب
ص ۹۱ در بیان مفاسدیکه مترتب بکذب و ذکر چهل مفسده ص ۹۲ مقام سیم در کذب
بر خدا و رسول و نقل بیست و هشت خبر در اینباب ص ۱۰۲ مقام چهارم در تقسیم
دروغ بدوازده قسم و اشاره بپاره مجعولات کذبه ص ۱۱۹ در احکام هر یک از اقسام
دروغ و اشاره بپاره مطالب و ذکر بعض اخبار ص ۱۴۳ مقام پنجم در بیان معنی دیگر
از برای صدق که مخصوص بنقل اخبار است ص ۱۴۰ در اینکه صدق مراتبی دارد و
اینکه وفای بعهد پست ترین مراتب صدقست ص ۱۴۷ در اینکه مرتبه بلندتر صدق مخصوص
است بمخازن وادله رسالت و استدلال بایه کونوا مع الصادقین بر امامت ائمه اطهار
ص ۱۵۰ ذکر چهار تنبیه اول اینکه مجرد احراز شرائط قبول روایت کافی نیست بلکه دفع
تعارض هم باید بشود و ذکر دو مثال در اینباب ص ۱۵۹ مثال اول کلام مرحوم شیخ در ارشاد
که فرموده بر حضرت امیر در غزوات زخمی وارد نیامده و نقل یازده خبر معارض
با ان ص ۱۶۴ مثال دویم نفی ورود اهل بیت بکربلا در روز اربعین و ذکر شواهد عدم
منافات با ان ص تنبیه دویم اشاره بپاره مؤلفات که مؤلفین انها از بزرگان
علما اند و دفع توهم استبعاد اینمطلب ص ۱۸۹ تنبیه سیم تطبیق احادیث اینطائفه
با مستحبات و نقل خوابی ص ۲۰۳ تنبیه چهارم دفع توهم جواز نقل دروغ در امثال عصر
ص ۲۲۰ در بیان سه فرع اول در حکم نقل کلامیکه مبدا ان دروغ است از کسی ص ۲۲۷ در رفع
تکلیف ناظر اوقاف و وصی در اقامه تعزیه داری برای عرض ص ۲۲۹ فرع سیم حکم کتبیکه
در دروغ تالیف شده مانند الف لیله ص ۲۳۰ در بیان خاتمه کتاب و بیان مذمت شنیدن
دروغ و ذکر شش خبر در اینباب و تنبیه بر اینکه در شنیدن خصوص علما مفاسد عظیمه است ص ۲۳۱ تم

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش بیرون از اندازه و حساب سزاوار قادریست که از نور بخشش برق خاطف و نالهٔ
رعد قاصف ابر تیره را بگریاند و از قطرات نیسان اشک دیده کانش قلبش هنر اشکهانهم
بهار ابنجار با وقار و تمکین و کرسیهای نباتات لطیف رنگین بشبستان جهان را
آرایش نماید و بوعطان اثمار با دستار گوناگون و ذاکران گلهای رنگارنگ
با پیراهن ارگون زمزمهٔ توحید ذات مقدس سبحان و ندای کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ را
بگوش هوش عالمیان برساند و خلعت رسای درود نامعدود شایستهٔ آن قامتی است
که در رضای محبوب تیرهای بلا را بجان خرید و سخنان زشت ناگوار از مشرکین شنید
و دست از ابلاغ رسالت نکشید تا آنکه روح انسانی در هیکل بنی آدم دمید و آل
اطهارش نجوم ثواقب و انوار غیاهب و هدفهای سهام مسموم مصائب و تحمل

چنین گوید بندهٔ مجرم مسمی حسین بن محمد تقی نوری طبرسی البسه الله تعالی حلل
الصدق والیقین وجعل له لسان صدق فی الآخرین که جناب العالم العامل
الجلیل والفاضل الکامل النبیل حامی حوزة الدین و ماحی بدع المشرکین و
الملحدین صاحب التصانیف الرشیقة والمؤلفات الانیقة الحبر النقاد الخبیر و
العلیم الوقاد البصیر السید السند المؤید المجتبی مولوی سید محمد مرتضی جونپوری
هندی ایده الله تعالی مکرر از انجا بحقیر شکایت از ذاکرین و روضه خوانان
النصوب کرده که در گفتن دروغ حریص و بیباک و اصرار تام در نشر اکاذیب
و مجعولات دارند بلکه نزدیک بان رسیده که آنرا جایز دانند و مباح شمارند
و چون سبب گریانیدن مؤمنین است از دائرهٔ عصیان و قبح او را بیرون دانند
و امر فرمود که چند کلمه در اینباب بطریق موعظه و مجادلهٔ حسنه نوشته شاید
سبب تنبه و دست بر داشتن از این قبایح شود و ظاهرا جناب ایشان گمان دارند
که در عتبات عالیات و بلاد مقدسهٔ ایران این طایفه از این غائله آسوده و من دانند
صفت ایشان بلوث کذب و افترا آلوده نیست و این خرابی دینی منحصر است بهمان
بلاد و غافل از آنکه نشر خرابی از سر چشمه و در هر جا منتشر شده منتهی بمرکز علم و حوزه
اهل شرع اعتاب عالیه است چه اگر اهل علم مسامحه نمیکردند و مراقبه تمیز صحیح و سقیم

وصدق وکذب گفتار این طایفه می شدند واز گفتن اکاذیب نهی میکردند کار
خرابی باینجا نمیرسید وباین حدّ بیباک ومتجرّی نمیشدند وباین قسم اکاذیب واضحه
معلومه را نشر نمیکرد و مذهب حقّهٔ امامیه واهلش باین درجه مورد سخریّه واستهزا
نمیشدند واین مجالس شریفه باین اندازه بی رونق وبرکت نمیشد بهر حال این حقیر
بجهه اشتغال بکتاب مستدرک نتوانستم مسئول ایشانرا اجابت نمایم تا در این ایّام
که بحمد الله تعالی از اینخدمت خود فارغ شدم حسب الامر مختصری در کیفیّت سلوک
اینطایفه ودخولشان در این شغل نوشتم ونام آنرا لؤلؤ ومرجان
در شرط پلّهٔ اوّل ودوّم منبر روضه خوانان گذاشتم رجاء واثق از الطاف غیبیّه
الهیّه ونظر لطف ورحمت ولی عصر وامام زمان صلوات الله علیه که بمنصّهٔ قبول
رسیده لامحاله سبب ردع وزجر بعضی از ایشان شده دست از تمام یا عمدهٔ
آن اکاذیب وفساد عظیم دیگر که بآن اشاره خواهد شد انشاء الله تعالی بردارند
واین رساله مشتمل است بر مقدّمه ودو فصل وخاتمه مقدّمه مخفی نماند که
گریانیدن مؤمنین وواداشتن ایشان بگریستن وناله کردن بر مصایب وارده
بر حضرت ابی عبد الله علیه السلام وسایر اهل بیت علیهم السلام بجز اندن مراثی
ونوحه کردن وذکر کیفیّت انتصاب وغیر ان از انچه در شرع مطهّر نهی از ان نشده

ومحذوری دران نباشد از عبادات ممدوحه مستحسنه است که برای ان ثوابهای
جزیله واجرهای جمیله مقرّر فرموده اند چنانچه در کامل الزیاره مرویست که حضرت
صادق علیه السلام فرمودند بعبد الله بن حماد بصری بَلَغَنِي اَنَّ قَوْمًا يَأْتُونَهُ
يَعْنِي الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ نَوَاحِي الْكُوفَةِ وَنَاسًا مِنْ غَيْرِهِمْ
وَنِسَاءً يَنْدُبْنَهُ وَذَلِكَ فِي النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَمِنْ بَيْنِ قَارِئٍ
يَقْرَءُ وَقَاصٍّ يَقُصُّ وَنَادِبٍ يَنْدُبُ وَقَائِلٍ يَقُولُ الْمَرَاثِيَ فَقُلْتُ
لَهُ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ شَهِدْتُ بَعْضَ مَا تَصِفُ فَقَالَ الْحَمْدُ
لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي النَّاسِ مَنْ يَفِدُ إِلَيْنَا وَيَمْدَحُنَا وَيَرْثِي عَلَيْنَا
وَجَعَلَ عَدُوَّنَا مَنْ يَطْعَنُ عَلَيْهِمْ مِنْ قَرَابَتِنَا اَوْ مِنْ غَيْرِهِمْ
يُهَدِّدُونَهُمْ وَيُقَبِّحُونَ مَا يَصْنَعُونَ بمن رسیده که گروهی میآیند نزد
حسین علیه السلام از اطراف کوفه ومردمان از غیر ایشان وزنانیکه برای آنحضرت
نوحه گری میکنند واین در نیمه ماه شعبان است پس بعضی قرائت میکنند وبعضی
قصّه میخوانند یعنی کیفیّت شهادت وسایر مصایبرا ذکر میکنند وپارهٔ نوحه گری
میکنند وبرخی مرثیه میخوانند پس گفتم آری فدایت شوم ملاحظه کردم پارهٔ از انچه
بیان فرمودی پس فرمود حمد خداوندیراکه قرار داد در میان مردم کسانی راکه نزد

ما میآیند و ما را مدح می‌کنند و مرثیه میخوانند برای ما و قرار داد دشمن ما را
کسانیکه طعنه میزنند بر ایشان از خویشان ما یا از غیر ایشان و تهدید مینمایند
ایشان را و زشت میشمارند کارهای ایشان را و در انجا و در کتاب عیون شیخ صدوق
مرویست که حضرت رضا علیه السلام فرمود بحسن بن علی بن فضال مَن ذَكَرَ
مُصابَنا فَبَكى وَاَبكى لَم تَبكِ عَينُهُ يَومَ تَبكِي العُيُونُ
هر کس یاد کند مصایب ما را پس بگرید و بگریاند دیده اش گریان نشود و در کامل
و ثواب الاعمال و امالی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بابی عماره
منشد یعنی شعرخوان مَن اَنشَدَ فِي الحُسَينِ بنِ عَليٍّ صَلَواتُ اللهِ
عَلَيهِما فَاَبكى خَمسِينَ فَلَهُ الجَنَّةُ وَمَن اَنشَدَ فِي الحُسَينِ
عَلَيهِ السَّلامُ شِعراً فَاَبكى ثَلثِينَ فَلَهُ الجَنَّةُ وَمَن اَنشَدَ فِي
الحُسَينِ عَلَيهِ السَّلامُ فَاَبكى عِشرِينَ فَلَهُ الجَنَّةُ وَمَن اَنشَدَ
فِي الحُسَينِ ع فَاَبكى عَشَرَةً فَلَهُ الجَنَّةُ وَمَن اَنشَدَ فِي الحُسَينِ
فَاَبكى واحِداً فَلَهُ الجَنَّةُ وَمَن اَنشَدَ فِي الحُسَينِ فَبَكى فَلَهُ
الجَنَّةُ وَمَن اَنشَدَ فِي الحُسَينِ فَتَباكى فَلَهُ الجَنَّةُ هر که بخواند
شعری در مصیبت حسین بن علی علیهما السلام پس بگریاند پنجاه نفر را پس برای

روزی که دیدها گریان است ١٢

اوست بهشت و هر که بخواند در مصیبت حسین ع یک بیت پس بگریاند سی نفر را
پس برای اوست بهشت و هر که بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شعری پس
بگریاند بیست نفر را پس برای اوست بهشت و هر که بخواند در مصیبت حسین ع شعری
پس بگریاند ده نفر را پس برای اوست بهشت و هر که بخواند در مصیبت حسین ع
شعری پس بگریاند یکنفر را پس برای اوست بهشت و هر که بخواند شعری در مصیبت
حسین علیه السلام پس بگرید پس برای اوست بهشت و هر کس شعری بخواند در
در مصیبت حسین علیه السلام پس خود را بگریه وادارد پس برای اوست بهشت
و نیز در کامل الزیاره مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بابی هرون
مکفوف یعنی نابینا یا اباهرون مَن اَنشَدَ فِي الحُسَينِ عَلَيهِ السَّلامُ
فَاَبكى عَشَرَةً ثُمَّ جَعَلَ يَنقُصُ واحِداً واحِداً حَتّى بَلَغَ الواحِدَ
فَقالَ مَن اَنشَدَ فِي الحُسَينِ عَلَيهِ السَّلامُ فَاَبكى واحِداً
فَلَهُ الجَنَّةُ ای ابوهرون هر که بخواند شعری در مصیبت حسین علیه السلام
پس بگریاند ده نفر را پس پیوسته کم میکرد تا رسید بیک نفر پس فرمود هر که بخواند
در مصیبت حسین ع پس شعری بگریاند یکنفر را پس برای اوست بهشت و نیز در انجا
و در ثواب الاعمال مرویست از آنحضرت علیه السلام که فرمود بابی هرون

مَنْ اَنْشَدَ فِی الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَبَکیٰ وَاَبْکیٰ عَشَرَةً
کُتِبَتْ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَمَنْ اَنْشَدَ فِی الْحُسَیْنِ ع فَبَکیٰ وَاَبْکیٰ
خَمْسَةً کُتِبَتْ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَمَنْ اَنْشَدَ فِی الْحُسَیْنِ ع فَبَکیٰ وَاَبْکیٰ
وَاحِداً فَلَهُمَا الْجَنَّةُ هرکس بخواند شعری در مرثیه حسین علیه السلام پس
بگرید و بگریاند ده نفر را نوشته شود برای ایشان بهشت و هرکه بخواند در مصیبت
حسین ع شعری پس بگریاند و بگرید پنجنفر را پس نوشته شود برای ایشان بهشت
و هرکه بخواند در مصیبت حسین ع شعری پس بگرید و بگریاند یکنفر را پس برای
این دو است بهشت و نیز در انجا بچند سند در ثواب الاعمال صدوق مرویست که
آنحضرت فرمود بصالح بن عقبه مَنْ اَنْشَدَ فِی الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
بَیْتاً مِنْ شِعْرٍ فَبَکیٰ وَاَبْکیٰ عَشَرَةً فَلَهُ وَلَهُمُ الْجَنَّةُ وَمَنْ اَنْشَدَ
فِی الْحُسَیْنِ ع بَیْتاً مِنْ شِعْرٍ فَبَکیٰ وَاَبْکیٰ تِسْعَةً فَلَهُ وَلَهُمُ الْجَنَّةُ
فَلَمْ یَزَلْ حَتّیٰ قَالَ وَمَنْ اَنْشَدَ فِی الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ بَیْتاً
فَبَکیٰ وَاَظُنُّهُ قَالَ اَوْ تَبَاکیٰ فَلَهُ الْجَنَّةُ هرکه بخواند یک بیت شعر در مصیبت
حسین علیه السلام پس بگرید و بگریاند ده نفر را پس برای او و ان گریه کنندگان است
بهشت و هرکه بخواند یک بیت شعر در رثاء حسین علیه السلام پس بگرید و بگریاند

نه نفر را پس برای او و انهاست بهشت پس پیوسته کم میکرد تا انکه فرمود
هرکس بخواند در مرثیه حسین علیه السلام یک بیت پس بگرید و گمانم که
فرمود یا خود را شبیه گریه کنندگان کند پس برای اوست بهشت و سید
جلیل علی بن طاوس در لهوف فرموده رُوِیَ عَنْ آلِ الرَّسُوْلِ
عَلَیْهِمُ السَّلَامُ اَنَّهُمْ قَالُوْا مَنْ بَکیٰ وَاَبْکیٰ فِیْنَا مِائَةً فَلَهُ
الْجَنَّةُ وَمَنْ بَکیٰ وَاَبْکیٰ فِیْنَا خَمْسِیْنَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ بَکیٰ
وَاَبْکیٰ ثَلٰثِیْنَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ بَکیٰ وَاَبْکیٰ عَشَرَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ
وَمَنْ بَکیٰ وَاَبْکیٰ وَاحِداً فَلَهُ الْجَنَّةُ از آل رسول علیهم السلام
روایت شده که فرمودند هرکس بگرید و بگریاند درباره ما صد نفر را پس برای
اوست بهشت و هرکه بگرید و بگریاند پنجاه نفر را پس برای اوست بهشت و
هرکه بگرید و بگریاند سی نفر را پس برای اوست بهشت و هرکه بگرید و بگریاند ده نفر را
پس برای اوست بهشت و هرکه بگرید و بگریاند یکنفر را پس برای اوست بهشت
و در رجال شیخ کشی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بجعفر بن عفان
بعد از انکه در محضر شریفش اشعاری در مصیبت خواند و انجناب را گریاند وَلَقَدْ
اَوْجَبَ اللّٰهُ تَعَالیٰ لَکَ یَا جَعْفَرُ فِیْ سَاعَتِکَ الْجَنَّةَ بِاَسْرِهَا

وغفر الله لک فقال له یا جعفر الا ازیدك قال نعم یا سیدی
قال ما من احد قال فی الحسین علیه السلام شعرا فبکی
وابکی به الا اوجب الله له الجنة وغفر له هر اینه بتحقیق که خدای
تعالی واجب نمود برای تو ای جعفر در این ساعت بهشت را با تمام نعمتهای
آن و خدای تعالی گناهان ترا آمرزید آنگاه فرمود ای جعفر آیا زیاد کنم برای
تو عرض کرد آری ای آقای من فرمود نیست احدی که بگوید در مصیبت حسین
شعری پس بگرید و بگریاند بان مگر آنکه واجب کند خدای تعالی برای او بهشت را
و بیامرزد او را و برای صدق دعوای مذکوره اینقدر از اخبار کافی است و
مستفاد میشود از تمام آنها آنکه گریانیدن غیر در مصایب اهل بیت علیهم السلام
بخواندن شعر و غیر آن از اسباب تقرب و مغفرت و سلامتی در قیامت و
عیش جاودانی در جنت است و این از عبادات شایعه قدیمه بود در عصر ائمه
علیهم السلام و بعد از آن و قصص و حکایات آن در کتب اخبار و مقاتل موجود
است و این صنف از مؤمنین اسمی مخصوص نداشتند تا در عصر فاضل متبحر
المعی ملا حسین کاشفی که در حدود سنه نهصد بود چون کتاب روضة الشهدا را
تالیف نمود مردم رغبت نمودند در خواندن آنکتاب در مجالس مصیبت بجهة

فصاحت و اغلاق آنکتاب هر کس از عهده خواندن آن بر نمیآمد بلکه
اشخاص مخصوصه بودند که آنرا درست آموخته در مجالس تعزیه داری میخواندند
و ایشان معروف شدند بروضه خوان یعنی خواننده کتاب روضة الشهدا
پس از آن کم کم از آن کتاب بکتاب دیگر انتقال نمودند و از آن بخواندن
از حفظ و آن اسم اول بر ایشان ماند و کار این طایفه اندک اندک بالا رفت
و برای اصل مقصد که گریانیدن باشد مقدماتی پیدا شد از قصص و حکایات
و اشعار و فضایل و زواجر و مسائل فرعیه و غیر آن و فنی شد مخصوص
ممتاز و کار ترقی آن بانجا رسید که یکی از علمای اعلام میفرمود در مقام
مطایبه و مزاح که در این اعصار روضه خوانی داخل در علوم شده و علمی
شده مخصوص که باید در تعریف آن گفت علم یبحث فیه عن عوارض
اجساد الشهداء و ما یتعلق بها و در این فن از علمای اعلام
و بی بهرگان از علم کتب و رسایل بسیار تالیف شده بنظم و نثر بزبان عربی
و فارسی و ترکی و هندی و کافه شیعیان در بذل اموال و خدمتگذاری
پایه ان و جاه ان در اقامه مجالس مصیبت و ترتیب ماتمکده آنحضرت که اصل و
قوام آن بشخص معظم روضه خوانست بی اختیارند چه علاوه بر مثوبات اخرویه

در این دنیا از آن برکات و خیرات بی احصا در جان و مال و اولاد خود دیده اند و لهذا کسانیکه در سایر مقامات انفاق و صدقه حتی واجبات آنها مسامحه دارند و اگر دهند از روی شوق و رغبت نیست در اینمرحله بانهایت میل و محبت و بطبع و رغبت بمال و جان خدمت کنند و لکن خدمت روضه خوان که رکن اعظم این مجالس شریفه است از خدمت سایرین که این مجالس را برپا کنند اعلی و اشرف است چه روضه خوان خود در زمره آنان است که در اخبار گذشته وعده مغفرت و جنّت بایشان داده و نیز محسوبست از طایفه که اعانت می کنند مؤمنین را بر نیکی و پرهیزکاری و کردن اعمال خیریّه که خداوند تبارک و تعالی بآن امر فرموده در کلام شریفش که تَعَاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَالتَّقْوٰی پس بمقتضای اخبار بسیاری که در ثواب با همه شنوندگان و گریه کنندگان و خدمت گذاران شریک و سهیم خواهد بود بلکه از خادمان خاص و چاکران سرافراز آن حضرت شمرده میشوند و باین منصب عظیم و بمقام جلیل فائز و معزّز و مکرّم گردد است که بر سایر شیعیان افتخار کنند و لکن رسیدن باین رتبه جلیله و در آمدن در سلک آن طوایف مذکوره مشروط است بشروطی که عمده آنها دو شرط است که با نبودن هریک از آنها زحمتها بیفایده و رنجها بی ثمر و مشقّتها بی نتیجه خواهد بود و

نامها از دفترهای آنگروه محو شده یا گاهی در آن ثبت نشده بلکه اسامی ایشان با نداشتن آن دو شرط العیاذ بالله یا در دفتر کسبه و تجّار یا در دیوان کاذبین و غادرین و خاسرین و مشرکین درج خواهد شد و در این عبادت جمیله حظّی از بندگی خداوند و خدمتگذاری رسول اکرم و ائمه هدی صلوات الله علیهم نخواهند داشت پس بر هر روضه خوانی که عزم نموده بر داخل کردن نفس خویشتن در این صنف و رسیدن بمقامات عالیه و درجات سامیه و ثوابهای بی نهایت و اکرامهای بی منّت و اذیّت که برای این زمره مهیّا نموده و وعده داده اند لازمست پیش از اشتغال در این فن درست کردن این دو شرط و دارائی آن بنحو جزم یا اطمینان بلکه امتحان داشتن باید اشتن آن از میزان عدل که در کف کفایت علماء راسخین و امناء شرع مبین است تا آنکه از کید شیطان و تسویل نفس که بسیار شده و میشود که باطل را بصورت حق و خطا در لباس صواب بیرون آورده شود و کورانه خود را در مهالک عظیمه بیندازد و آن دو شرط یکی اخلاص است و دیگری صدق که بجای دو پلّه منبر است که بر آن بالا میرود که اگر هر دو یا یکی از آنها صحیح و بی عیب نباشد بر او خواهد افتاد و از فیوضات عرشه منبر بالمرّه محروم خواهد ماند و شرح این دو شرط

در ضمن دو فصل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

فصل اوّل

در اخلاص مستور نماند که مقصد اصلی و غرض کلی از فرستادن پیغمبران و
صحف شریفه آسمانی کشانیدن خلایق است بسوی خداوند تبارک و تعالی
و نشان دادن ایشان است باآیات باهره و معجزات قاهره بآنجناب ذات
اقدس یگانه دانای توانای بی نیازی که آفریننده و روزی دهنده و نگاه
دارنده و میراننده و زنده کننده تمام جهانیانست و احدی غیر از ذات
مقدسش را بهره و نصیبی از امور مذکوره نیست و انبیای عظام و اوصیای
کرام صلوات الله علیهم به بیانهای شافیه و براهین کافیه مراتب مسطوره را
واضح و هویدا نمودند و در در آوردن خلایق بزیر بار باور کردن و تصدیق
نمودن و تسلیم داشتن آنچه فرمودند و بنا داشتن بر فرمان برداری آنچه
امر نمودند رنجها کشیدند و ناشایستها شنیدند و مصیبتها دیدند و جان و مال بخشیدند
تا آنکه خلق پروردگار خود را بشناسند و خود را بنده فقیر عاجز ذلیل دانند
و جز ذات مقدس خالق و رازق و دافعی نبینند و ندانند حاجت دارند از او
بخواهند از بلا ترسند رفعش را از او مسئلت نمایند سرکشی نمودند عفو و صفح از او
[illegible] برای آنانکه باور کردند و پیروی نمودند اعمال و آدابی مقرر نمودند

بعضی قلبی و بعضی جوارحی که بوسیله آنها اظهار بندگی کنند و اعتراف بعجز و
اضطرار و فقر خویش نمایند و با آنها حاجات خود را بخواهند و حق ربوبیت را ادا
نمایند و این عملها را در لسان شرع عبادت گویند که حاق معنی آن پرستش و بندگی
کردنست که تمام نشود و درست نیاید تا آنگاه که خود را بنده داند و عبادت را
از روی عبودیت خود بجای آرد چه بسا شود که انسان عبادت کند و پسندد
آنچه را که برای او خواسته و لکن معنی عبودیت در کمون نفسش نباشد و خود را براستی
بنده نداند و از اینجهة سرکشی کند و از معاصی کناره نکند و گاهی بعکس میشود که
خود را بنده داند و لکن در پرستش مسامحه نماید و این مطلب مشروحاً در محل خود
ذکر شده در مقام فرق میان عابد و عبد و عبادت و عبودیت در هر دو مرحله
باید برای ذات مقدس حضرت احدیت جل جلاله شریکی قرار ندهد یعنی پرستش نکند
مگر خدا را و خود را بنده احدی نداند مگر بنده ذات مقدس او و معبود دیگری جز
او و مولائی نداند غیر او و در تلاوت آیه مبارکه إِيَّاكَ نَعْبُدُ البته باید ملتفت شود
بهر دو مقام و بجهة کاذب نبودن در این دعوی باید آنچه بزبان گفته در سویدای
قلبش ثابت و راسخ باشد و کردارش با آنچه در دل گرفته و بزبان گفته مطابق
باشد پس اگر کسی پرستش کند مخلوقی را باینکه داعی و محرک او در کردن آن عبادت

مخلوق باشد که تا در قلبش جائی گیرد و او را از این عابد خوش آید یا بازار آن
عمل مالی باو دهد در عبادت برای پروردگار خود شریک قرار داده و داخل
در یکی از اقسام مشرکین شده و این مطلب با شهادت وجدانی عقل
صافی بر آن در مطاوی کتاب و سنت بغایت واضح و هویداست بلکه بعد از
تأمل معلوم میشود که اذن در عملی باین نحو و روا داشتن آن معقول نیست زیرا
که آن منافی است با غرض اصلی از ارسال رسل و انزال کتب و مقاصد انبیا
علیهم السلام و از حکیم علی الاطلاق نشود چنین کاری صادر شود و بر فرض
جواز معقول نیست که برای آن عمل ثوابی باشد و مستحق اجری شود پس از تمهید
این مقدمه میگوئیم بر هیچ دانای بصیری پوشیده نیست که ابکاء شیعیان
و گریانیدن مؤمنین بر مصایب آل محمد علیهم السلام مثل گریستن از عبادات
مؤکده و مستحبات مرغوبه است که بآن امر فرمودند و بر آن تحریص و ترغیب
نمودند و برای آن اجرها و ثوابها مهیا نمودند و همه مکلفین مشمول این امر
و قابل فرمان برند بقدر استعداد و قوه و مستحق آن ثوابها بعد از امتثال آن
فرمان مثل اصل گریستن بر آن مصائب که از اعظم عبادات و اجل مثوبات است
که کافه انام مکلفند بآن و این دو از یک صنف عبادتند و از یک منبع منشعب میشوند

جز آنکه گریستن برای هر کس میسر و اما گریانیدن چون برای همه میسر و خالی از
مشقت نیست لهذا این طایفه مخصوصه موسوم بروضه خوان دامن همت بکمر زدند
و علم این سنت سنیه را برپا نمودند و برای تعظیم این مشعر عظیم نفوس خویش را
مبذول داشتند و البته باید بدانند و ملتفت شوند که این عبادت مانند سایر عبادات
است و این عمل آنگاه عبادت شود که در هنگام بجا آوردن آن جز رضای
خداوند و خوشنودی رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم غرض و مقصدی
نداشته باشد و اگر دارد همان مجرد یافتن ثوابهای موعوده و پاک شدن از
گناهان مهلکه باشد که با اخلاص در عمل منافاتی ندارد چه عمل بار برای فرمان برداری
فرمان حضرت باریتعالی است که بوسیله آن بآن ثوابها برسد و از شر گناهانش
ایمن شود و این بمنزله پله اول منبر او است که چون پای بر آن گذارد بایست
غیر از ذات مقدس حضرت احدیت و خلفاء راشدینش همه را فراموش کند کسی را
نبیند کسی را نجوید چه رسد باینکه برای جذب قلبش یا جلب مالش بآنجا بالا رود و
سخن گوید و از مصائب شمرد و خلق را بگریاند پس نعوذ بالله اگر شیطان او را
از این پله بلغزاند و هوای نفس او را در دام دامن ملوث دنیا کشاند و برای تحصیل
مال یا فریفتن بال یا نشر فضل و کمال در اقطار امصار و بلاد و رسیدن محاسن

گفتارش در اسماع عباد بر منبر بر آید و سخن گوید و روضه بخواند خود را بمهالک عظیمه
انداخته که امید نجات در آن نیست و بعضی از آنها اشاره باید نمود اوّل آنکه
خود را بجهة آن غرض فاسد از فیوضات و ثوابهای موعوده که برای این طایفه مهیّا
نموده محروم کرده و بجهة اندکی از جیفه گندیدهٔ دنیا و غرض فاسد سمعه و ریا
دست از نعمتهای بی نقص و زوال آخرت کشیده چه از واضحات دین مبین است و
اجمالاً گذشت که ثواب در مقابل عبادت است و این نعمتها بازاء بندگی است و عبادت
بی اخلاص عبادت نیست بلکه محسوب از شرک خفی است ثقة الاسلام کلینی در
جامع کافی در باب المستاکل بعلمه والمباهی به روایت نموده از ابی عبد الله الصادق
که فرمود مَنْ اَرادَ الحَدیثَ لِمَنفَعَةِ الدُّنیا لَمْ یَکُنْ لَهُ فِی الآخِرَةِ
نَصیبٌ وَمَنْ اَرادَ بِهِ الآخِرَةَ اَعطاهُ اللهُ خَیرَ الدُّنیا وَالآخِرَةِ
هر کس قصد کند از حدیث یعنی از یاد گرفتن و نقل آن از برای دیگران منفعت دنیویّه را
که بوسیله آن مالی بدست آرد برای او در آخرت حظّ و نصیبی نخواهد بود و هر که
قصد کند از تعلیم و تعلّم آن خیر آخرت را خداوند باو عطا میفرماید خیر دنیا و
آخرت را و نیز فقره اوّل را در آنجا از آنجناب بسند دیگر روایت کرده و شیخ
فقیه محمد بن ادریس حلّی در کتاب سرائر از کتاب ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه

نقل کرده که او از جناب ابی ذر رحمه الله روایت کرده که فرمود مَنْ تَعَلَّمَ عِلْماً
مِنْ عِلْمِ الآخِرَةِ یُریدُ بِهِ عَرَضاً مِنْ عَرَضِ الدُّنیا لَمْ یَجِدْ ریحَ
الجَنَّةِ هر که بیاموزد علمی از علوم آخرت را و غرض او از آن یاد گرفتن
تحصیل متاعی باشد از متاعهای دنیا بوی بهشت را نخواهد شنید و شیخ ابن ابی
جمهور احسائی در کتاب عوالی اللئالی روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام
که رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود مَنْ اَخَذَ العِلْمَ مِنْ اَهْلِهِ وَعَمِلَ
بِهِ نَجی وَمَنْ اَرادَ بِهِ الدُّنیا فَهُوَ حَظُّهُ هر کس بیاموزد علم را از اهلش و بآن
عمل کند نجات یابد و هر که قصد کند بآن تحصیل دنیا را پس بهره او از العلم همان است
که قصد کرده و تحصیل نموده یعنی دیگر از آخرت حظّ و نصیبی ندارد و سلیم بن قیس
هلالی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام همین مضمون را در کتاب خود از آنجناب
با زیادتی نقل کرده که وَمَنْ اَرادَ بِهِ الدُّنیا هَلَکَ وَهُوَ حَظُّهُ و حاصل آن
زیادتی آنکه علاوه بر نداشتن نصیبی در آخرت هلاکت نیز شده بجهة این معامله
که علم دین داده و مال دنیا گرفته چنانچه سر خسرانش پیداست و بر این مضمون اخبار
بسیار است کرقسمی آنکه داخل شوند در آنچه غصب کرده از آل محمد علیهم السلام را
سرمایه تجارت خود کرده و بآن کسب میکنند و معاش خود را بآن میگذرانند

شیخ معظم کلینی در کافی روایت کرده از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام
که فرمود به ابی النعمان در ضمن وصایا که باو کردند که لا تَستَأکِلِ النّاسَ
بِنا فَتَفتَقِر مخور مال مردم را بسبب و وسیله ما که فقیر خواهی شد و ظاهر آنست
فقر در دنیا و آخرت هر دو باشد چنانچه از خبر مفضّل آینده معلوم میشود و
شیخ مفید این خبر را در امالی روایت کرده باین عبارت یا ابا النّعمان لا
تَستَأکِل بِنا النّاسَ فَلا یَزیدُکَ اللهُ بِذلِکَ اِلّا فَقراً
حاصل آن که مخور بوسیله ما مال مردم را که خدای تعالی نیفزاید باین کسبت
برای تو جز فقر و پریشانی را و شیخ کشّی در رجال خود روایت کرده از قاسم
ابن عوف که حضرت امام زین العابدین علیه السّلام باو فرمود ایّاک
اَن تَستَأکِلَ بِنا فَیَزیدُکَ اللهُ فَقراً و مضمون آن هم مثل سابق
است و شیخ جلیل حسن بن علی شعبه در کتاب تحف العقول روایت کرده که
مفضّل بن عمر باصحاب خود وصیّت میکرد و میگفت لا تَأکُلوا النّاسَ
بِآلِ مُحَمَّدٍ عَلَیهِمُ السَّلامُ فَاِنّی سَمِعتُ اَبا عَبدِ اللهِ یَقولُ
اِفتَرَقَ النّاسُ فینا عَلی ثَلثِ فِرَقٍ فِرقَةٌ اَحَبّونا اِنتِظارَ
قائِمِنا لِیُصیبوا مِن دُنیانا فَقالوا وَ حَفِظوا کَلامَنا وَ قَصَّروا

عَن فِعلِنا فَسَیَحشُرُهُمُ اللهُ اِلَی النّارِ وَ فِرقَةٌ اَحَبّونا وَ سَمِعوا کَلامَ
مِنّا وَ لَم یُقَصِّروا عَن فِعلِنا لِیَستَأکِلُوا النّاسَ بِنا فَیَملَأُ اللهُ
بُطونَهُم ناراً یُسَلِّطُ عَلَیهِمُ الجوعَ وَ العَطَشَ وَ فِرقَةٌ اَحَبّونا وَ
حَفِظوا قَولَنا وَ اَطاعوا اَمرَنا وَ لَم یُخالِفوا فِعلَنا فَاُولئِکَ
مِنّا وَ نَحنُ مِنهُم نخورید مال مردم را بوسیله آل محمد علیهم السّلام زیرا که من
شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السّلام که میفرمود مردم متفرّق شدند درباره
ما بسه فرقه فرقه دوست داشتند ما را با نتظار قائم ما که برسند بدنیای ما یعنی
نزد ایشان از محبّت ما العیش و خوشگذرانی است در سلطنت ما پس گفتند یعنی
اظهار تشیّع و محبّت کردند و سخنان ما را حفظ کردند و لکن کوتاهی کردند از
ما یعنی متابعت نکردند ما را در کردار پس بزودی بر انگیزاند ایشان را خدا بسوی
دوزخ و فرقه دوست داشتند ما را و سخنان ما را شنیدند و در کردارهای ما کوتاهی
نکردند بجهة اینکه بسبب ما اموال مردم را بخورند پس پر خواهد کرد خدای تعالی شکمهای
ایشان را از آتش جهنّم و مسلّط کند بر ایشان تشنگی و گرسنگی را و فرقه دوست داشتند
ما را و کلمات ما را حفظ نمودند و فرمان ما را اطاعت کردند و مخالفت نکردند افعال
ما را یعنی رفتار و کردار ایشان مانند رفتار و کردار ما است پس این گروه از مایند و ما

از ایشان و مرحوم آخوند ملا محمد صالح مازندرانی و غیر او در شرح این کلام شیخ
کلینی که فرمود باب المستأکل بعلمه و اخباری در ذم ایشان روایت کرده چنین ذکر کرده
که مراد او کسی است که علم را آلت قرار میدهد از برای خوردن اموال مردم و آنرا
سرمایه میکند که بآن کسب کند و وسعت دهد در معاش خود با آنچه شرار آتش فرقه
دوم داخل بسیاری از اهل علم اگر فقه و از افراد واضحه و مصادیق معلومه ایشان
است جماعتی از طایفه جلیله روضه خوانان که اصل غرض ایشان از تعلم این فن
و آموختن آنچه متعلق بروضه خوانی است از اخبار فضایل و مصایب و خطب و
مواعظ بلکه بعضی از مسائل دینیه که باصطلاح ایشان در آن جای گریز است
از آنها اصل مقصد مجرد کسب و تحصیل مال است بدون ستر و تقیه و توریه بلکه
مثل سایر اهل کسب و تجارت معامله کنند و در زیادی و کمی مماکسه و گفتگو نمایند و
برای اذن در رفتن مجالس و عرض متاع خود بر مشتریان واسطه ها فرستند و
رقعها نویسند و بعد از رفتن و خواندن بی اذن یا با اذن لی بتعیین مقدار عوض
اگر از آنچه قصد کرده از عوض بازار این خواندن نقصی شود خشم کند و بد گوید و صاحب
مجلس را رسوا و مفتضح کند بلکه بعضی از پست فطرتان ایشان در بالای منبر سؤال
کنند و باقی طلبند و با آنچه خوانده معامله کنند و از عجایب آنکه با این کاسبی و تجارت

و معاوضه دنیا با آخرت در مجالس و محافل و بالای منابر افتخار کنند و خود را از
چاکران خاص حضرت سید الشهدا علیه السلام شمرند و خویشتن را صاحب حقوق
عظیمه بر همه و مستحق هرگونه توقیر و اکرام و تعظیم و احترام دانند و از اینجهت کاسب
در بالای منبر میگویند آقایم امام حسین علیه السلام چنین کرد چنین فرمود با شما چنین
کند بیچاره جاهل غافل از آنکه میان او و آنحضرت ابداً علاقه نیست و بین ایشان
دورتر است از مابین زمین و آسمان و قدر و رتبه اش پست تر است از پست ترین
کسبه مانند حمال و سبزی فروش و نامش در دفتر کسبه ثبت است و باید مثل ایشان
هر ساله بحساب منافع خود از این تجارت برسد و خمس آنرا بنحو مقرر در شرع بمحالش
برساند و با این حال کارش از همه آنها خرابتر زیرا که کسب حلال از صنف عبادات
نیست پس صحت آن مشروط باخلاص و قصد قربت نیست همان قدر که سرمایه
از تمام محرمات شرعیه پاک شد در عمل کاسبیش نیز محذوری شرعی نباشد کار مباحی
کرده و خسرانی بر او نیست بلکه اگر قصد کند بکسب خود تحصیل مالی بجهت زیارت
بیت الله الحرام و زیارت ائمه انام علیهم السلام و اعانت سادات و علما و فقرا
و وسعت بر عیال و امثال این امور از مستحبات مالیه و اعمال خیریه ماجور و مثاب
خواهد بود و اما شغل روضه خوان مثل شغل طالبین علوم دینیه که محسوب از

عبادت و مندرج در قربات نیست و در میان چیزی با چنین عظیم اگر دارای
اخلاص و قربت باشد یا حسرات خطیر اگر قصد جز تحصیل مال و جاه دنیوی
نباشد چه این سرمایه گران که بها را ابا و مرحمت فرمودند بجهت تجارت آخرت و
تحصیل رضای حضرت احدیت و رسیدن به نعیم جنت نه بجهت کسب متاع
دنیای دنیه و جلب متاع مغشوش و حطام دنیویه و از این بیان مکشوف شد که
بمجرد ذکر فضایل و مناقب و حالات و مصائب حضرت سید الشهداء علیه السلام
کسی سمت چاکری و منصب نوکری آنحضرت پیدا نخواهد کرد و گرنه هر که کتب فضایل
و مناقب را طبع کند یا نشر دهد بجهت تجارت بلکه مکاری که آنها را نقل کند از بلدی
ببلدی برای تحصیل کرایه و حمالی که حمل کند آنها را از دکان بخانه برای گرفتن درهمی
همه از چاکران و خدمتگذاران آنجناب محسوب خواهند بود و لکن روضه خوان اینکه
در قطار چاکران آنحضرت در آید که آنچه گوید برای حق عز و جل و ادای حق اولیاء
علیهم السلام باشد و الا کاسبی خواهد بود که آن فضائل و مصائب را سرمایه نموده
بآن مشغول تجارت شده ابدا حقی بر کسی ندارد و خدمتی برای احدی نکرده و برای
امتثال فرمان آن بزرگواران عملی از او سر نزده پس این سمت چاکری از کجا پیدا شده
و سبب این افتخار از کدام ماخذ بدست آمده بلی اگر روضه خوان با تقوی و دیانت

باید راه جواز این قسم تجارت و حلیت آنچه میگیرد بعوض آنچه میخواند برای خود پیدا
کند و از آنکه ربقه تقلید آنرا بر گردن خود نهاده سؤال کند و قسم جایز آنرا از آن
صوری که در آن و در امثال آن از مستحبات تصویر نموده اند بدست آورد که آیا
در معامله بر این عمل و امثال آن از مستحبات اجرت در مقابل عنوان نیابت از
صاحب وجه است چنانچه در اجاره بر زیارت یا حج از غیر فرموده اند که اجرت
در مقابل عنوان نیابت در زیارت یا حج است نه در مقابل نفس عمل زیارت و
حج پس بنا بر این وجه میباید اجیر در ابتدای شروع در عمل قصد کند که نایب باشد
از جانب آنکه او را اجیر کرده و اجرت داده و بقصد نیابت از او زیارت کند یا
حج نماید یا روضه بخواند پس فی الحقیقه آنچه میگیرد در مقابل این عمل خواهد بود که
خود را نایب از غیر در عمل حج مثلاً قرار داده که پس از قصد نیابت چنانست که گویا
اجرت دهنده خود زیارت یا حج بجای آورده و یا روضه خوانده است بتوسط نایب
از او و بنا بر این وجه میباید قصد قربت در عمل زیارت یا حج یا ابکار که عنوان عمل
روضه خوانیست از اجیر نایب محقق باشد تا عملی که بنیابت غیر کرده علی وجه العبادة
از او واقع شود و مستحق اجرت گردد که هرگاه الفعل از اجیر نایب بر وجه عبادت و
بقصد قربت واقع نشود بهیچ وجه مستحق اجرت نخواهد بود و یا آنکه اجرت در عوض

که سبب رستگاری و خاموش کردن آتشی است که بسبب گناهان برای خود
افروختند وغیر اینها از فضایل و آثار و خواص دنیوی و اخروی نماز که معراج
مؤمنین است همچنین روضه خوان اعلام میکند مؤمنین را بفضایل و مناقب
و مصایب سادات انام و رسیدن موسم عملیکه سبب تقرب بخداوند و خوش
نودی رسولخدا و ائمه هدی علیهم السّلام و نجات ارشاد اید در دنیا و اخرت و
خاموش شدن دریاها از آتش است یعنی گریستن بر آل محمد علیهم السّلام و چنانچه
اذان بر همه مستحب است ولکن بر غالبی شاق چنانچه پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بآن
خبر داد که اَمَا اِنَّهُ لَن يَعْدُ وَ ضُعَفَاءُكُم پس جمله از مؤمنین در مقام ادای
این مستحب بر آمدند و دیگران را آسوده کردند همچنین است گریانیدن ایشان چنانچه
سابقا توضیح نمودیم بهر حال تکلیف روضه خوان کاسب متدین این است که در باب
اخذ اجرت بر کسب و عمل خود رجوع نماید بآن عالمی که بنای عمل خود را بر تقلید از او
گذارده و قسم حلال اینکونه کسب را از او اخذ نماید و بهمان قسمی که فرموده
عمل کند تا از تبعات کسب حرام و مال حرام آسوده باشد و حال که خود را بجهة
این کاسبی از بسیاری از فیوضات اخرویه محروم کرده بنکال و عذاب آن خود را
گرفتار نکند هستیم از مهالک انکه داخل شوند در انجماعت که آخرت خود را

فروختند بدنیا شیخ جلیل جعفر بن احمد قمی در کتاب غایات روایت کرده که
رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ
وَشَرٌّ مِنْ ذَلِكَ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ بدترین مردمان کسی است که فروخت
آخرت خود را بعوض دنیای خود و بدتر از این کسی است که فروخت آخرت خود را
بدنیای دیگری که دین از او رفت و دنیا بدست دیگری رسید و این مضمون در
اخبار عدیده موجود است و قریب بآنهاست آنچه شیخ صدوق در کتاب عقاب
الاعمال روایت کرده از رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله که آخر خطبه که خواندند فرمودند
وَمَنْ عُرِضَتْ لَهُ دُنْيَا وَآخِرَةٌ فَاخْتَارَ الدُّنْيَا وَتَرَكَ الْآخِرَةَ
لَقِيَ اللّهَ وَلَيْسَتْ لَهُ حَسَنَةٌ يَتَّقِي بِهَا النَّارَ هر که عرض شود بر او
دنیائی و آخرتی پس برگزیند دنیا را و واگذارد آخرت را ملاقات خواهد کرد حضرت
باری تعالی را در حالتی که برای او حسنه نیست که بسبب آن خود را از آتش دوزخ
نگاهدارد و در نهج البلاغه و ارشاد شیخ مفید و امالی و غیر مرویست که امیرالمؤمنین
علیه السّلام فرمود بکمیل در حدیث شریف که در آن اصناف طالبین علم را ذکر فرمودند
بَلَى اَصَبْتُ لَهُ لَقِنًا غَيْرَ مَأْمُونٍ يَسْتَعْمِلُ آلَةَ الدِّينِ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا
آری برای علم یافتم خوش فهم خائنی که استعمال میکند آلت دین را در طلب دنیا

و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام مرویست که رسول خدا صلّی الله علیه
و آله ثواب عظیمی از برای قاری یک آیه قران و گوش کننده بآن ذکر فرموده
آنگاه فرمود آیا میدانید درجه وقت این ثوابها را باین مستمع و قاری میدهند
اِذَا لَمْ یَغْلُ فِی الْقُرْآنِ اِنَّهُ کَلَامٌ مَجِیْدٌ وَلَمْ یَتَأَکَّلْ بِهِ وَلَمْ یُرَاءِ
بِهِ آنگاه که در قرآن غلو نکند باینکه بگوید مخلوق نیست چه او کلام رب مجید است
یا کلامی است که خیر و برکت و نفع آن بسیار است و بوسیلهٔ او مال مردم نخورد
باینکه باو کسب کند و در خواندن و گوش دادن مرائی نباشد و بالجمله بقرآن کاسبی
نکند و بر هر دانای بغرضی پوشیده نیست که این مطلب اختصاص بقران مجید ندارد
و هرچه وسیلهٔ تحصیل آخرت و آلت دین باشد در این حکم با او شریکست و بایست
از آن احتراز نمود و ائمه علیهم السّلام محض مبتلا نشدن باین بلیّه اهتمامی تمام
داشتند تا آنجا که معامله با آنکه ایشان را بامامت و بزرگواری می شناختند نمیکردند
از خوف آنکه فروشنده بملاحظهٔ بزرگی مقام ایشان چیزی از قیمت کم کند پس
گویا قدری از قیمت آنچه خریدند از اسباب و آلات آخرت شده با آنکه نفوس
شریفهٔ ایشان منزّه بود از قصد کردن چنین چیزی و در سیرهٔ حضرت امیر المؤمنین
علیه السّلام مکرّر این مطلب ذکر شده ابن شهر آشوب و غیره از جناب امام

محمّد باقر علیه السّلام روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام روزی بدکّان
برّازها رفت پس مردی فرمود دو جامه بمن فروش پس آن مرد گفت یا امیر المؤمنین
آنچه بآن حاجت دارید در نزد منست و چون شناخت آنجناب را از او گذشتند و
بدکّان جوانی رفتند و از او دو جامه خریدند یکی بدو درهم و یکی بسه درهم الخ و
بروایتی از دو دکّان گذشتند که هر دو شناختند آنجناب را دکّان سیم بغلامی رسیدند
که بآن حضرت خطاب کرد ای شیخ پس از او خریدند و برگشتند چون پدر یا آقای غلام
آمد بدکّان و فهمید که مشتری آنجناب بوده و نفع گرفته زیادی را آورد خدمت
آنجناب و عذر خواست نگرفتند و فرمودند معامله بود برضایت هر دو گذشت
و شیخ شهید ثانی در شرح لمعه بعد از ذکر کراهت تفاوت گذاشتن میان مشتریها
فرمود مگر آنکه میان مشتریها فرقی باشد بسبب فضیلتی یا دینی پس تفاوت گذاشتن
عیبی ندارد و لکن مکروه است برای گیرنده یعنی آن صاحب فضل و دیانت قبول آن
و پیشینیان یعنی از علماء و اتقیا چنین بودند که وکیل میکردند دیگری را که بخرند از
کسانیکه ایشان را یعنی موکّلها را نشناسند بجهة فرار از ابتلا بمجرد و گذشت که بجهة فضل
و دین ایشان بایع چیزی کم کند و از این کلمات مکشوف شد که از قبایح اعمال
بایست شمرد آنچه شایع و متعارفست که سیّد یا طلبه یا حاجی یا زائر در وقت خریدن

بانه قرار داد که در اواسط ماه باو برساند واعظ قبول کرد و در ایام ماه مبارک
در آن مسجد مشغول وعظ و روضه خوانی شد تا وقت ادای حق معهود رسید پس جناب آقا
مقداری کم کرد و داد واعظ چیزی نگفت تا در روز بیست و یکم که باصطلاح بعضی از
ظرفا روز غایت جمعیت مساجد است در بالای منبر مشغول ذکر مصیبت شد تا مجلس که وقت
لطمه زدن و جامه چاک کردن و گریبان دریدن و برهنه نمودن سر و شور و شیون رسید
واعظ عمامه از سر گرفته فرود آمد و در محراب در آمد و عمامه آقا را از سرش برداشت
که جناب شما صاحب عزا اید پس کافه اهل مسجد بشور و جزع افتادند و با سر برهنه
مشغول گریستن و لطمه بر سر و سینه زدن شدند هر کس بحال خود مشغول آقای واعظ
فرصت را غنیمت دانسته برای گرفتن تتمه قرارداد وسیله خوبی بدست آورد پس بنا
کرد با دو دست بقوت تمام بر سر برهنه جناب آقا کوفتن و آهسته باو گفتن که باقی
مبلغ را میدهی یا آنچه میتوانم میکنم آقای بیچاره دید سرزدن بکسی یاد نکند و کسی ملتفت
این مجلس محرابیه نیست ناچار قبول کرد و او را اطمینان داد تا دست از سر او کشید
و برای دعا کردن با اینحالت خوش و دل خرم بعرشه منبر خزید الحق با این قلب
خراب و عمل سراب لایق وعظ انام و افتخار نمودن بچاکری امام حسین علیه السلام
خواهد بود و از طیّ اینکلمات پیدا شد مفسده چهارم آنکه بسیاری از ایشان

داخل شوند در صنفی از آیات و اخبار که در آنها تهدید عظیمی شده برای آنکه بگویند
برای دیگران از مطالب حقّه مثل اخلاق حسنه و قبیحه و اعمال ممدوحه و مذمومه و ثواب
و عقاب هر یک خصوص آنچه مربوط است بحضرت ابی عبد الله علیه السلام و آن جماعت
بیاموزند و عمل کنند و بمردمای خود برسند و گوینده نکند پس بحسرت ابدی گرفتار شود
چنانچه خداوند در کلام مجید خود در مقام توبیخ و سرزنش میفرماید أَتَأْمُرُونَ
النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ آیا امر میکنید مردم را بنیکوئی یعنی کردن
کارهای نیک و فراموش میکنید یا وامیگذارید خودتان را و در تفسیر شیخ
ابو الفتوح رازی مرویست از رسول خدا صلّی الله علیه و آله که فرمود شب معراج
مرا بآسمان بردند جماعتی را دیدم که لبهای ایشان را میبریدند چندانکه میبریدند باز
دیگر باره تمام میشد من گفتم ای جبرئیل ایشان که اند گفت هٰؤُلَاءِ خُطَبَاءُ
أُمَّتِكَ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ
يَنْسَوْنَ أَنْفُسَهُمْ ایشان خطیبان امت تو اند که گفتند و بر آن کار نکردند
و مردمانرا امر بمعروف کردند و خویشتن کار نبستند و نیز از آنحضرت روایت کرده
که فرمود سخت تر روز قیامت بعذاب عالمی باشد که از علم خود منفعت نبود و نیز
از آنجناب صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود مثل آنکسی که مردم را خیر آموزد

وخود کار نبندد مثل چراغ باشد که خویشتن میسوزد و دیگرانرا میفروزد و نیز
از آن بزرگوار روایت کرده که فرمود فردای قیامت هیچ مردی را رها نکنند که قدم از
قدم بردارد تا از عهده چند چیز بدر نیاید از جوانی که بچه به پیری رسانیده و از عمر که در چه
صرف کرده و از مالش که از کجا کسب کرده و بکجا خرج کرده و از علمش که بر آن کار کرده یا نه
و در امالی صدوق و محاسن برقی مرویست که مفضل عرض کرد بحضرت صادق علیه السلام
که بچه شناخته میشود آنکه نجات یافته فرمود هر کس که گفتارش موافق باشد با کردارش
پس او نجات یافته و هر کس کردارش موافق نباشد با گفتارش پس او مستودع است یعنی
ایمانش ثابت نیست در قلبش بلکه بمنزله ودیعه است که روزگاری با اوست و با متحان
جزئی از دستش میرود و عیاشی در تفسیر خود روایت کرده از یعقوب بن شعیب که سؤال
کرد از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از آیه شریفه اتأمرون الناس الخ پس حضرت
دست مبارک را بر حلقش گذاشت و فرمود مانند کسی که خود را ذبح کند یعنی آنانکه امر
بنیکوئی میکنند و خود نمیکنند بدست خود خویشتن را ذبح می کنند و هلاک مینمایند و در
[illegible] و در تفسیر آیه مبارکه فکبکبوا فیها هم والغاوون بر
رو در میافتند در جهنم مشرکین و غاوین کسانی اند که برای مردم توصیف کنند امور
حقه را که موافق عدل و حکمت است از اطاعات و اخلاق حسنه و عقاید حقه و خود بان

بخلاف آنچه گویند عمل کنند و اعتقاد دارند و نیز در احادیث کثیره بمضمون
باین نحو رسیده که فرمود سخت ترین مردم در حسرت و ندامت روز قیامت کسانی اند
که وصف نمایند برای دیگران عدل را و خود بخلاف آن رفتار نمایند و در تفسیر آیه
شریفه أن تقول نفس یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله نیز فرموده
که آنجماعتند که حسرت خورند و این سخن را گویند و از این رقم اخبار بسیار است و جمله
از آنها در باب آداب اهل علم مذکور است و پوشیده نیست که از این جماعتند طائفه
از روضه خوانان خصوصاً آنانکه در این کاسبی مقدمات وعظ را پیش گیرند و گاهی
خطب بلیغه امیر المؤمنین علیه السلام و مواعظ شافیه و رفتار و کردار آنحضرت را
ذکر کنند و مردم را از محبت دنیا و آفات و بلیات و مهلکات آن بترسانند و بر بغض
دنیا و زهد در آن ترغیب و تحریص نمایند و بحالات پیشوایان دین و خواص اصحاب
و علما ابرار و راشدین استشهاد کنند و گاهی از رذایل خبیثه و صفات قبیحه سخن گویند
و محفوظات خود را از کتاب غزالی شافعی و امثالش در نهایت فصاحت و بلاغت
بی توقف و لکنت بیان کنند و آیات و احادیث مناسب آن مجالس را مرتب و
منظم ذکر نمایند و لکن خود چنان شیفته فریفته دنیا و آلوده بخبائث رذایل آن هستند که
صاحب مجلس در وقت دخول یا خروج او غفلت کند و بلوازم تکریم و توقیر او کوتاهی

است عمل نخندیا او را خاتم ان مجالس قرار ندهد که از بدعتهای قبیحه این گروه است
که هر کس رتبه اش بالاتر است ختم مجلس باید باو بشود یا مرثیه او را از همقطاران دو
قران مثلاً کمتر بدهد مهموم شود که کم اعتنا یاد نماید بد گوید مرثیه پس دهد و باره بانجا
نرود و متاع خود را زرگ شمرد بهای آنرا اندک داند و در سبب جسب و رفتار کردار
همقطاران عیب گیرد و در عداد خویش محسوب ننماید با بجالت ذمیمه و افعال قبیحه
از اهل دنیا بد ها گوید و خود را از اهل الله و اهل آخرت پندارد که گویا بجهت مقدار
از محفوظات منبریه او از همه خرابی قلب و قبایح او گذشته و بر دانای بصیر مستور
نیست که البته با این سیره سیئه و سریره خبیثه داخل خواهد بود در اخبار گذشته و بحسرت
و ندامت سخت در آخرت معذب خواهد گردید و در عیون صدوق مرویست که
چون زید برادر حضرت رضا علیه السلام خروج کرد و مامون او را گرفته و نزد
آنحضرت فرستاد حضرت او را توبیخ کرد و باو فرمود اگر چنان دیدی معصیت کنی
خداوند را و داخل شوی در بهشت و موسی بن جعفر علیهما السلام اطاعت کرد
خداوند را و در بهشت داخل شد پس تو گرامی تری نزد خداوند عزوجل از موسی بن جعفر
علیهما السلام والله نمیرسد احدی بآنچه در نزد خداوند عزوجل هست مگر بفرمان
برداری او و تو گمان داری که آن را بمعصیت خواهی رسید و بد گمان کردی

پس زید عرض کرد من برادر تو ام و پسر پدر شمایم حضرت فرمود تو برادر منی مادامی
که اطاعت کنی خداوند عزوجل را انگاه قصه نوح و پسرش را ذکر فرمود و اینکه
خداوند پسرش را بجهت معصیت بیرون کرد از اهل آنجناب و غرض آنکه تو هم بجهت
معصیت از برادری من بیرون شدی پس اگر معصیت اتصال برادری چنین امامی
و پسری چنان امامی را قطع کند هرگز نگذارد که بیگانه بایشان متصل شود و سمت
چاکری و خادمی پیدا کند و از آنچه گفتیم معلوم شد که اگر از اهل علم و علماء
العیاذ بالله نیز در این طایفه مبتلا و در این ورطه هلاکت افتاده و بانواع حیل
و خدعه علم دین را وسیله تحصیل مال کند در عذاب با او شریک و به اندازه قدر
علم بالا رود و اهتمام در تعلیمش بیشتر کرده باشند یا تعلیمی چنین که علم دین را با آن
شرافت محل سرمایه کسب کند البته عذابش سخت تر و حسرتش بیشتر خواهد بود و در اخبار
متواتره شرح آنها شده چون رساله موضوع نیست برای حال انجماعت لهذا
ذکر نکردیم و لازمست در مقام تنبیه بر چند امر اول آنکه مسموع شد که بعضی از
اینطایفه بجهت رواج بازار خود شرط اخلاص را در این عبادت برداشته و ریا را
در آن جایز دانسته بلکه آنرا از فضایل مخصوصه حضرت سید الشهدا علیه السلام شمرده
چه ریا در هر طاعت و عبادتی موجب خرابی اوست جز در این طاعت که محض قرب

آنحضرت در درگاه احدیت از این شرط که نشستند و این طاعت مخصوصه را با ریا قبول نمودند و مستند این توهم بیجا و خیال خام اذن در تباکی است که در جمله از اخبار مأثوره رسیده چنانچه در مقدمه گذشت که هر که بگرید یا بگریاند یا تباکی کند یعنی خود را در هیأت گریه کنندگان و مصیبت زدگان درآورد و چنان بنمایاند بدیگران که من هم مصیبت زده و مشغول گریستنم و بر ناظرین هم مشتبه شود فلان ثواب ازاد احمقی یا ادراک مغفرتی بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله نوشته که اگر اخبار صحیحه صریحه مستفیضه وارد شود در جواز ریا در طاعت و عبادتی چون مخالف است با صریح کتاب و سنت و عقل قطعی و اجماع کافه علما بایست تأویل کرد در آنها چه رسد باین کلمه مجمله که ابدا دلالت بر مقصود و ربطی بآن غرض فاسد ندارد چه مراد از آن مطلبی است مهم و محل حاجت غالب مکلفین و داخل است در قانون شریفه الهیه که از آثار اهل بیت علیهم السلام مستفاد میشود که بجهة تکمیل صفات نفسانیه مقرر فرمودند توضیح آن آنکه صفات حمیده نفسانیه مثل رضا و توکل و زهد و علم و امثال آن که قوام انسانیت آدمی موقوف و معلق بر وجود آنهاست پس از تحصیل و ثبات و استقرار هر یک از آنها در قلب البته سبب شود برای صدور افعال و بروز آثاری که با آنها اهلی و لایق است پس هر بوجود آن خصلت در صاحب آن افعال مشاً

حقیقت زهد اعراض صادقانه قلب است از دنیا و علاقه نداشتن بآن و دل نبستن بآن از آن چیزی که قابل باشد دل را با آن بستن ان را دوست داشت و مسرور شد بآمدنش و غمگین شد از رفتنش و هر کس دارای این مقام شد البته رغبت و حرص در پیدا کردن و بدست آوردن و جمع کردن آن ندارد و از آمدن آن اظهار مسرت و خورسندی نکند و از رفتنش مضطرب و پریشان و اندوهگین نگردد و امتثال آن یا مستحب چون سایر صدقات مستحبات بر او سهل و آسان و با نشاط در مقام فرمان برداری برآید چه زر و سیم با سنگ و خاک در نزد او یکسان است و باین و امثال این از آثار و علامات میتوان دریافت که او صاحب زهد حقیقی است اما باید ملتفت شد که زهد صادق قلبی لازم دارد بروز این آثار را از او و لی این آثار و علامات بسا ظاهر شود از شخصی و حال آنکه زهد قلبی ندارد و در دل از دنیا اعراض نکرده بلکه نهایت دل بستگی را با آن دارد و این ثمره بر دو قسمند ۲ اول آنکه غرض او از کردن آن افعال مجرد خودنمائی و ریا و جا گرفتن در قلوب بندگان خداوند باشد بوسیله آنکه من دارای این مقام و محبوب خداوندم و این زهد صوری ریائی را وسیله جلب حطام دنیا قرار داده و این همان شرک خفی است که بایست از آن حذر کرد و احتراز نمود و قابل اذن در حقیقت

نیست دوم آنکه اگرچه دارای آن مقام و آن خصلت نیک نیست ولکن
درصدد تحصیل و شایق پیدا کردن آنست از راه علم و عمل که علمای علم اخلاق
آنرا مقرر داشته و بیان نموده‌اند بلکه متفرع است از محبّت و دلبستگی که بدنیا دارد
و از میل و علاقه که بآن دارد او را بد آید و یکی از راههای تحصیل آن حسب دستور
العمل ائمه طاهرین صلوات الله علیهم بجا آوردن آن علامات و آثار است و مواظبت
بر کردن مایه پیدا شدن آن خصلت و رسیدن بمقصود و دارا شدن آن مقام هر چند
کردن آن کارها براو سخت و دشوار باشد چه اگر این صفت پسندیده در قلب ثابت
شد کردن افعال بر صاحبش سهل و آسان باشد و گرنه بجا آوردن آنها براو سخت
و آن کارها از او برخصت صادر شود و اما بعد از اشتغال بآنها بقصد مذکور اندک
اندک آن افعال آن صفت حمیده را جذب کند و در قلب در آید و ثابت و راسخ
شود و آن آثار از او بسهولت سرزند پس معلوم شد که آن افعال که آثار و علائم
آن خصلتند گاهی بجهة وجود آن صفت در قلب از او صادر و آن خصلت نیکو او را
باین کارها وادارد و گاهی راهی باشد برای آوردن آن خصلت در قلب خالی از آن
پس در هر دو حال این افعال ممدوح و مستحسن و محبوبه از عبادات و قربات خواهد بود
و از عالم ریا و سمعه فرسنگها دور است و این مطلب شریف علاوه بر آنکه وجدانی

است و از اهلش دیده و شنیده شده و بتجربه و معاینه رسیده و در اخبار اهل بیت علیهم
السلام بآن اشاره شده چنانچه آمدی در غرر و درر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده که فرمود اِن لَم تَکُن حَلیماً فَتَحَلَّم فَاِنَّهُ قَلَّ مَن تَشَبَّهَ بِقَومٍ
اِلّا اَوشَکَ اَن یَصیرَ مِنهُم اگر حلیم نیستی پس بتکلف حلم را بخود بگیر یعنی بآثار آن
عمل کن زیرا که کم است کسی است خود را شبیه قومی کند مگر آنکه نزدیک شود که بگردد از آن
قوم و از ایشان محسوب شود و نیز در آنجا از آنجناب روایت کرده که فرمود مَن لَم
یَتَحَلَّم لَم یَحلُم کسی که حلم را بخود نبندد چنانچه گفتیم حلیم نخواهد شد و بهمین مضمون
در زهد نیز وارد شده که امر بتزهّد فرمود بجهة تحصیل زهد و چون این مقدمه معلوم شد
پس میگوئیم گریستن بر حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام اگرچه از افعال جوارح
و اعضاء و کار چشم است ولکن بسبب آن محبت قلبیه است که از تصور دردها و مصائب
عظیمه بر آن محبوب خداوند تبارک و تعالی قلب محترق شود و بسوزش در آید و سبب
شود برای بیرون آمدن اشک از دیدگان و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اِنَّ
لِقَتلِ الحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ حَرارَةً فی قُلوبِ المُؤمِنینَ لا تَبرُدُ
اَبَداً بدرستیکه برای شهادت حضرت ابی عبدالله حرارتی در دلهای مؤمنین است
که هرگز سرد نشود و نیز فرمود که برای حسین علیه السلام محبتی است در قلوب مؤمنین

و این محبت با اطلاع بران مصائب سبب شود برای انحرارت که سبب است برای
گریستن بسیار شود که مؤمنین دوست دارد این حالت را ولکن بجهة نقصان در اصل
محبت یا پوشاندن پرده شهوات آنرا یا مانع شد نشد از تصور آن مصائب بر آنچه
غیر آن از موانع احتراق قلب و سوختن دل که بی آن نتوان گریستن از فیض این خیر
عظیم محروم مانده با آنکه او را از این حالت خوش نیاید و دوست دارد که مثل دیگران
باشد و نیست پس باو دستور العمل داده‌اند که با این قلب خراب که مایل است بآبادی آن خود را
بهیئت گریه کننده گان در آورد و آنچه توان گریستن از آثار و علامات سوختگی قلب که از اثر
محبت است بعد از شنیدن آن مصائب بجای آرد که با این عمل بعقیده ما جور و مثاب خواهد
بود و علاوه بر آن راهی خواهد بود برای آبادی قلب و روشن شدن آن بنور محبت
ولایت و مؤید این مقال است که همین دستور العمل را در گریه کردن از خوف خداوند
عزوجل نیز داده‌اند چنانچه در امالی شیخ طوسی و مکارم الاخلاق طبرسی در مواعظ
رسولخدا صلی الله علیه و آله مذکور است که فرمود ای ابوذر هر که را علمی دهند که او
از علم بگریه نیفتد سزاوار است که آن علمی باشد که بآن علمی باشد که بآن منتفع نشود
زیرا که خدای عزوجل وصف نموده علما را پس فرمود إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
مِنْ قَبْلِهِ تا آخر آیات یا اباذر وَمَنِ اسْتَطَاعَ أَنْ يَبْكِيَ فَلْيَبْكِ

رسیدن بمقصود

وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلْيُشْعِرْ قَلْبَهُ الْحُزْنَ وَلْيَتَبَاكَ إِنَّ الْقَلْبَ الْقَاسِيَ
بَعِيدٌ مِنَ اللهِ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ ای ابوذر کسیکه تواند بگرید از خوف خداوند
پس گریه کند و هر که نتواند پس حزن و اندوه را شعار دل خود کند و خود را وادارد بهیئت
گریه کننده گان بدرستیکه دل سخت با قساوت دور است از خداوند ولکن سنگدلان
نمیدانند و مخفی نماند که از برای کلمه شریفه تباکی نظیر هم وزن آن تعاون معنی لطیف
دیگر هست که شاید مراد آن باشد و آن اینست که مؤمنین یکدیگر را بگریه وادارند و گفتار و رفتار
بگریانند مانند برادران و خواهران که پدر یا برادر عزیز مهربانی از ایشان رفته پس بگرد
هم در آیند و از عزیز رفته خود یاد کنند و از محاسن و خصال پسندیده و احسان
و کردار نیک و شدت مصائب و بلای او هر یک هر چه بخاطرش آید برای یکدیگر
بگویند و بگریند و ناله کنند و لطمه زنند و حاصل آنکه همه مصیبت زده و مصیبت خوان
و گریه کننده و دیگری را بگریه آورنده باشند و مؤید این احتمال است آنچه در آداب روز
عاشورا در خبر شریف زیارت عاشورا معروفه مذکور است که حضرت صادق علیه السلام
فرمود پس ندبه و نوحه و گریه کند بر حسین علیه السلام و امر کند هر که را در خانه او است
از او تقیه نکند بگریه کردن بر آنحضرت و در خانه خود مصیبتی برپا دارد باظهار جزع
بر آنحضرت و ملاقات کنند بعضی از ایشان بعضی را در خانه‌های خود بگریه کردن و تعزیه

گویند بعضی از ایشان بعضی را بسبب آنحضرت یعنی همه بگویند و بخندند این کار را
و این شرح است از رثاکی یعنی مذکور بهر حال در رثاکی ممدوح محبوب که محبوب از عبادات
و عبادات است شائبه از ریا که از اقسام شرک خفی است سبحان الله تحمل
آنحضرت تمام این مصائب را بجهة احکام اساس توحید ذات مقدس باریتعالی و اعلاء
کلمه حق و اتقان مبانی دین مبین و حفظ آن از تطرق بدعتهای ملحدین بود چگونه
ذی شعوری احتمال میدهد که آنحضرت سبب شود برای جواز اعظم معاصی و اکبر موبقات
که شرک باشد و گویا سبب این توهم فاسد و خیال شیطانی تأمل نکردن در ریا
و قبح او است یا پوشاندن کثرت حرص و رغبت بزر و سیم قبایح ازاد الله العاصم
و از قبایح اگرچه آنچه گفته شد در شرح حال روضه خوانی است که سالم باشد از تمام
مفاسد سخن گفتن و آواز بلند کردن و منحصر بودن خرابی او در مجرد نداشتن شرط
اخلاص و اقدام در این عبادت بداعی تحصیل مال و جاه پس اگر العیاذ بالله علاوه
بر این خرابی مبتلا شود بدروغ گفتن و افترا بستن بر خداوند عزوجل و
رسول خدا و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم و علمای اعلام و خوانندگی کردن
و اطفال امارد را با الحان فسوق پیش از خود بخوانند کی وا داشتن و بی اذن
بلکه با نهی صاحبخانه بخیر در آمدن و بر منبر بالا رفتن و آزردن حاضرین در گریه کردن

بکلمات بلیغه که مفاد پاره از آن حرام از انکی انها است و ترویج باطل در دفع
دعا و قبل اذان و مدح کسانیکه مستحق مدح نیستند و اهانت بزرگان دین
و افشاء اسرار آل محمد علیهم السلام و برانگیختن فتنه و اعانت ظالمین و مغرور
کردن مجرمین و متجری نمودن فاسقین و کوچک نمودن معاصی را در نظر
و خلط کردن حدیثی بحدیث دیگر و تفسیر آیات شریفه بآراء کاسده و نقل اخبار
باطله فاسده و فتوی دادن باندشتن اهلیت آن چه حق یا خلاف آن
و تنقیص انبیاء عظام و اوصیاء کرام علیهم السلام بجهة بزرگ کردن و بلند نمودن
مقامات ائمه علیهم السلام و انداختن بعضی از فقرات خبر بجهة منافی بودن آن
با غرض فاسد او و گفتن سخنان متناقضه و داخل نمودن قصه در قصه و
متوسل شدن برای زینت دادن کلام و رونق گرفتن مجالس بسخنان کفره
و حکایات مضحکه و اشعار فجره و فسقه در مطالب منکره و ذکر شبهات در
مسائل اصول دین بی بیان رفع آن یا نداشتن قوه آن و خراب کردن
اصول دین ضعفاء مسلمین و ذکر آنچه منافی عصمت طهارت اهل بیت
علیهم السلام است و طول دادن سخن بجهة اغراض کثیره فاسده و مکرر
نمودن حاضرین را از اداء وقت فضیلت نماز و امثال این مفاسد که احصاء آن

در قوه امثال نیست پس اصل سرمایه کاسبی از چند جهة حرام وکسب با ن کسب
بگوشت خوک ومیته ومسکر وغنا است وچون با قصد حرام جمع شود خراب اندر خراب
و آنچه گیرد حرام اندر حرام ومشغول الذمّه صاحب پول بلکه اگر فی الجمله وجاهت
وریاست در این فن دارد بنحویکه سایر روضه خوانان باو اقتدا کننده و از او
یاد گیرند و بطریقه او سیر نمایند در تمام مفاسد وخرابیهای آنها وخرابی
کسانی که از آنها یاد گیرند شریک وسهیم خواهد بود تا یوم نشور ودر نامهٔ عملش
خواهند نوشت آنچه آنها کنند که از او آموختند بی آنکه از آنجماعت چیزی کاهد
بمقتضای اخبار عدیده که فرمودند مَنِ استَنَّ بِسُنَّةٍ سَیِّئَةٍ فعلیه
وِزْرُها وَوِزْرُ مَن عَمِلَ بِها مِن غَیرِ اَن یَنقُصَ مِن اَوزارِهِم
شَیءٌ هرکه مقرر کند طریقه بدی برای اوست گناه آن طریقه وگناه هرکه
عمل کند با آن بدون آنکه از گناهان آنجماعت چیزی کم شود پس روضه خوان
جاهل مسکین اگر اندک تأمّل در حال خود ومفاد آثار اهل بیت علیهم السلام
کند باید مجالس عدیده روضه خوانی برای انواع مصایبی که باختیار و شعور
برای خود تحصیل نموده ترتیب دهد و برای خود بخواند وبگرید وآه کشد وفسوس
خورد که چه نعمتهای جمیله را از دست داده با آنکه دیگران از آنها رسانده خود

محروم مانده ودر چه دیوانهای زشت نام خود را درج نموده با آنکه بجزئی
همت وتخلیص نیّت وتطهیر سریرت میتوانست اسم خود را در دفتر ناصرین و
مادحین وناشرین آثار اهل البیت علیهم السلام وامثال آنها از اصحاب
کتاب علیّین درآورد اِنْ هٰذا اِلّا خُسرانٌ مُبینٌ تتمیم آنکه
مقصود از این فصل بیان تکلیف شخص روضه خوانست وکیفیت اشتغال او در این
فن وصنعتی که پیش گرفته که روح آن اخلاص است در اینعمل وبجا آوردن آن بقصد
وداعی فرمان برداری امر خدای تعالی وخوشنودی رسول خدا وائمه هدی صلوات الله
علیهم ویاری کردن صدیقه کبری علیها السلام که خود معتقد ودر مقام ترغیب
بدیگران میگوید که ان ارواح مقدسه در این ماتمکده حاضر وناظر بگریه کنندگان
ومشغول بعزاداری اند نه آنکه بخواند وبگریاند بداعی سمعه وریا وجلب مال دنیا واز
دیگران که از او بهره مند شوند وبفیوضات بیحد واحصا رسند پس تکلیف ایشان
چه صاحب مجلس وچه غیر او از حاضرین اعانت ورعایت وتوقیر واکرام واحسان
وانعام است باو بمال وزبان وسایر جوارح بقدر آنچه از قوه برآید واز عهده
تواند در آید وآنچه باو کنند هرگز وفا بحقی که در این عمل بر ایشان پیدا کرده
نخواهد کرد چه آنچه باو دهند وبا او کنند از متاع دنیا ورسوم بی بقای اوست که

تمام آن بیک تار موی جامهٔ بهشتی که هزار ها ازان بتوسط آن روضه خوانها
رسیده مقابله نخواهد کرد پس هرچه بدهند کم داده‌اند و هرچه کنند کم کرده‌اند و این
مطلب بعجیب بملاحظه مقدمات گذشته بدیهی و مطابق است با سیرهٔ مرضیهٔ
ائمه طاهرین علیهم السلام با این طایفه و امثال ایشان از معلّمین قرآن
مجید و مداحین شیخ جلیل ابن شهر آشوب در مناقب خود روایت کرده که منصور
فرستاد خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که بنشیند در روز نوروز
که خلق انجناب را تهنیت گویند ظاهرا غرضش نیابت از خود آن جبار بود و آنچه
بیاورند از تحف و هدایا تمام را ضبط کند پس حضرت فرمود من در اخبار جدم
رسول خدا صلّی الله علیه و آله تفتیش کردم برای این عید خبری نیافتم و این
سنت فرس است و اسلام آنرا محو نموده و معاذ الله از آنکه زنده کنیم آنرا
که اسلام آنرا میرانده پس منصور گفت غرض ما از اینکار سیاست لشکر است
ترا بخداوند عظیم قسم میدهم که بنشینی پس حضرت نشست و ملوک و امراء
عساکر شرفیاب میشدند و تهنیت میگفتند و تحف و هدایا بحضور مبارکش میاوردند
و خادمی از منصور در بالای سر آنحضرت ایستاده بود و آن اموال را ثبت میکرد
و در آخر همه مردم مردی پیری داخل شد و عرض کرد ای پسر دختر پیغمبر خدا من

مردی هستم فقیر مالی ندارم که از او خدمت جناب تحفه کنم ولیکن پیشکش میکنم
خدمت جناب تو سه بیت شعر که از جدّم گفته درباره جدت حسین بن علی علیهما
السلام عَجِبْتُ لِمَصْقُولٍ عَلاکَ فِرِنْدُهُ   یَوْمَ الْهِیَاجِ وَقَدْ عَلاکَ غُبَارُ
وَلِأَسْهُمٍ نَفَذَتْکَ دُونَ حَرَائِرٍ   یَدْعُونَ جَدَّکَ وَالدُّمُوعُ غِزَارُ
أَلَّا تَضَعْضَعَتِ السِّهَامُ وَعَاقَهَا   عَنْ جِسْمِکَ الْإِجْلَالُ وَالْإِکْبَارُ
حضرت فرمود قبول کردم هدیه ترا بنشین خدای برکت دهد در تو پس سر مبارک بلند
کرد بسمت آنخادم و فرمود برو نزد امیر المؤمنین و مقدار اینمال را باو بگو و چه
بایست کرد باین مال پس خادم رفت و برگشت و گفت میگوید همهٔ این مال هبه است از من
برای او هرچه میخواهد بکند بزرگان پس حضرت بآن مرد پیر فرمود این مال را قبض کن
که آنرا بتو بخشیدم و نیز در اخبار روایت کرده که عبد الرحمن السلمی یکی از فرزندان حضرت
امام حسین علیه السلام را سورهٔ حمد تعلیم نمود پس چون آن سوره را نزد پدر بزرگوار
خواند آنجناب بآن معلّم هزار اشرفی و هزار جامه عطا فرمود و دهانش را پر نمود
از در و ارید پس بعضی جسارت کردند و این عطا را برای آن کار بزرگ شمردند پس حضرت
فرمود کجا و فا میکند این عطای من بعطای او یعنی بتعلیم قرآن که هرچه داده شود
بزرگواران کم است و ابو علی پسر شیخ طوسی در امالی خود روایت کرده از حضرت

موسی بن جعفر علیهما السلام که گفت من در نزد آقایم حضرت صادق علیه السلام
نشسته بودم که داخل شد بر آنجناب اشجع سلمی که مدح کند آنجناب را پس یافت که رنجور
است پس نشست و ساکت شد پس آقایم حضرت صادق علیه السلام باو فرمود که
رنجوریم بگذر و ذکر کن آنچه برای آن آمدی پس گفت ألبسك الله منه عافية
تا آخر چند بیت پس حضرت فرمود ای غلام چه با تو است گفت چهار صد درهم
فرمود آنرا بده باشجع پس آنرا گرفت و شکر گذاری کرد و بیرون رفت پس فرمود
او را برگردانید چون برگشت عرض کرد ای سید من سؤال کردم عطا کردی و بی نیازم
کردی برای چه مرا برگردانید فرمود حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از پدرانش از
پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنجناب فرمود بهترین عطاها آنست که باقی گذارد نعمت را
یعنی برای گیرنده دوامی داشته باشد و آنچه بتو دادم نعمت با دوامی نیست این انگشتر
من است اگر ده هزار درهم بتو دادند بده وگرنه برگردان نزد من در فلان وقت که
آن ده هزار درهم را بتو خواهم داد و قطب راوندی در خرایج روایت کرده که چون فرزدق
شاعر آن قصیده معروفه را در حضور هشام خواند در مدح حضرت سجاد علیه السلام
آنجناب برای او مقداری از اشرفی فرستاد فرزدق آنرا برگرداند و عرض کرد که
من آنرا نگفتم مگر از روی دیانت خود پس حضرت دوباره آنرا فرستاد نزد او و فرمود

خداوند شکر کرد تو را در آن کار یعنی باجر آخرت هم رسیدی و چون هشام او را حبس
کرد حضرت او را نجات داد نام او را از دیوان عطاهای دولتی محو کردند بآنجناب
شکایت کرد فرمود چه قدر بود مقدار آنرا عرض کرد پس از چهل سال را باو داد و
او در سال چهلم مرد و شیخ کشی این قصه را روایت کرده و در آنجا چنین است که
آنحضرت دوازده هزار درهم برای او فرستاده فرمود ای ابو فراس ما را معذور
بدار اگر در نزد ما بیش از این بود هر آینه بتو عطا میکردیم پس آنرا برگرداند و عرض کرد
یا بن رسول الله من نگفتم آنچه را گفتم مگر بجهه غضبی که برای خداوند و رسولش کردم
و چنین نبودم که از او چیزی کم کنم پس حضرت آنرا برگرداند باو و فرمود بحق من بر تو
که آنرا قبول کن پس بتحقیق که خدای مقام تو را دیده و نیت ترا دانسته پس آنرا قبول
کرد و شیخ مفید در کتاب اختصاص روایت کرده که کمیت داخل شد بر حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه و عرض کرد آیا اذن میدهید مرا که قصیده برای جنابت
بخوانم اذن داد پس قصیده خواند پس حضرت فرمود ای غلام از این خانه کیسه
درهمی بیرون آر و بکمیت ده غلام آنرا بیرون آورد و باو داد پس کمیت عرض کرد
فدایت شوم اذنم میدهید که قصیده دیگر برای جنابت بخوانم فرمود بخوان پس
قصیده دیگر خواند پس فرمود ای غلام از این خانه کیسه زری در آر و باو ده پس آنرا

از آنجا که دراو بود پس کمیت شاعر عرض کرد فدایت شوم مرخصم میفرمائی که قصیده
بیتی برایت بخوانم فرمود بخوان پس آنرا برای جنابش خواند حضرت فرمود
ایغلام ازاین خانه بدره زری بیرون بیار و باو ده پس آنرا آورد و باو داد
پس کمیت عرض کرد قسم بخدا که من شما را مدح نکردم برای مال دنیا که آنرا از شما
بطلبم قصد نکردم باین کار مگر نیکی رسولخدا صلی الله علیه و آله را و آنچه واجب
کرده خداوند بر من از حقی که برای شماست پس حضرت در حق او دعا کرد و بغلام
فرمود اینمال را برگردان بجایش پس آنرا بآن خانه برد و علم الهدی سید مرتضی
در غرر و درر روایت کرده که دعبل بن علی و ابرهیم بن العباس که با یکدیگر صدیق
بودند خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه رسیدند بعد از آنکه ولیعهد شد
پس دعبل خواند مَدَارِسُ آیاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلاوَةٍ وَمَنْزِلُ وَحْیٍ مُقْفِرُ
الْعَرَصَاتِ وابرهیم بن عباس خواند قصیده که اول آن اینست اَزَالَ عَزَاءَ
الْقَلْبِ بَعْدَ التَّجَلُّدِ مَصَارِعُ اَوْلادِ النَّبِیِّ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله
پس حضرت باین دو نفر بیست هزار درهم بخشید از آن دراهم که اسم مبارکش بر آنها
بود و مامون آنرا سکه زده بود پس دعبل نصف خود را آورد بقم پس اهل قم آنها را
از او خریدند هر درهمی بده درهم پس حصه خود را فروخت بصد هزار درهم و اما ابرهیم

آنها را نگاه داشت تا مرد و در عیون روایت کرده که قدری از آنرا ببدیه داد و
تجهیزش از آنها بود و در اخبار مقدار عطای آنحضرت بدعبل بعد از خواندن
قصیده مدارس آیات مختلف است و در بعضی از آنها ذکر است که بغیر درهم انگشتر
عقیقی و پیراهن خز سبزی باو بخشیدند و فرمودند آنرا حفظ کن که من هزار شب در
هزار رکعت نماز در آن کردم و هزار ختم قرآن در آن نمودم و در بعضی از اخبار بدل
پیراهن جبه دارد و قصه دارد با اهل قم در باب آن جبه که آخر ...
بهزار اشرفی از او گرفتند و قدری از آنرا باو دادند که از آن معجزه ظاهر شد و آخر
در میان کفنش گذاشت و برای تنبیه مؤمنین این مقدار اخبار کافیست و مرثیه هم از
اموال اطایب و روضه خوانی از افضل اقسام انفاقیست که ...
ممدوح و مرغوب است کردن آن و برای آن ثواب عظیم وعده فرمودند شیخ فخر
رحمه الله در کتاب مجمع البحرین روایت کرده که جناب موسی علیه السلام در مناجات
خود عرض کرد خداوندا برای چه تفضیل دادی امت محمد صلی الله علیه و آله را بر سایر
امتها پس خدا تعالی فرمود ایشان را تفضیل دادم بجهة ده خصلت موسی عرض کرد
آن ده خصلت کدامست که آنها عمل میکنند بآن تا امر کنم بنی اسرائیل را که بجا بیاورند
آنها را پس خداوند تبارک و تعالی فرمود نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد

جمعه و جماعت و قرآن و علم و عاشورا موسی عرضکرد ای پروردگار من
عاشورا چیست فرمود گریه کردن و تباکی نمودن بر سبط محمد صلی الله علیه و آله
و مرثیه خوانی و عزاداری بر مصیبت فرزند مصطفی صلی الله علیه و آله ای موسی
هیچ بنده از بندگان من نیست در آنزمان که بگرید یا تباکی کند یا تعزیه داری نماید
بر فرزند مصطفی صلی الله علیه و آله مگر آنکه بهشت برای او خواهد بود که در ان همیشه
باشد وَمَا مِنْ عَبْدٍ اَنْفَقَ فِی مَحَبَّةِ اِبْنِ بِنْتِ نَبِیِّهٖ طَعَامًا وَغَیْرَ
ذٰلِكَ دِرْهَمًا اِلَّا وَبَارَكْتُ لَهٗ فِی دَارِ الدُّنْیَا الدِّرْهَمَ بِسَبْعِیْنَ
دِرْهَمًا وَكَانَ مَعَافًا فِی الْجَنَّةِ وَغَفَرْتُ لَهٗ ذُنُوْبَهٗ و هیچ بنده نباشد
که صرف کند در دوستی پسر دختر پیغمبر خود بجهة طعام یا غیر آن یک درهمی مگر آنکه برکت
دهم برای او در دار دنیا بهر درهمی هفتاد درهم و با عافیت در بهشت خواهد بود
و گناهانش را بیامرزم و چون بنا بر اختصار است در این شرط بهمین قدر اکتفا نمودیم

فصل دویم در بیان شرط یازدهم منبر روضه خوان که صدق است و
توضیح آن تمام میشود در ضمن چند مقام **اول** در ستایش صدق و بزرگی
آن **دویم** در مذمت دروغ گفتن و مفاسد آن در دنیا و آخرت **سیم**
در ذکر بزرگی معصیت دروغ گفتن و افترا بستن بر خداوند تبارک و تعالی و رسول خدا

صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام **چهارم** در اشاره باقسام
دروغ و احکام آن **پنجم** در بیان مراد از صدق و راستگوئی در این مقام

مقام اول در مدح صدق بدانکه خصلت صدق و سیرهٔ راستگوئی از افضل
کمالات انسانیست که تمام عقلاء هر ملت معتقدند بر حسن آن و زشتی ترک آن و
حاجتی نیست بذکر فضایل و مدایح آن از کتاب و سنت لکن از ذکر شمهٔ از آن چاره
نیست چه علاوه بر تبرک و میمنت و نورانی شدن دلهای خراب و ویران بنور
آیات شریفه قرآن و کلمات بلیغه آن بزرگواران در آن فواید بسیار است که قلوب را
مایل نماید بتمسک بعروة الوثقی صدق و اعتصام بحبل المتین راستگوئی خداتعالی
در مقام ستایش ذات مقدس خود میفرماید وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدِیْثًا
یعنی کیست که از خدای راستگوتر باشد بسخن گفتن و وعده دادن و در جای دیگر فرموده
وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ قِیْلًا و فرموده در مقام ستایش گروهی از بندگان
خود اَلصَّابِرِیْنَ وَالصَّادِقِیْنَ وَالْقَانِتِیْنَ وَالْمُنْفِقِیْنَ وَالْمُسْتَغْفِرِیْنَ
بِالْاَسْحَارِ و نیز فرموده هٰذَا یَوْمُ یَنْفَعُ الصَّادِقِیْنَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ
جَنَّاتٌ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِیْنَ فِیْهَا اَبَدًا رَضِیَ اللّٰهُ
عَنْهُمْ وَرَضُوْا عَنْهُ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ این روزیست که سود دهد

راستگویان از راستی ایشان برای ایشانست بوستانها که میرود از زیر درختان
آن جویها و حال آنکه جاوید اند در آن همیشه خدای از ایشان خوشنود و ایشان
از خدای خوشنود اینست فیروزی بزرگ و فرموده کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ امر
فرموده مؤمنین را که با راستگویان باشند و در سورهٔ احزاب چند طایفه از بندگان
خود را نام برده از مردان و زنان که از آنهاست راستگویان از مردان و زنان
و در آخر فرموده اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَاَجْراً عَظِیْماً خدای برای ایشان
مهیا نموده آمرزش از گناهان و مزدی بزرگ را و نیز فرموده وَالَّذِی جَاءَ
بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهٖ اُولٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُوْنَ لَهُمْ مَا یَشَاؤُنَ
عِنْدَ رَبِّهِمْ ذٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِیْنَ لِیُکَفِّرَ اللّٰهُ عَنْهُمْ اَسْوَءَ الَّذِی
عَمِلُوا وَیَجْزِیَهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مَا کَانُوا یَعْمَلُوْنَ و از این قسم آیات
بسیار است شیخ کلینی در کافی روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود
هر کس زبانش راستگو است عملش پاکیزه و مقبول است و نیز در انجا مرویست از آن
جناب که فرموده بوده باشید دعوت کنندگان مردم بسوی خیر بغیر زبانهای خود
تا که به بینند در شما سعی و کوشش در امر دین و راستگوئی و کناره کردن از گناهان
چه مردم در هر کس این صفات را به بینند راغب بخیر شوند و رو می بخدا آرند هرچند

بایشان امری و نهیی نکنند و اگر نه بینند هر چه بگوید و نصیحت کند باجدی سودی
نبخشد و نیز از عمرو بن ابی المقدام روایت کرده که گفت در اول باری که خدمت حضرت باقر
علیه السلام مشرف شدم بمن فرمود یاد گیرید راست گفتن را پیش از حدیث یعنی
پیش از روایت کردن و جمع کردن و تعلّم کردن آن و نیز از ربیع بن سعد روایت کرده
که حضرت صادق علیه السلام با او فرمود ای ربیع بدرستیکه مرد راست میگوید تا آنکه
که خداوند می‌نویسد او را صدیق یعنی در دیوان صدّیقین درج میشود و نیز کلینی و صدوق
و برقی باسانید متعدّده روایت کرده‌اند که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود وصیت
میکنم ترا یا علی در جان خویشتن بچند خصلت خداوندا او را اعانت کن اول راست
گفتن بیرون نیاید از دهانت هرگز یک دروغ و نیز روایت کرده از جناب صادق علیه
السّلام که فرمود خداوند نفرستاده هیچ پیغمبری را مگر با صدق یعنی با داشتن صفت
راستگوئی و ادای امانت به نیکوکار و بدکار و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود مغرور
نشوید بنماز ایشان و روزه ایشان زیرا که مرد بسیار شود که حریص شود بنماز و روزه
بحدیکه اگر آن را ترک کند متوحش شود یعنی زیاد کردن نماز و گرفتن روزه علامت
خوبی آدمی نیست بجهت آنکه عادت کرده با آن ولکن آزمایش و امتحان کنید ایشان را
براست گفتن در حدیث و پس دادن امانت و نیز از ابی کهمس روایت کرده که عرض کردم

خدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام که عبد الله بن ابی یعفور بجناب سلام میرساند
فرمود بر تو و بر او باد سلام وقتی که رفتی نزد عبد الله او را سلام برسان و بگو باو
نظر کن بآنچه که بسبب آن رسید علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی
صاحب رتبه و مقام شد در نزد آنحضرت بسبب آن خصلت پس آن را محکم بگیر پس بدرستی
که علی علیه السلام جز این نیست که رسید بآن رتبه و مقامیکه رسید نزد رسول خدا صلی الله
علیه و آله بسبب راست گفتن در سخن و ردّ امانت و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود
نظر نکنید بطول رکوع و سجود مرد زیرا که آن چیزیست که بآن عادت کرده اگر آن را
ترک کند از آن وحشت نماید و لیکن نظر نمائید براستی گفتارش و واپس دادن امانتش
و نیز از عبد الرحمن بن سیابه روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام باو فرمود آیا
تو را وصیت نکنم گفت عرض کردم آری فدایت شوم فرمود بر تو باد براست گفتن در
سخن و رسانیدن امانت بسوی صاحبش تا شریک شوی مردمان را در مالهای ایشان
چنین و جمع کرد میان انگشتان دست مبارک خود برای تصویر الفت و اتصال
راوی گفت پس حفظ کردم این سفارش را از آنجناب یعنی عمل کردم بآن پس زکوة مال
دادم سیصد هزار درهم یعنی بجهة عمل بآن مالم باندازه رسید که زکوة آن همه قدر
شد و در امالی صدوق و کتاب جعفریات مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله

که فرمود نزدیکترین شما نزد من روز قیامت آنکه واجب تر است شفاعتش برمن
از شما راستگوترین شما است در حدیث و نیز در دوم مرویست از آنحضرت که
فرمود از مکارم اخلاق است راستگوئی در حدیث و در کتاب اخلاق ابو القاسم کوفی
مرویست که شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که بچه علامت شناخته میشود
مؤمن فرمود بوقارش و نرمی و آرایش و براستگوئیش در حدیث و در امالی
صدوق مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود محبوب ترین مردم نزد خداوند
تبارک و تعالی بغایت راستگو است در سخنش و نگاه دارنده نمازش و آنچه خداوند براو
واجب نموده با پس دادن امانت و نیز در آنجا و در کتاب عیون مرویست از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود نظر نکنید بسوی بسیاری نماز ایشان و روزه
ایشان و بسیاری حج و نیکی ایشان و صدای آهسته ایشان در شب بیداری وقت
مناجات و تضرع نظر کنید بسوی راستی در سخن گفتن و پس دادن امانت در
تهذیب شیخ طوسی مرویست از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود پدرم میفرمود
چهار چیز است در هر کسی باشد ایمانش کامل است هرچند مابین فرق تا قدمش گناه باشد
از ایمانش چیزی نکاهد راستی و ادای امانت و حیا و خلق نیکو و سبط شیخ طبرسی
در مشکوة الانوار روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود براستی که از

حقیقت ایمانست که برگزینند راست گفتن را در جائیکه ضرر دارد بر دروغ گفتن
در انجا که منفعت دارد و گفتارش تجاوز نکند از کردارش یعنی انچه را که میگوید
بکند و نگوید انچه را که نمیکند و ظاهر است که مراد از ضرر از دست رفتن منفعت باشد
نه خسارت و زیان در مال یا بدن یا ناموس و عرض خود یا برادران ایمانی او که
در انجا راست گفتن جایز نیست بلکه در بعضی اقسام ان واجبست و در نهج البلاغه این
مضمون از انحضرت چنین نقل کرده عَلَامَةُ الایمانِ اَن تُؤثِرَ الصِّدقَ
حَیثُ یَضُرُّکَ عَلَی الکَذِبِ حَیثُ یَنفَعُکَ و نیز از امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده که فرمود راست گفتن هدایت میکند بسوی نیکوکاری و نیکوکاری دعوت
میکند بسوی بهشت و پیوسته یکی از شماها راست میگوید تا انکه باقی نمیماند در دلش
جای سوزنی از دروغ تا انکه محسوب میشود در نزد خداوند تبارک و تعالی راستگو
یعنی درج میشود در سلسله صدیقین و نیز انجناب روایت کرده که در ضمن خطبه طولانی
فرمود ای مردم انکه باشید راست گوینده که خداوند با راستگویانست و کناره کنید از
دروغگوئی که ان دور است از ایمان اگاه باشید که راستگو در محل نجات و کرامتست
و اگاه باشید که دروغگو در کناره تباهی و هلاکتست و نیز از حضرت علی بن الحسین
علیهما السلام روایت کرده که فرمود چهار چیز است که در هر که باشد اسلامش کامل است

وگناهانش پاکیزه و ملاقات خواهد کرد خداوند تبارک و تعالی را در حالتیکه از او
خوشنود باشد وفایش بانچه کرده و قرار داده برخود برای مردم و راستگوئی
زبانش با مردم و حیا و عفتش از هر زشت در نزد خداوند و زشت در نزد مردم
و نیکوئی خلقش با اهل خانه اش و در مصباح الشریعه ذکر نموده که امیر المؤمنین
علیه السلام فرموده راستگوئی شمشیر خداوند عزوجل است در زمینش و اسمانش
که بهر جای فرود آید از او دو نیمه کند و حضرت صادق علیه السلام فرموده صدق
نوریست درخشان در عالم خودش مانند خورشید که بان روشن میشود هر چیزی بمعنی
و حقیقت خودش بدون انکه از ان چیزی کاهیده شود و دیلمی در ارشاد القلوب
روایت کرده که مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد
یا رسول الله عمل اهل جنت چیست یعنی عملیکه همه بشر اهل بهشت کنند و فرمود
راست گفتن هرگاه بنده راستگو شد نیکوکار میشود و چون نیکوکار باشد
ایمان آورد یعنی ایمانش تمام و کامل شود و چون ایمان اورد در بهشت داخل
میشود و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود زینت سخن راستگوئی است
و قطب راوندی در لب لباب روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود
قصد کنید و اختیار نمائید راستگوئی را پس اگر گمان کنید که در او هلاکتست

پس هر رستیکه در اوست نجات است و نیز از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده
که فرمود مرا وصیت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانیکه فاطمه علیها السلام
بمن تزویج نمود و فرمود بر تو باد براست گفتن زیرا که ان مبارکست و دروغگوئی
شوم است و نیز روایت کرده که آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم
الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة در حق امیر المومنین
علیه السلام نازل شد و غیر از آنجناب کسی بآن آیه عمل نکرد و چون آیه نازل شد یکدینار
داشت آنرا بده درهم فروخته بده مسکین داد و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله ده مسئله پرسید اول گفت یا رسول الله چگونه دعا کنم خدا را فرمود
براستی و وفا دوم گفت چه مسئلت کنم از خداوند فرمود عافیت سیم گفت چکنم
برای نجات خود فرمود حلال بخور و راست بگو و در تفسیر شیخ ابو الفتوح مرویست
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود علیکم بالصدق فانه یهدی الی
البر و البر یهدی الی الجنة بر شما باد که راست گوئید که صدق راه نماید به
نیکوئی کردن و نیکوکاری راه نماید به بهشت و در دعای شب جمعه و غیره رسیده
اللهم ارزقنا صدق الحدیث و اداء الامانة و المحافظة علی
الصلوات مقام دویم در مذمت دروغ گفتن و مفاسد آن در دنیا

و آخرت خدای تعالی فرموده انما یفتری الکذب الذین لا یؤ
منون جز آنانکه ایمان نیاورند کسی دروغ نبندد اگر نبود برای وضوح قبح
آن مگر همین آیه کریمه هر آینه وافی بود برای مقصود و نیز فرموده ان الله لا
یهدی من هو مسرف کذاب و نیز فرموده ان لعنة الله علی
الکاذبین و بر این مضمون آیات بسیار است و در کافی مرویست از امام محمد باقر
علیه السلام که فرمود اول کسی که تکذیب میکند دروغگو را خداوند عزوجل است
پس از آن دو فرشته که با او یند بعد از آن خودش که اشتباه ندارد و میداند دروغ
گفته و نیز در انجا و در کتاب عقاب الاعمال مرویست از آن بزرگوار که فرمود خدای
عزوجل برای بدیها قفلها مقرر کرده و کلید آن قفلها را شراب قرار داده و دروغ
بدتر است از شراب مؤلف گوید بنای زیادتی بدی و زشتی دروغ از شراب چنین گفته
شده که جمله از آنها از ظواهر اخبار ظاهر میشود اول آنکه مفاسد دروغ بیش از
مفاسد شراب است زیرا که بسیار شود که از یک دروغ خونها ریخته و فروج بر باد رفته و
مالها بر باد شده چنانچه در کتاب جعفریات و غیره مرویست از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که فرمود خداوند عزوجل عذاب میکند زبان را بعذابیکه عذاب نکند بآن هیچ
چیز دیگر از جوارح را پس زبان میگوید ای پروردگار من مرا عذاب کردی بعذابیکه بآن

قسم بعذاب نمودی چیز دیگر از جوارح را فرمود پس باو میگویند کلمه از تو بیرون
رفت که بمشرق و مغرب رسید پس با آن خونهای حرام ریخته شده و با آن مالهای
حرام گرفته شد و با آن فرجهای حرام هتک شد پس بعزت خود قسم که هر آینه تورا
عذابی کنم که عذاب نکنم با آن چیزی از جوارح تو را و در آیهٔ شریفه اِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ
بِنَبَاٍ فَتَبَیَّنُوا اَنْ تُصِیبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ
نَادِمِینَ اشاره ایست باین مفسده چه حاصل ترجمه آن آنکه اگر فاسقی که از دروغ
گفتن باک ندارد خبری برای شما آورد آرام گیرید و تعجیل نکنید و از دروغ بودن
و راست بودن آن خبر تفحص کنید که مبادا بنادانی کاری از روی جستجو نکردن
از صدق و کذب آن خبر رنجی و گزندی بقومی برسانید آنگاه پشیمان شوید و مراد از آن
فاسق ولید بن عقبة بن ابی معیط است چنانچه ارباب سیر و تفسیر ذکر نموده‌اند که رسول خدا
صلی الله علیه و آله او را به بنی المصطلق فرستاد بعد از فتح مکه تا از ایشان صدقه
بستاند میان ایشان در جاهلیت عداوتی بود چون قوم او را دیدند باستقبال او
بیرون آمدند برای تعظیم فرمان رسول صلی الله علیه و آله گمان برد که ایشان
او را میخواهند کشتن بترسید از ایشان و بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت
یا رسول الله بنی المصطلق مرتد شدند و صدقه ندادند و مرا میخواستند کشت رسول

صلی الله علیه و آله بخشم آمد و خواست تا بغزای ایشان رود ایشان بیامدند
و گفتند یا رسول الله رسول تو بیامد ما بکرامت او را استقبال کردیم چون ما را
بر گردید و باز پس آمد ندانیم سبب چه بود اکنون بیامدیم و گفتیم مبادا او خلاف
راستی بعرض رساند که از آن تو را خشمی پدید آید و صدقات معد است تا کسی آید و از ما
بستاند القصه پس نتیجه دروغ ولید فاسق تباهی این قبیله بود که خداوند نخواست
و این آیه را فرستاد و بعد از آن که خبر دروغ او معلوم و خود رسوا شد دیگر
آنکه متعلق دروغ و محل آن بسیار شود که حقوق ناس باشد و از آن دروغ آزار و
اذیتی بجان یا عرض یا مال غیری برسد و در شراب خوردن خبر حق الله چیزی نباشد
پس بعفو و غفران حضرت منان نزدیکتر خواهد بود و از دروغ گفتن که [illegible]
حق الله بسیار اوقات متعلق حقوق بسیار است ششم آنکه دروغ ضرر باصل ایمان
دارد اساسش را سست و بنیانش را منهدم کند چنانچه در کتاب کافی مرویست از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود اَلْکِذْبُ خَرَابُ الْاِیمَانِ دروغ بنای
ویران کننده ایمانست و در محاسن برقی مرویست از حضرت امام رضا علیه السلام
که فرمود شخصی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که مؤمن بد دل و ترسان
میشود فرمود بلی عرض کرد بخیل میشود فرمود بلی عرض کرد دروغگو میشود فرمود نه

و در اختصاص شیخ مفید مرویست که کسی عرض کرد خدمت حضرت صادق علیه السلام
که مؤمن بخیل میشود فرمود بلی عرض کرد جبان میشود فرمود بلی گفت دروغگو میشود فرمود
نه و نه ستمکار آنگاه فرمود مؤمن آفریده میشود بر هر طبیعتی جز بر خیانت و دروغگوئی
و در کافی مرویست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود و الله نخواهید چشید
مزه و طعم ایمان را تا آنگاه که ترک کنید دروغ را چه از روی جد باشد یا مزاح و خوش
طبعی و گذشت که آنجناب فرمود دوری کنید از دروغ که دروغ دور است از ایمان و
در دعوات قطب راوندی و مجموعهٔ شیخ ورام مرویست که مردی از رسول خدا صلی
الله علیه و آله پرسید که مؤمن زنا میکند فرمود گاهی چنین میشود گفت مؤمن دزدی
میکند گفت گاهی چنین میشود عرض کرد یا رسول الله مؤمن دروغ میگوید فرمود نه خدا
فرموده إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بحقیقت دروغ بهم میبافند
آنانکه ایمان نیاورده‌اند و در تفسیر عیاشی مرویست که حضرت امام رضا علیه السلام
مرد دروغگوئی را ذکر فرمودند آنگاه این آیهٔ شریفه را تلاوت کردند و اما شراب پس چون
اثرش در بدن شرابخوار تا چهل روز باقی میماند همان نمازش را تا چهل روز از درجهٔ
قبول ساقط نمودند چه احتمال آنکه دروغ سبب اختلال نظم معاش و فساد امور
تمامهٔ خلایق حتی خود شرابخوار است چه نوع انسان بیکدیگر مربوط و مخالط و در

مقامات شهادات و رسالات و معاملات و وکالات و اقرار و امثال اینها
بیکدیگر محتاج و به دروغگو اعتماد نکنند در آنچه خبر دهد و کلامش را تصدیق ننمایند چه
متعلق باشد بامور خودش یا بامور سایرین پس کارها معوق بماند و امور مختل
و نظم معاش از هم گسسته شود و در کافی مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که
فرمود سزاوار است که مرد مسلم برادری نکند با دروغگو زیرا که او انقدر دروغ
میگوید تا اگر وقتی راست گوید تصدیقش نکنند و نیز در دو موضع از کافی مرویست
با اختلاف و تغییر جزئی که بود امیر المؤمنین علیه السلام که چون بالای منبر
میرفت میفرمود سزاوار است برای مسلمان که اجتناب کند از مصاحبت سه کس
و شمرد آن سه را که سیم ایشان کذاب است بعد از شرح حال هر یک میفرمود و اما
کذاب پس بدرستیکه گوارا نخواهد شد تو را زندگانی با او چه شان دروغگو آنستکه
نقل میکند گفته تو را برای مردم و نقل میکند گفته مردم را برای تو بدروغ و هرگاه باخر
رساند نقل حادثهٔ عجیبی متصل کند بان نقل حادثهٔ عجیبهٔ دیگر را بدروغ و دروغگو
بسا هست براستی سخن گوید ولی تصدیق کرده نشود و نیز شان دروغگو آنستکه در هم
میاندازد مردم را بدشمنی پس بپرهیزید از آن میرویاند کینه‌ها را در سینه‌ها بنقل دروغهائی دیگر
پس پرهیز کنید از عذاب خدای تعالی و فکر کنید برای خودتان با بنگرید با و نگرید سخنان

اورا و عداوت مورزید با یکدیگر بفعلهای دروغ او و مصاحبت نکنید با او در نهی
از مصاحبت کذّاب و برادری با او اخبار عدیده وارد شده پنجم آنکه شرابخوار
چون از کار خود پشیمان شود استغفار کند براستی آسوده گردد و از عقبات و
عقوبات خوردن شراب برهد و امّا دروغگو پس از ندامت و طلب مغفرت باید از عهده
تمام مفاسدیکه از دروغهای او پیدا شده و خلایق با آن مبتلا شده‌اند و ضرر بمال یا تن
یا بعرض ایشان رسیده بر آید ششم آنکه شرابخوار اگر توبه کند نزد حاکم شرع مطاع
مثلاً چنانچه در فقه مذکور است توبه‌اش پذیرفته و شهادتش مقبول خواهد بود با فی
الجمله اختلافی در خصوص یک مورد آن و لکن دروغگو اگر توبه کند و شهادت
دهد قبول آن محلّ اشکالست زیرا که عادت داشتن او بدروغ گفتن نگذارد که
حاکم شرع و غیر او وثوق و اطمینان بصدق توبه‌اش پیدا کنند چه احتمال قوی
میرود بملاحظه عادت او که در همین کلام هم دروغ گفته باشد پس شهادتش محل
ریبه و تهمت خواهد بود بشرحی که در فقه مذکور است هفتم آنکه داعی و محرّک
بر گفتن دروغ غالباً دنائت طبع و پستی فطرت و حرص است چنانچه در کتاب غایات
جعفر بن احمد قمی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود دروغگو
مروّتش از همه کس کمتر است و خواهد آمد که امیرالمؤمنین علیه السّلام در وصایای

خود

دروغ ۴

خود با امام حسن علیه السلام فرمود وَالْكِذْبُ   و در کتاب اختصاص شیخ
مفید مرویست از آنحضرت که فرمود هیچ دروغگوئی نمیگوید مگر بجهة خواری و پستی
نفس و گاه شود بجهة حسد و عداوت باشد که اورا وا دارد که دروغ بر مؤمنی بندد
و امّا شرابخوار چنانچه نقل کنند غالباً دارای علو همّت و شیمه سخاوت است نیز و
عطایش در غیر محل و بذلش در غیر موقع است در بیشتر اوقات و لکن اصل خصلت
نفسانیه او که سخاوت و علو همّت است محبوب و مرغوب و اشرف از صفت قبیحه کذب
است که حرص و بخل و رذالت طبع و پستی فطرتست هشتم آنکه شرابخوار غالباً
در زمان هشیاریش خجل و شرمنده و از خلق حیا کند چه خود داناست به بزرگی
جرمش و نخواهد کسی بر آن واقف شود و این صفت حیا نیز پسندیده و ممدوح
کافه عقلاست بخلاف دروغگو که پرده حیا را دریده نه در نزد خود خجل و نه از
خلق شرمی هرچه میخواهد بگوید و هرچه با او بگویند باکی ندارد و این از صفات
مذمومه است که هر عاقلی از آن متنفر و صاحبش را از حریم انسانیت بیرون داند
نهم آنکه آنچه شرور و مفسده که از شرابخوار بظهور رسد در حال بیشعوری
و بی عقلی اوست بخلاف مفاسد و شروریکه از دروغگو پیدا شود که در حال
شعور و ادراک اوست و البته قبح آن بیشتر است و باین وجه اشاره نموده مرحوم

آقاخوند

آقا خوند ملا محمد صالح در شرح کافی ذکر کرده که از عمده اسباب تمیز انسان بر
حیوان و شرافت او بر او سخن گفتن و کلام است که با آن خبر میدهد هر یک دیگری را
بآنچه نمیداند و این نشود مگر آنکه صادق باشد و از واقع خبر دهد و هر کس دانا شود
بآنچه دیگری میداند پس اگر بنای دروغگوئی شد سبب تمیز و شرافت بالمره از میان
برود بلکه صفت شیطانیت پیدا کند و از اینجهة بدتر از شراب خواهد شد چه آن اگرچه
عقل را زایل کند اما چند ساعتی بیش نباشد پس از آن بجای خود بر گردد و الله
العالم برگشتیم بر سر رشته کلام سابق در جامع الاخبار مرویست که رسول خدا
فرموده هر گاه دروغ گوید مؤمن بدون عذر لعنت کند او را هفتاد هزار ملک و از
قلبش بوی گندی بیرون آید و بالا رود تا برسد بعرش پس لعنت کنند او را حمله
عرش و بنویسد خداوند برای او باین دروغ هفتاد زنا که آسانتر آن کسی است
که با مادر خود زنا کرده باشد و نیز روایت کرده که جناب موسی ع عرض کرد ای پروردگار
من کدام یک از بندگانت بهتر است در عمل فرمود کسی که زبانش دروغ نگوید و
فرجش زنا نکند و در کافی مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن یکی از
خطبهای خود فرمود نیست هیچ بدی بدتر از دروغگوئی و در کتاب دعائم الاسلام
وصیتی طولانی از آنحضرت روایت کرده که در وقت وفات بفرزند خود امام حسن ع از

و سایر اولاد و شیعیان کرده و از آن نوشته یکی از فقرات آن اینست و لا
تخرجن من افواهکم کذبة ما بقیتم بیرون نکنید یا بیرون نرود البته
از دهان شما یک دروغ مادامیکه زنده اید و در کتاب شهاب قاضی قضاعی مرویست
از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود از اعظم گناهانست زبان دروغگو و ابو الفتح
کوفی در کتاب اخلاق روایت کرده که مردی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد
یا رسول الله دلالت کن مرا بعملیکه متقرب شوم بوسیله آن نزد خداوند عز و جل
فرمود دروغ مگو پس این سبب شد که همه معاصی را بجهة خدای تعالی ترک کرد زیرا
که اراده نمیکرد کردن معصیتی را از معاصی مگر آنکه میدید در او دروغی یا چیزی که بدروغ
میکشاند پس همه معاصی را از او دور کرد و نظیر آنچه نیست که در کتاب تحفة الرضا
مرویست که مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد و عرض کرد یا رسول
الله بیاموز مرا صفتی و ادبی که فراهم آرد برای من خیر دنیا و آخرت را فرمود دروغ
مگو پس آنمرد گفت بعضی حالات داشتم که مکروه بود نزد خداوند تبارک و تعالی بعضی
مبتلا بودم بپاره گناهان پس ترک کردم آنها را از ترس آنکه سائلی از من سوال کند
که فلان کار را کردی پس رسوا شوم و اگر دروغ بگویم در جواب پس مخالفت کرده
باشم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آنچه مرا بآن وا داشته و نظیر [illegible] این مرویست

درکتاب لب اللباب قطب راوندی که مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید
و عرض کرد من نماز نمیکنم و زنا میکنم و دروغ میگویم پس از کدام یک از اینها توبه
کنم فرمود از دروغ پس آنرا قبول کرده عهد کرد که دروغ نگوید چون برگشته
قصد نمود زنا کند پس بخودش گفت اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از من بپرسد بعد
ازان عهدیکه کردم اگر بگویم نه دروغ گفتم و اگر بگویم بلی مرا حد میزنند آنگاه چون
در نمازش تأمل کند پس بخود گفت اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از من بپرسد نماز
کردی اگر بگویم کردم دروغ گفتم و اگر بگویم نه مرا عقوبت کنند پس توبه کرد از
آنها و نیز در اخلاق ابو القاسم مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود سه
چیز است علامت منافق اگر خبر دهد دروغ گوید و اگر امانت باو سپرند خیانت کند
و اگر وعده دهد خلاف کند و در مصباح الشریعه مذکور است که حضرت صادق ع
فرمود علامت منافق قلت مبالات اوست بدروغ و خیانت آنگاه شمردند
جمله دیگر از اوصاف رذیله او را و شیخ شهید اول در کتاب درة الباهره روایت کرده
از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه که فرمود تمام خبائث را در خانه کردند و
دروغرا کلید آن قرار دادند و در تحف العقول مرویست که حضرت کاظم علیه السلام
فرمود بهشام بن الحکم ای هشام عاقل دروغ نمیگوید هر چند میل و خواهش او

دران باشد و در نهج البلاغه مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام در وصایای
خود بامام حسن علیه السلام فرمود مرض دروغ زشت ترین مرضها است و در لب
اللباب قطب راوندی مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود دروغ دور است
از ایمان و نیست رائی برای دروغگو یعنی در مقام مشورت نبایست برای او
عمل کرد و نیز از دعوات راوندی که فرمود دوری کنید از گفتن دروغ اگر
گمان برید در ان نجات را پس در آن است که تباهی شما در آنست و نیز فرمود زینهار
از دروغ که آن از فجور است و هر دو آنها در آتش دوزخ است و نیز فرمود بنده
چون دروغ گوید ملک از او دور شود بجهت بوی عفونت که از او بیرون میآید و نیز
فرمود مؤمن سرشته شود بر صفات عدیده یعنی از صفات قبیحه و لکن سرشته نشود
بر دروغ گفتن و در ارشاد القلوب دیلمی مرویست که مردی خدمت رسول خدا آمد
عرض کرد یا رسول الله عمل اهل دوزخ چیست فرمود دروغ گفتن هر گاه بنده دروغ
بگوید فاجر میشود و چون فاجر شد کافر میشود و چون کافر شد داخل میشود در دوزخ
و در جعفریات و غیره مرویست از آنحضرت که فرمود برای شیطان سرمه ایست
و لعوقی یعنی انگشت پیچی و سعوطی یعنی آنچه در دماغ کنند که او را در این عصار
الفقه گویند پس سرمه اش خوابست و لعوقش دروغ گفتن و سعوطش کبر و نخوت

و در دعوات راوندی و منتخب البصائر حسن بن سلیمان حلی مرویست از حضرت
که فرمود و بروایت حلی در انتخاب که هنگام بیرون رفتن بغزوهٔ تبوک انشا فرمود
اَرْبَی الرِّبَا اَلْکَذِبُ بزرگتر و قبیح‌ترین اقسام ربا که بزرگی معصیتش معلوم است
دروغ گفتن است پس دروغ از اقسام ربا محسوب شد از سایر اقسامش بدتر و محتمل است
که غرض آن باشد که زیادتی که از دروغ پیدا میشود و نشر میکند بیشتر از زیادتی بر تمام
ربا است چه نهایتش آنکه ده سه و ده چهار است بحسب متعارف از یک کلام دروغ
شاید هزارها دروغ متولد شود و فساد تمام آنها با آن کاذب برمیگردد بدون آنکه چیزی
از کسی کم شود و در خصال صدوق مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی
ترا نهی میکنم از سه خصلت بزرگ حسد و حرص و دروغ و نیز از آنحضرت روایت کرده که
فرمود چهار خصلت است از هر که باشد پس او منافق است و اگر در او یکی از آنها باشد
در او یک خصلت از نفاق است تا آنکه آنرا از خود دور کند کسی که چون نقل کند دروغ
گوید و هرگاه وعده کند خلاف کند و اگر معاهده کند وفا نکند و چون با کسی مخاصمه کند
گناهکار شود و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود من ضامنم خانه در گوشهٔ بهشت و خانه
در وسط بهشت و خانه در بالای بهشت برای آنکه ترک کند جدال را هر چند محق باشد و
برای آنکه ترک کند دروغ گفتن را هرچند بهزل و شوخی باشد و برای آنکه خلقش را نیکو

کند و نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود عادت کردن بدروغ
گفتن موجب فقر است و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود دروغ گفتن خیانت است
یعنی در امانت خداوند که زبانست و در او از این قسم تصرف در آن نهی فرموده و
در کافی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که حضرت عیسی علیه السلام فرمود
هر که دروغ بسیار میگوید بهایش برطرف میشود و صدوق در امالی این مضمون را از
رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روایت کرده و نیز در کافی مرویست از حضرت صادق
که فرمود از جمله آنچه مدد کرده خدا بتعالی با آن مردم را که غالب میشوند بر جماعت دروغگویان
فراموشی است و در آن اشاره است بآنچه مشهور است که دروغگو حافظه ندارد و از
اینجهت کلمات متناقضه و سخنان مختلفه از ایشان بسیار صادر میشود و بهمان جهت رسوا
و دروغگوئی خود را واضح کند و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود دروغگوها دو کسند که میشوند
از روی ملتبه یعنی از روی علم و یقین که میدانند چنان نیست که میگویند و پیروانشان کسی که
میشوند از روی شبهات که در آن دروغگویان گمان نیکت برند که آنچه میگویند راست است
با آنکه مخالف است با محکمات کتاب و سنت و ظاهرا مراد از این دروغگویان رؤسای
ضلالت و پیشوایان گمراهند چنانچه شمه از کیفیت دروغ با جمعی از آنها و کیفیت منتشر
شدن آن دروغها بر پیروانشان در کتاب سلیم بن قیس از حضرت امیرالمؤمنین علیه

السلام مذکور است و نیز در بحار روایت کرده از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که بفرزندان
خود میفرمودند که بپرهیزید از دروغ در امر کوچک و بزرگ خواه بجد گوئید خواه بهزل
و خوش طبعی بدرستیکه کسی که دروغ کوچک میگوید بر دروغ بزرگ جرئت بهم میرساند
یا بر خداوند بزرگوار جرات کرده که مخالفت او نموده است مگر نمیدانید که حضرت رسول صلی
الله علیه و آله فرمود که پیوسته بنده راست میگوید تا خداوند او را صدیق مینویسد و بنده
پیوسته دروغ میگوید تا خداوند او را کذاب مینویسد و در امالی شیخ طوسی ره مرویستکه
رسول خدا صلی الله علیه و آله با ابوذر فرمود ای ابوذر کسی که مالک شود و حفظ نماید آنچه
میان دو ران اوست یعنی فرجش را از حرام و آنچه میان دو لحیه اوست یعنی زبانش را
از لغو و باطل داخل بهشت شود ابوذر گفت گفتم یا رسول الله آیا ما را مواخذه میکنند
بآنچه گویا میشود بآن زبانهای ما حضرت فرمود ای ابوذر مگر مردم را می اندازد برو
در آتش جهنم چیزی بغیر از دروغ درو کردهای زبانهای ایشان بدرستیکه تو پیوسته
سالمی از شر زبان خود همینکه ساکتی پس چون سخن گفتی یا ثواب مینویسند برای تو یا عقاب
ای ابوذر بدرستیکه شخصی در مجلسی تکلم مینماید بکلمه که اهل آن مجلس بخندند پس بسبب آن فرو
میرود در طبقات جهنم بقدر ما بین آسمان و زمین ای ابوذر وای بر کسی که سخن گوید و
دروغ گوید برای آنکه جماعتی بخندند وای بر او وای بر او وای بر او ای ابوذر هر که

خاموش شد نجات یافت پس بر تو باد براستگوئی و از دهان خود بیرون مکن هرگز
دروغی را ابوذر گفت گفتم یا رسول الله چه چیز است توبه کسی که عمداً دروغ گوید فرمود
استغفار نمودن و نماز پنجگانه تو این گناه را میشوید و در مجموعه شیخ ورام مرویستکه
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود دروغ دری است از درهای نفاق و در خصال
شیخ صدوق ره در حدیثی طولانی از حضرت صادق علیه السلام که در آن شرایع ذکر
نوشته شده و در آنجا کبائر را شمرده و بعد از ذکر استعمال تکبر و تجبر فرمود و دروغ و اسراف
و تبذیر و خیانت و نیز در امالی خود روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
شایسته نیست دروغ گفتن چه بجد باشد و چه بمزاح و نه آنکه یکی از شما با کودکان خود را
وعده دهد آنگاه وفا نکند برای آنها زیرا که دروغ راه مینماید بسوی فجور و فجور راه
مینماید بسوی آتش و پیوسته یکی از شما دروغ میگوید تا گفته میشود با او که دروغ گفت
و فاجر شد و پیوسته یکی از شما دروغ میگوید تا آنکه باقی نمیماند جای سوزنی در دل
او از راستی و نامیده میشود در نزد خداوند تبارک و تعالی از دروغگویان و نیز در آنجا
روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود قبول کنید برای من شش چیز را که
متقبل میشوم برای شما بهشت را هرگاه سخن گوئید و نقل کنید پس دروغ نگوئید و چون وعده
دهید پس خلف نکنید و چون بشما امانت بسپرند خیانت نکنید و دیدگان خود را بپوشانید

و فرج خود را حفظ کنید و زبانهای و دستهای خود را نگاه دارید و نیز در انجا از آنحضرت
روایت کرده که فرمود أَعْظَمُ الْخَطَّائِينَ عِنْدَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ لِسَانٌ كَذَّابٌ
عظیمترین خطاکاران در نزد خدای عزوجل زبان دروغگو است یعنی صاحب آن زبان
و در دعوات قطب راوندی مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که دیشب
در خواب دیدم که دو نفر آمدند نزد من و مرا بردند بارض مقدسه ظاهرا مراد از آن شام
باشد و ذکر نمودند جمله از عجایب که در آنجا دیدند و از آنها این بود که دیدند مردی را
که بر پشت خوابیده و دیگری بر سر او ایستاده و در دستش مانند عصائی بود از آهن که
سر آن کج باشد پس میآمد بر یکطرف روی او و با آنچه در دستش بود میزد از یکطرف دهانش
تا قفایش و آنرا قطعه قطعه و پاره پاره میکرد و همچنین بینیش تا قفایش و همچنین چشمش تا
قفای آن آنگاه میآمد بطرف دیگر و میکرد با او آنچه بطرف دیگر کرده بود و از این
طرف فارغ نمیشد که طرف دیگر صحیح و بحال اول برمیگشت پس میکرد با او آنچه در مرتبه
اول کرده بود پس گفتم سبحان الله این چیست خبر طولانی است و در آخر آن ذکر شده
که آن دو نفر شرح نمودند برای آنحضرت آنچه را که آنحضرت دیده بودند در آنشب از عجایب
و شخصهائی که ایشانرا عذاب میکردند تا آنکه عرض کردند اما آن مردیکه رسیدی نزد او که
قطعه قطعه میکردند دهانشرا تا قفایش و بینیشرا تا قفا و چشمشرا تا قفا پس آن مردیست

که صبح از خانه اش بیرون میرود پس دروغی میگوید که بآفاق میرسد پس با او چنین
کنند تا روز قیامت و در بعضی کتب معتبره این خبر را چنین نقل کرده که آنحضرت فرمود
دیدم مردیرا که نزد من آمد و گفت برخیز با او برخاستم پس دیدم دو مرد را یکی ایستاده
و دیگری نشسته و در دست ایستاده مانند عصای آهنی بود که آنرا در گوشه دهان نشسته فرو
میبرد تا میرسید میان دوشانه او آنگاه آنرا بیرون میکشید و بطرف دیگر فرو میکرد
پس چون بیرون میکشید طرف دیگر برمیگشت بحالت اولیکه داشت پس بآنکه مرا برخیزانده
گفتم این چیست گفت این مرد دروغگو است که در قبر عذابش کنند تا روز قیامت و نیز
از آنحضرت روایت کرده که فرمود آیا شما را خبر بدهم به بزرگترین معاصی کبیره شرک
بخداوند است و عقوق والدین و قول زور یعنی دروغ و نیز فرموده که بنده یکدروغ
میگوید پس ملک از او دور میشود باندازه یکمیل بجهة بوی عفونتی که از دهانش بیرون میاید
و نیز فرمود چه قدر بزرگست خیانت آنکه تو نقل کنی برای برادرت حدیثی که او ترا تصدیق
کند و تو در آن حدیث که نقل کردی دروغگو باشی و در کافی بسند صحیح مرویست از حضرت
صادق علیه السلام که فرمود بعد از تلاوت آیه شریفه فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ
فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ که در آن نهی فرموده خداوند در ایام
احرام حج از رفث و فسوق و جدال که رفث جماع است و فسوق دروغ [illegible]

مضمون از دیگری علی بن جعفر از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و شیخ
صدوق روایت کرده از زید شحّام که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از معنی
رفث و فسوق و جدال فرمود امّا رفث پس جماعست و امّا فسوق پس آن دروغست
آیا نشنیدی قول خداوند عزّ و جلّ را یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ
بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ اشاره فرمود که خداوند
ولید را فاسق نامید بجهة معصیت دروغیکه گفته بود و شیخ عیاشی در تفسیر خود
سه خبر نقل کرده که مراد از فسوق در آیهٔ شریفه دروغ است و در ارشاد شیخ
مفید مرویست که حضرت سیّد الشهدا علیه السلام در روز عاشورا در آنگاه که در
میدان خطبه میخواند فرمود والله قصد نکردم گفتن دروغرا از آن زمانیکه دانستم خدا
عزّ و جلّ دروغگویان را بجهة دروغ گفتن مبغوض دارد و در کافی مرویست از
حضرت صادق علیه السلام که فرمود علامت کذّاب یعنی آنکه دروغ بسیار گوید
آنست که خبر دهد ترا از خبر آسمان و زمین و مشرق و مغرب پس چون سؤال کنی
ورا از مسئله حلال خدا تعالی و حرامش نباشد نزد او چیزی و بعضی از شارحین
کتاب کافی فرموده مراد از این کذّاب اصحاب مکاشفه است که دعوای علم غیب
کنند و آنچه خواهند گویند و در امر دین اقرار بجهل خود کنند و بعضی حکایات نقلکرده

از انجمله پرسیدند از یکی از مشایخ مکاشفه که اگر کسی در نماز شک کند میان دو و سه
حکم آن چیست گفت دانا ما هستیم هرگز شک نمیکنیم و در عیون شیخ صدوق
مرویست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود در شب معراج زنی را دیدم که سرش
مانند سر خوک بود و بدنش مانند بدن خر و بر او بود هزار هزار رنگ از عذاب
و نیز چند زن دیگر را که دیده بود باشکال مختلفه و بانواع عذاب معذّب بودند ذکر
نمودند صدّیقهٔ طاهره علیها السلام از کردار و سیرهٔ آنها پرسید فرمود امّا آن زن
که سرش مثل سر خوک و بدنش مثل بدن خر بود پس او نمّام و دروغگو بود و در لبّ
اللباب قطب راوندی مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود وصیّت کرد
مرا رسول خدا صلّی الله علیه و آله زمانیکه فاطمه علیها السلام را بمن تزویج کرد پس
فرمود زنهار از دروغ گفتن زیرا که آن روی را سیاه میکند و در علل الشرایع
شیخ صدوق مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بدرستی که مرد هر آینه
میگوید یک دروغی پس محروم میشود بسبب آن از نماز شب پس چون محروم شد از
کردن نماز شب محروم میشود از روزی و در عقاب الاعمال آنمرحوم مرویست
از آنحضرت که فرمود سه نفرند که در روز قیامت ایشانرا عذاب میکنند کسی که بکشد
صورت حیوانی را عذابش کنند تا آنکه بدمد در او یعنی روحش بدهد و نمیتواند در او

دیدن و کسی دروغ گوید در خواب خود باینکه گوید چنین و چنان در خواب دیدم
و حال آنکه ندیده عذابش کنند تا میان دو جو را گره زند و نتواند میان آن دو را
گره زدن و کسی که گوش وا دهد بجهة شنیدن سخنان قومیکه آنها او را ناخوش
دارند پس در گوش او سرب بریزند و در دعای شریف سحر ماه مبارک رمضان
که ابو حمزه ثمالی روایت کرده مذکور است اَوْ لَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي مَقَامِ
الْكَذّابِينَ فَرَفَضْتَنِي ای آقای من شاید مرا در جایگاه دروغگویان
یافتی پس مرا ترک کردی و بخودم واگذاشتی و زمام نفسم را بدست خودش گذاشتی
دادی که ندانم مرا بکدام وادی هلاکت خواهد انداخت مرا از دروغگویان میشود
هر زیاده دروغگوئی باشد که بآن عادت کرده باشد یا مراد در اینجا خصوص دروغ
گویان با خداوند عزّ و جلّ است که پیوسته در شب و روز بزبان اقرار کنند که ایمان
آوردیم و دروغ گویند و گویند در ایّاک نعبد بندگی و پرستش نکنیم غیر حضرت
مقدّس تو را و دروغ گویند و در ایّاک نستعین طلب مدد و اعانت غیر از جناب
اقدس تو نکنیم و دروغ گویند و همچنین در سایر مقامات ایمان و سایر مواضع اقرار
و اعتراف بآن و از این بابست آنچه در کافی روایت کرده از ابی اسحق خراسانی
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود اِیّاکُمْ وَالْکَذِبَ فَاِنَّ کُلَّ

راجٍ طالِبٌ وَكُلَّ خائِفٍ هارِبٌ زنهار از دروغ آنرا از خود دور
کنید بدرستی که ظاهر میشود دروغ باینکه هر که امیدوار چیزیست در طلب رسیدن
و بدست آوردن آنست بکرداری که او را بآن برساند و هر که ترسان باشد از چیزی
گریزان باشد از آن افعال که او را بآن کشانند پس شما که دعوی کنید مقام
خوف و رجا را دانی که رغبت و شایق برسیدن بهشت امیدواریم چرا در توسّل
باسباب رسیدن بآن مسامحه دارید و از شدائد و اهوال برزخ و قیامت و انواع
عذاب دوزخ ترسانیم چرا از او فرار نمیکنید و بخداوند پناه نمیبرید و آنحضرت همین معنی را
در بعضی خطب که در نهج البلاغه موجود است شرح فرموده باین کلمات یَدَّعِي
بِزَعْمِهِ أَنَّهُ يَرْجُو اللهَ كَذَبَ وَالْعَظِيمِ ما بالُهُ لا يَتَبَيَّنُ رَجاؤُهُ
فِي عَمَلِهِ وَكُلُّ مَنْ رَجا عُرِفَ رَجاؤُهُ فِي عَمَلِهِ إِلّا رَجاءَ اللهِ
فَإِنَّهُ مَدْخُولٌ وَكُلُّ خَوْفٍ مُحَقَّقٌ إِلّا خَوْفَ اللهِ فَإِنَّهُ مَعْلُولٌ
يَرْجُو اللهَ فِي الْكَبِيرِ وَيَرْجُو الْعِبادَ فِي الصَّغِيرِ فَيُعْطِي الْعَبْدَ
ما لا يُعْطِي الرَّبَّ فَما بالُ اللهِ جَلَّ ثَناؤُهُ يُقَصَّرُ بِهِ عَمّا يَصْنَعُ
لِعِبادِهِ أَتَخافُ أَنْ تَكُونَ فِي رَجائِكَ لَهُ كاذِباً أَوْ تَكُونَ لا
تَراهُ لِلرَّجاءِ مَوْضِعاً وَكَذلِكَ إِنْ هُوَ خافَ عَبْداً مِنْ عَبِيدِهِ

أَعْطَاهُ مِنْ خَوْفِهِ مَا لَا يُعْطِي رَبَّهُ فَجَعَلَ خَوْفَهُ مِنَ الْعِبَادِ
نَقْدًا وَخَوْفَهُ مِنْ خَالِقِهِ ضِمَارًا وَوَعْدًا ای عادارد بلکه باطل خود
که امیدوار است بخداوند دروغ میگوید والله العظیم چه شده است او را که امید
وارییش ظهور اثری ندارد در مقام عملش هر کس را امیدوار باشد البته شناخته خواهد شد
آن امیدواری در عملش مگر امیدیکه بخداوند دارد و این از آنست که آنچه را رجا نام
نهاده چیزی نیست معیوب که از او کار درست و صحیح نیاید یعنی بر هستی و درستی رجا نیست
تا منشأ آثار خاصه حقیقت رجا بتواند شد و هر خوف و بیمی که از هر چه و هر کس دارد
ثابت و محقق است بجز خوف و بیم از خداوند و این از آنستکه آنچه را در این موقع خوف
پندارد مانند شخص بی‌تجربی است که از او کار تندرست ساخته نشود تا حقیقت
آنکه رجا او بخداوند در امر بزرگیست یعنی در امریستکه انسانی بعبادات آن نتواند
رضا داد و حرمان آن از حد سهل و آسان نتوان گرفت و رجاء او ببندگان
در امر کوچک ناقابل است که فوات آن یعنی سهل است و با اینحال مبذول
دارد درباره مخلوق آنچه را که مبذول ندارد در حق خالق پروردگار چه شده است
خداوند جل شانه را که در حق او کاسته میشود از آنچه بندگانش مرعی میدارد آیا ببینم
آن داری که در رجا بخداوند امید نداری [illegible] و محل امید داری

ببینی و همچنین است حال اینکس در مقام خوف هرگاه بنده از بندگان خدا را
خائف باشد خواهد مرعی داشت در حق آن بنده از آثار خوف آنچه را که در حق
پروردگار خود در مقام خوف از او مرعی ندارد پس در حقیقت خوف خود را از بندگان
نقد گرفته و خوف از خالق خود را نسیه و در کافی مرویست از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام که فرمود هر دروغی صاحبش پرسیده خواهد شد از آن روزی مگر دروغ
که در یکی از سه کس باشد مردیکه حیلت کند در جنگ خود با دشمن دین پس باران دروغ
از او گرفته شد یا مردیکه اصلاح کند میان دو کس که میان ایشان فسادی بهم رسیده
ملاقات میکند این را بسخنی غیر آن سخنی که ملاقات میکند دیگری را با آن اراده دارد
باین اصلاح و فسادیکه مابین ایشانست یا مردیکه وعده کرده اهل خود را چیزی و
اراده ندارد بوعده خود وفا کند و سبط شیخ طبرسی این خبر را در مشکوة خود نقل
کرده با زیادتی در آخر آن که غرضش از وعده دادن دفع شر اهل است از خود
و نیز روایت کرده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که نیست در جمیع دروغ گفتن
معصیتی است جز دروغی که نفعی از آن بمؤمنی برسانی یا دفع کنی با آن ضرری از
دین مسلمی و در جامع الاخبار مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود تمام
دروغگوئی مذموم است مگر دو امر دفع شر ظلمه یا اصلاح حال میان خلق و در کافی

مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود بدترین روایتها روایت دروغ
است و نیز روایت کرده از حسن صیقل که گفت گفتم بحضرت صادق علیه السلام که روایت
کردند برای ما از امام محمد باقر علیه السلام در قول یوسف یعنی کاشتکانش که بفرمود
او گفتند اَیَّتُهَا الْعِیرُ اِنَّکُمْ لَسَارِقُونَ ای قافله بدرستیکه شما همه دزد اید
پس حضرت باقر علیه السلام فرمود که نه دزدیده بودند و دروغ نگفت یوسف
ابرهیم علیه السلام گفت یعنی پرسیدند از قول او که فرمود بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ
هٰذَا فَاسْئَلُوهُمْ اِنْ کَانُوا یَنْطِقُونَ بلکه پاره پاره کرد آنها را بزرگ
بتان پس سؤال کنید از بتان اگر سخن میگویند در وقت عرض حاجتها پس حضرت
فرمود والله نه آنها کردند یعنی پاره پاره کردن و سخن گفتن را و نه ابرهیم علیه السلام
دروغ گفت پس حضرت صادق علیه السلام تعجب فرمود چیست نزد شما ازین روایت
یعنی توجیه آن چیست عرض کرد نیست نزد ما مگر تسلیم و قبول کردن حق حضرت فرمود
خداوند دوست داشته دو چیز را و دشمن داشته دو چیز را دوست داشته رفتار متکبرانه را
در میان دو صف لشکر برای جنگ و دوست داشته دروغ را در مقام صلاح و دشمن
داشته رفتار متکبرانه را در کوچها و دشمن داشته دروغ را در غیر مقام صلاح آنگاه
بیان فرمود که قصه حضرت خلیل و صدیق علیهما السلام از آن کلام صلاح بود لطف

گوید بجهة سهولت حفظ کردن و پیوسته در نظر حاضر بودن مناسب دیدم خلاصه
مفاسد دروغ و خرابی دروغگو را که از آیات و اخبار گذشته مستفاد میشود در رشته
مختصر در آورم ۱ دروغ فسق است لَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ : دروغگو فاسق
اِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ ۲ دروغ قول زور و بت پرست در یکجا ذکر شده
وَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْاَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ۳ دروغگو ایمان ندارد
اِنَّمَا یَفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ ۴ دروغ را اثم نامیده مانند خمر
و قمار ۵ دروغگو مبغوض خداوند است ۶ روی دروغگو سیاه است ۷ دروغ
از شراب بدتر است ۸ دروغگو بوی دهنش متعفن و گندیده است ۹ ملک از او دوری
کند باندازه یکمیل ۱۰ خدای تعالی او را لعنت کند اِنَّ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَیْهِ اِنْ کَانَ
مِنَ الْکَاذِبِینَ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَی الْکَاذِبِینَ ۱۱ بوی گند دهان دروغگو
بعرش رسد ۱۲ حمله عرش دروغگو را لعنت کنند ۱۳ دروغ مخرب ایمان است ۱۴
دروغ مانع چشیدن طعم ایمان است ۱۵ دروغگو تخم عداوت و کینه در سینه‌ها بکارد
۱۶ دروغگو مروتش از همه خلق کمتر است ۱۷ بجهة یک دروغ هفتاد هزار ملک دروغگو را
لعن کنند ۱۸ دروغ علامت نفاق است ۱۹ دروغ کلید خانه‌ایست که تمام خباثت
در اوست ۲۰ دروغ فجور و دروغگو فاجر است ۲۱ دروغگو را آتش در مقام مشورت

پسندیده نیست ۲۲ دروغ زشت ترین مرضهای نفسانیه است ۲۳ دروغ
انگشت پیچ شیطان است ۲۴ دروغ بدترین رباها است ۲۵ دروغ مورث
فقر است ۲۶ دروغ محسوب از خبائث است ۲۷ دروغ فراموشی آورد ۲۸
دروغ دریست از درهای نفاق ۲۹ دروغگو بعذابی مخصوص در قبر معذب باشد
۳۰ دروغ محروم کند دروغگو را از نماز شب پس محروم شود از روزی ۳۱ دروغ
سبب خذلان الهی است ۳۲ دروغ سبب گرفتن صورت انسانیست از دروغگو
۳۳ دروغ بزرگترین خبائث است ۳۴ دروغ از کبائر است ۳۵ دروغ از
ایمان دور و مجانب است ۳۶ دروغگو از بزرگترین گناهکاران است ۳۷
دروغ هلاک کند صاحبش را ۳۸ دروغ حسن و طراوت و بهار از صاحبش میبرد
۳۹ دروغگو قابل برادری کردن کسی با او نیست و از برادری و مصاحبت او نهی
نموده‌اند ۴۰ خداتعالی او را هدایت نکند و راه حق را باو نشان ندهد ان الله لا
یهدی من هو کاذب کفار **مقام سیم** در ذکر بزرگی معصیت دروغ
بستن بر خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام خدا
تعالی در مواضع عدیده بیان حال این جماعت فرموده و بعضی از آن تیمناً و
تبرکاً اشاره میشود در بقره فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم

مقام سیم

یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمناً قلیلاً فویل لهم
مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون و در آل عمران فمن افتری
علی الله الکذب من بعد ذلک فاولئک هم الظالمون و در انعام
و من اظلم ممن افتری علی الله کذباً او کذب بآیاته انه لا یفلح
الظالمون و در اعراف فمن اظلم ممن افتری علی الله کذباً در یونس
فمن اظلم ممن افتری علی الله کذباً او کذب بآیاته انه لا یفلح
المجرمون و نیز فرموده و ما ظن الذین یفترون علی الله الکذب
یوم القیمة و نیز فرموده ان الذین یفترون علی الله الکذب لا
یفلحون متاع فی الدنیا ثم الینا مرجعهم ثم نذیقهم العذاب
الشدید بما کانوا یکفرون و در هود و من اظلم ممن افتری علی
الله کذباً اولئک یعرضون علی ربهم و یقول الاشهاد هؤلاء
الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله علی الظالمین و در نحل ان الذین
یفترون علی الله الکذب لا یفلحون متاع قلیل و لهم عذاب الیم
و در کهف فمن اظلم ممن افتری علی الله کذباً و در طه ویلکم لا تفتروا
علی الله کذباً فیسحتکم بعذاب و قد خاب من افتری و در عنکبوت

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ و در زمر فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ ونیز فرموده وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ و در صف وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ و بهمین یازده آیهٔ مبارکه قناعت شود برای اثبات بزرگی این معصیت و زجر بلیغ از ارتکاب آن و داخل نمودن خود را در زمره ظالمترین از بنی نوع انسان و سیاه نمودن رخسار خویش در روز حساب و شریک شدن با متکبّرین در مقام عقاب و شیخ کلینی در کافی و برقی در محاسن روایت نموده‌اند از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود دروغ بستن بر خداوند و پیغمبرش صلی الله علیه و آله از گناهان کبیره است و نیز این مضمون از آنحضرت روایت کرده بسند دیگر با اضافه دروغ بستن بر اوصیا علیهم السّلام و در تفسیر عیاشی نیز بهمین قسم روایت کرده و نیز در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام مرویست که فرمود به ابو النّعمان ای ابو النّعمان دروغ مبند بر ما که ما را بر طرف شده و گرفته شود از تو ملّت اسلام یعنی این دروغ صاحبش را از حریم اسلام بیرون برد

و این خبر را شیخ مفید در کتاب ارشاد با جزئی اختلاف روایت کرده و نیز در کافی مرویست که خدمت حضرت صادق علیه السّلام ذکر شد که حائک یعنی جولا ملعونست یعنی این خبر در محضر انورش مذکور شد پس فرمود مراد از آن کسی است که دروغ بندد بر رسول صلی الله علیه و آله و نیز در آنجا از آنجناب روایت کرده که بمردی از اهل شام فرمود ای برادر شامی بشنو حدیث ما را و بر ما دروغ مبند زیرا که هر که بر ما دروغ بندد پس بتحقیق که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بسته و هر که بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ بندد پس بتحقیق بر خدا تعالی دروغ بسته و کسی که بر خداوند دروغ بندد خدای عزّ و جلّ او را عذاب خواهد کرد و صدوق در کتاب فقیه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصایای خود با امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود یا علی هر کس عمداً بر من دروغ بندد پس جایگاه نشستن خود را در آتش جهنم قرار دهد و ابو علی طوسی در امالی و غیر او روایت کرده‌اند از ابن ابی الدنیا از امیر المؤمنین علیه السّلام که گفت شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود هر کس عمداً بر من دروغ بندد تا آخر در آتش جهنم و عماد الدین طبری آملی در کتاب بشارة المصطفی از آنحضرت روایت کرده که فرمود از من شنیدید و مراد بدید پس هر کس از روی عمد بر من دروغ بندد پس جایگاه تا آخر آنچه گذشت و نیز در عوالی اللئالی ابن ابی جمهور احسائی مرویست از آنحضرت که فرمود بر من بسیار دروغ

روایت کردن مگر آنچه را که علم داری بآن و اینکه از من صادر شده که هر کس بر من
دروغ بندد الخ و سلیم بن قیس هلالی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام در
کتاب خود روایت کرده از آنجناب که فرمود بتحقیق دروغ بسته شد بر رسول خدا صلی الله
علیه و آله در عهد آنحضرت تا آنکه برای خواندن خطبه برپا ایستاد و فرمود ایمردم دروغ
گویان بر من زیاد شدند پس هر که بر من دروغ بندد الخ و اسانید این خبر شریف
در کتب احادیث خاصه و عامه بسیار بلکه آنرا از اخبار متواتره شمردند و نیز در بحار
روایت کرده که چون عمرو بن العاص بعضی از فضائل پیغمبر صلی الله علیه و آله بیت
و در منبر آنرا ذکر نمود و بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید فرمود عجب از
اراذل اهل شام که قول عمرو را قبول میکنند و او را تصدیق میکنند و حال آنکه کار
سخن گفتن و دروغ بستن کمی و رغبتش بآنجا رسیده که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
دروغ می بندد و هر که دروغ بندد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله خداوند او را
بهفتاد نوبت لعنت میکند شیخ شهید ثانی رحمه الله در کتاب درایه خود بعد از آنکه
خبر متواتر را بیان کرده و بسیاری از اخبار را که در آن دعوای تواتر کردند رد کرده
میفرماید بلی حدیث مَن کَذَبَ عَلَیَّ مُتَعَمِّداً فَلْیَتَبَوَّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ
ممکن است دعوای تواتر او را کردن پس بتحقیق که نقل کرده این خبر را از پیغمبر صلی الله

علیه و آله از صحابه جماعت بسیاری گفته شده که راویان این خبر از صحابه چهل نفر
بودند و گفته شده که شصت و دو صحابی بودند و پیوسته عدد راویان این حدیث
در زیادتی بود الخ و در کافی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که
دروغ هر آینه باطل میکند روزه را راوی گفت گفتم و کدام از ما است که صادر نمیشود
از او یک دروغ فرمود مراد من نیست آنجا که تو خیال میکنی جز این نیست که آن
دروغ بر خدا تعالی و بر رسول صلی الله علیه و آله و بر ائمه علیهم السلام است و در
تهذیب شیخ طوسی مرویست از ابی بصیر که گفت شنیدم که حضرت صادق علیه السلام
میفرمود که دروغ وضو را میشکند و روزه را بگشاید گفت گفتم بجنابش که همه ما تباه
ایم پس حضرت همان کلام سابق را اعاده فرمود و نیز در آنجا مرویست که راوی گفت
پرسیدم از آنحضرت از حال مردیکه در ماه رمضان دروغ گفت فرمود افطار کرده
و بر او واجب است قضای آن روز گفت پس گفتم دروغش چه باشد فرمود دروغ بندد
بر خداوند و رسولش و در خصال شیخ صدوق مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام
که فرمود پنج چیز است که روزه روزه دار را بگشاید خوردن و آشامیدن و جماع
و ارتماس در آب و دروغ بستن بر خداوند و رسولش و بر ائمه صلوات الله علیهم و در
نوادر احمد بن محمد بن عیسی مرویست از آنجناب که فرمود کسیکه دروغ بندد بر خداوند

روایت کردن مگر آنچه را که علم دارید بآن و اینکه از من صادر شده که هر کس بر من
دروغ بندد الخ و سلیم بن قیس هلالی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام در
کتاب خود روایت کرده از آنجناب که فرمود بتحقیق دروغ بسته شد بر رسول خدا صلی الله
علیه و آله در عهد آنحضرت تا آنکه برای خواندن خطبه برپا ایستاد و فرمود ایمردم دروغ
گویان بر من زیاد شدند پس هر که بر من دروغ بندد الخ و اسانید این خبر شریف
در کتب احادیث خاصه و عامه بسیار بلکه آنرا از اخبار متواتره شمرده‌اند و نیز در بحار
روایت کرده که چون عمرو بن العاص بعضی دروغها به پیغمبر صلی الله علیه و آله بست
و در منبر آنرا ذکر نمود و بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید فرمود عجب از
اراذل اهل شام که قول عمرو را قبول میکنند و او را تصدیق میکنند و حال آنکه کار
سخن گفتن و دروغ بستن کمی و رغبتش بآنجا رسیده که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
دروغ می بندد و هر که دروغ بندد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله خدا و ملائکه او را
هفتاد نوبت لعنت میکنند شیخ شهید ثانی رحمه الله در کتاب درایه خود بعد از آنکه
خبر متواتر را بیان کرده و بسیاری از اخبار را که در آن دعوای تواتر کرده‌اند رد کرده
میفرماید بلی حدیث مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ
ممکن است دعوای تواتر او را کردن پس بتحقیق که نقل کرده این خبر را از پیغمبر صلی الله

علیه و آله از صحابه جماعت بسیاری گفته شده که راویان این خبر از صحابه چهل نفر
بوده‌اند و گفته شده که شصت و دو صحابی بوده‌اند و پیوسته عدد راویان این حدیث
در زیادتی بوده الخ و در کافی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بدرستی که
دروغ هر آینه باطل میکند روزه را راوی گفت گفتم و کدام از ما است که صادر نشود
از او یک دروغ فرمود مراد من نیست آنجا که تو خیال میکنی جز این نیست که آن
دروغ بر خدا تعالی و بر رسول صلی الله علیه و آله و بر ائمه علیهم السلام است و در
تهذیب شیخ طوسی مرویست از ابی بصیر که گفت شنیدم که حضرت صادق علیه السلام
میفرمود که دروغ وضو را میشکند و روزه را باطل میکند گفتم بآنحضرت که همه ما تباه
شدیم پس حضرت همان کلام سابق را اعاده فرمود و نیز در آنجا مرویست که راوی گفت
پرسیدم از آنحضرت از حال مردیکه در ماه رمضان دروغ گفت فرمود افطار کرده
و بر او واجبست قضای آن روز گفت پس گفتم دروغش چه باشد فرمود دروغ بندد
بر خداوند و رسولش و در خصال شیخ صدوق مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام
که فرمود پنج چیز است که روزه دار را میشکند خوردن و آشامیدن و جماع
و ارتماس در آب و دروغ بستن بر خداوند و رسولش و بر ائمه صلوات الله علیهم و در
نوادر احمد بن محمد بن عیسی مرویست از آنجناب که فرمود کسیکه دروغ بندد بر خداوند

ورسولش و او روزه دار باشد پس روزه و وضویش شکسته یا ناقص شده اگر در گفتن
آن متعمد باشد و بر این مضمون اخبار عدیده رسیده و در تفسیر عیاشی مرویست از
حضرت صادق علیه السلام که فرمود هر کس گمان کرده که خدا تعالی امر نموده بسوء
و فحشاء پس بتحقیق که دروغ بسته بر خدای تعالی و بعد از کلماتی چند فرمود و هر که
دروغ بندد بر خداوند تبارک و تعالی خدای او را داخل کند در آتش و نیز در آنجا روایت است
که از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدند از قول خداوند عز و جل وَاِذَا فَعَلُوا
فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَیْهَا اٰبَاءَنَا وَاللّٰهُ اَمَرَنَا بِهَا قُلْ اِنَّ اللّٰهَ
لَا یَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اَتَقُولُونَ عَلَی اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ و چون کنند کار
که بغایت زشت گویند یافتیم بر آن خصلت پدران خود را و خدای ما را بآن امر
فرموده بگوی بدرستیکه خدای امر نکند بخصلت بد آیا میگوئید بر خدا تعالی چیزی را
که نمیدانید پس حضرت فرمود بآن سائل آیا دیدی احدی را که گمان کند که خدا تعالی
امر کرده ما را بکردن زنا و خوردن شراب و چیزی از این محرمات پس گفتم نه فرمود
چیست این فاحشه که دعوی کنند که خدای تعالی ما را امر نموده بکردن آن گفت
پس گفتم خداوند داناتر است بآن و ولیش فرمود این سخن از پیشوایان جور است
که دعوی کردند که خدای تعالی امر کرده خلایق را که بایشان پیروی و اقتدا کنند

پس خداوند ما را خبر میدهد که ایشان بر خداوند دروغ بسته‌اند و این دروغ بستن را
خداوند فاحشه نامیده و شیخ کشی در کتاب رجال خود روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام
که فرمود ما اهل بیتی هستیم راستگو و خالی نیستیم از دروغگوئی که بر ما دروغ می‌بندد
و راستی ما را بجهة سخنان دروغی که بر ما بسته در نزد مردم بی اعتبار میکنند آنگاه
حضرت جماعتی از دروغگویان در هر طبقه را شمردند پس فرمود خداوند لعنت کند
ایشان را ما خالی نیستیم از کذابی که بر ما دروغ می‌بندد و یا آنکه دعای عاجز و بد
ویاست خداوند کفایت کند زحمت هر دروغگوی بر ما را و گرمی آهن را بایشان
بچشاند و نیز روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس دروغ بندد بر ما اهل بیت خداوند او را
محشور کند در روز قیامت بحالت کوری و در زمره یهودان و اگر درک کند دجال را
ایمان آورد باو در قبر خود و شیخ صدوق در اکمال الدین و علل الشرایع و طبرسی
در احتجاج روایت کرده‌اند از محمد بن ابرهیم بن اسحق طالقانی که گفت من با جماعتی
نزد ابی القاسم حسین بن روح قدس الله روحه که نایب سیم حضرت حجة علیه السلام
است بودیم که مردی برخاست و از او سؤالی کرد و جوابی طولانی داد محمد بن
ابرهیم گفت فردای آن روز باز برگشتم خدمت ابی القاسم و با خود میگفتم آیا

گذشته منظم خواهد شد چون برای اهل بصیرت و انصاف آنچه نقل شده کافی
است لهذا از نقل این طایفه از آیات و اخبار که موجب تطویل رساله و ملالت
بود اعراض نموده بذکر مطلب اهم و فواید جدیده نافعه که بسط آن در جائی
دیده نشده پرداخته و بالله التوفیق **مقام چهارم** در اشاره اجمالیه باقسام
دروغ و حکم آنها و در اینجا دو مطلب است **مطلب اول** در بیان
اقسام آن پوشیده نماند که دروغ بملاحظه آنکه بر او دروغ بندد و بملاحظه
آنکه برای او دروغ گوید و بملاحظه مقدار کمی و زیادی آن و بملاحظه قصدیکه
در گفتن آن دارد و بملاحظه آثاریکه بر آن مترتب میشود از صلاح و فساد و
بملاحظه ظهور و خفای آن برای شنوندگان و بملاحظه عضویکه دروغ از صاحب
آن صادر میشود بتوسط آن و بملاحظه معنی دروغ در لغت و عرف و مصطلح
آن در شرع و غیر آن اقسام عدیده شود و بعضی اقسام آن با بعضی دیگر
جمع شود پس بجهة توضیح گوئیم اول دروغ گاهی بر خداوند عزّ و جلّ و بر خاتم
النبیین صلی الله علیه و آله و بر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم است و گاهی
بر غیر ایشان و گاهی ربطی بکسی ندارد و افترائی بر احدی بسته نمیشود بلکه مجرد
گفتن خلاف واقعی است و جمله از بزرگان علما صدیقه طاهره علیها السلام را

مقام چهارم

در حکم ملحق نموده بقسم اول و همچنین سایر انبیاء و اوصیا علیهم السلام [illegible]
اگر در امری دینی باشد که برگشت دروغ بر نبی یا وصی در ایحال بسوی خداوند دروغ
بر خداوند عزّ و جلّ است دوم دروغ بر پیغمبر و امام صلوات الله علیهما گاهی در امور
دین است یعنی آنچیزهائیکه ارشاد ایشانست که باید آنها را بیان کنند از واجبات
و مستحبات و مکروهات و آداب و حلال و حرام و آنچه متعلق است بریاست و خلافت
ایشان از امور سیاسیه مثل عزل و نصب و گرفتن اموال و فرستادن عساکر و امثال
اینها مثال آن در اینمقام آنچه روضه خوان میخوانند که بعد از رفتن علی اکبر بمیدان
و آمدن آنحضرت با پریشانی لیلی فرمود برخیز و برو در خلوت و دعا کن برای فرزندت
که من از جدم شنیدم که میفرمود دعای مادر در حق فرزند مستجاب میشود تا آخر آن
که تمام دروغ است و گاهی در امور دنیا و رسوم معاشرت ایشانست با خلایق که در
آنها با ایشان شریک باشند از خوردن و آشامیدن و خوابیدن و حرکت و سکون
و امثال اینها مثال آن دروغیکه آنجماعت خوانند که جناب زینب در حالتیکه حضرت
حضرت آمد ببالین آنجناب و کلماتی بزبان عربی از زبان معظمه نقل کنند که در نزد
ایشان برهان بر صحت آنخبر مجعول است پس نقل کنند که [illegible]
فقال لها أخیه ارجعی الی الخیمة فقد کسرت قلبی و زدت کربتی

سیم آنکه دروغ بر پیغمبر و امام گاهی بنسبت کلامی است بایشان باینکه
چنین فرمودند و حال آنکه نفرمودند مثل دو مثال گذشته و غیر آن که احصا
ندارد و گاهی بنسبت فعلی است بایشان که چنین کردند و حال آنکه نکردند مثل
قول انجماعت که حضرت چند حمله کرد در روز عاشورا در هر حمله ده هزار نفر را کشت
و گاهی بتقریر ایشان است باینکه در محضر ایشان کسی کاری کرد و آنحضرت او را از آن
منع نفرمودند با آنکه تقیه نبوده و در منع کردن ترس و بیمی از کسی نداشتند پس آنکار
جائز بلکه مرغوب و محبوب خواهد بود چهارم مثل دروغ گاهی از گوینده زیاد صادر
میشود تا بحدیکه صاحبش را در متعارف دروغگو میگویند و آن کسی است که دروغ
گفتن را عادت کرده و طبیعی و ملکه او شده و از او بسیار صادر میشود و در زبان
عربی او را کذاب میگویند که در اخبار مکرر ذکر شده و بعضی علما در ترجمه آن گفته
بغایت دروغگو ولکن بنظر حقیر ترجمه آن همان دروغگو است چه اگر کسی بدروغ
گفتن عادت ندارد ولکن یکدفعه یا دو دفعه دروغی گفت میگویند دروغ گفت
ولکن آن شخص را دروغگو نمیگویند اگرچه بحسب لغت صحیح است و میآید در خبر یکه
دروغگوی مذموم آن است که مطبوع شده بر دروغ یعنی بر آن سرشته و با آن
عادت کرده و بهتر است که مقابل این قسم کاذب نامیده شود و آن کسی است که

بدروغ عادت ندارد ولکن گاهی از او بسر زند پنجم آنکه دروغ از دروغگو
گاهی از روی جد و حقیقت و اظهار بیان واقع صادر میشود مثل سایر مقاصد
و مطالبی که دارد و اظهار میکند پس شنوندگان را در تیه جهالت و اعتقاد خلاف
واقع خواهد انداخت و آنچه واقع نیست معتقد ایشان میکند و بر جهل ایشان
می افزاید و گاهی از روی مزاح و خوشطبعی است که جز خنداندن و شوخی کردن
مقصدی ندارد و احدی از شنوندگان اعتقاد خلاف واقعی نکند ششم آنکه از
دروغ گاهی فساد بلکه مفاسد عظیمه ظاهر شود چنانچه در بعضی از اخبار بآن اشاره شده
مثلا اگر کسی که ظاهرا باو وثوقی دارند خبر دهد که فلان که غایب و صاحب اهل و
عیالست مرده پس بجهة اعتماد بر خبر او مالش تقسیم شود و زنش شوهر کند و از این
دو کار احصا نتوان کرد چه قدر خرابی و فساد پیدا شود و گاهی مفسده ندارد جز
اعتقاد نمودن شنوندگان خلاف واقع را که با اعتقادشان بواقع آن در بیفایده
بودن یکسان است مثل آنکه فلان سلطان مرد یا بر فلان غلبه کرد یا عساکر
مداخلش فلان مقدار است و حال آنکه نمرده و نکرده و نیست لکن در بود و نبود هیچیک از
برای شنوندگان ثمر و فائده نیست و گاهی نتیجه دروغ نفع بلکه منافع بسیار باشد
مثل دروغی که سبب نجات پیغمبری یا امامی یا مؤمنی از کشته شدن و غیر آن از آزار

و اذیت کرده یا بآن حفظ مالی و عرض و ناموس محترمی شود یا بر اعدای دین
در محاربه غلبه گشته و نظایر آن که فساد دروغ در جنب مصالح و منافع مستهلک
و نابود است هفتم آنکه دروغ گاهی ظاهر و آشکار است و بر غالب شنوندگان
راه شناختن دروغ بودن آن خبر مستور و مشتبه نیست مثل غالب دروغهای متعارفه
و این را کذب جلی گویند و گاهی خفی و مستور است که هر کس راه بشناختن دروغ بودن
آن ندارد و این را کذب خفی گویند مثل آنچه با پروردگار خود در غالب اوقات عرض
کنیم مدح و ثنا و تمجید و تقدیس کنیم ذات مقدسش را و حالات عجز و افتقار و
شکستگی و ندامت و شرمندگی و بندگی و اطاعت خود را عرضه داریم بلکه
صفات جوارح خود را شرح دهیم با خداوند جبار که دلم ترسان و هراسان
و در طپش و اضطراب و اشک چشم ریزان و یاد مرگ و حضرت ملک الموت و اهوال
و عقبات برزخ و قیامت خواب را از من ربوده و آب و طعام را در گلوی من گره
نمود و امثال این از سخنان که ابداً واقعی ندارد و معانی و حقایق آن در قلب
گوینده نیست و آنچه گوید همه بی اصل و دروغ و این دروغ دروغ است برای
خداوند تبارک و تعالی و متجاوز است از حد و احصا مثلا هر روز و شبی [illegible] وقت
نماز که بایستی در محضر جلالش با تمام عجز و انکسار بایستیم میایستیم و میگوئیم الله اکبر

یعنی خداوند عزّ و جلّ بزرگتر است از هر چیز یا از آنکه بوصف و نعت در آید
و یا در وهم و خیال احدی بگنجد یا ادراک ذات مقدسش بعقول و حواس توان
کرد یا او را بچیزی قیاس توان نمود و لکن این معانی ابداً در قلب نیست و بزرگی
و عظمت حضرت حق تعالی شانه هرگز در دل جای نگرفته و آثار آن در جوارح و اعضا
ظاهر نشده چنانچه در بزرگ بودن و شمردن و دانستن بزرگی و عظمت بعضی از
مخلوقین مانند سلاطین و حکام در دل علائم و آثار آن در تمام اعضا ظاهر میشود
و در کتاب شریف مصباح الشریعه است که حضرت صادق علیه السلام فرمود هرگاه
تکبیر گفتی پس باید است خورد و حقیر بشماری در جنب عظمت کبریائی او هر چه در
آسمان و زمین است پس بدرستیکه حق تعالی چون مطلع شود بر دل بنده و او
تکبیر میگوید و در دلش عارضی است از حقیقت تکبیر یعنی چیز دیگر را بیش از حق تعالی
تعظیم و توقیر مینماید حق تعالی فرماید ای دروغگو آیا مرا فریب میدهی قسم بعزت
و جلالم که تو را محروم مینمایم از حلاوت ذکر خود و محجوب میگردانم از نزدیکی
و همرازی با خود و بعد از تکبیر با این قلب غافل خراب گوئیم وَجَّهْتُ وَجْهِيَ
لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ حَنِيفًا
مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ روی دل خود را متوجه ساختم بکسی که

بمحض قدرت کامله بیافرید آسمانها و زمین را آن دانای نهانی و آشکارا در همه
که از همه ادیان باطله و مذاهب فاسده مایل و کناره کرده به توحید و اسلام متوجه
و متمسک تا آخر دعا که حاصل ترجمه آن آنکه هرچه کنیم و گوییم و داراییم و برانیم همه
برای خداوند عزّ و جلّ است پس اگر در وقت گفتن این کلمات تمام روی دل را
بحق داشته و همه کارهای خود را باو وا گذاشته بلکه بسته کار و بار و رهین متاع
بازار و محو آرزوها و غرق تشهیات و وسوسها باشد در اول افتتاح نماز دروغ
گفته و از این رشته کلام حال سایر آیات و اذکار و ادعیه که با بهانا پروردگار
خود سخن میگوید و برای جناب مقدسش درد دل میکند معلوم میشود خصوص آیه
مبارکه الحمد لله رب العالمین و آیه شریفه ایاک نعبد و ایاک نستعین و شرح دادن
آن مناسب رساله نیست و در فصل اول نیز اشاره بآن شده هر کس بعد از تأمل
در حال خود مفاد و معانی کلماتیکه میخوانند میداند و در شبانه روز تا چه اندازه
دروغ میگوید در حال عبادت خود پس معلوم شد که نتیجه بسیار بیشتر نمازها گفتن دروغ
بسیار است که غیر از ذات حق تعالی کسی راه بمعرفت و فهمیدن دروغ بودن آن ندارد
و نیز معلوم شد از تمام کلمات گذشته که دروغ گاهی بر خداوند است و گاهی بجهت آن
برای خداوند است و گاهی بخداوند است و آن قسم دروغیست که خواهد آمد انشاء الله

و نیز از اقسام دروغ خفی است دروغهاییکه گفته میشود بکنایه و اشاره و تعریض که
آنهم شایع و بازارش برواج است هشتم آنکه دروغ گاهی بمعنای لغوی است
باینکه بگوید چیزیرا که اصلی و واقعی ندارد و گاهی شرعی باینکه در مقام نقل اخبار تخطی
کند از آن دستور العملی که باو داده‌اند که هرگاه خواهست خبری نقل کند این قسم خبر را
نقل کند و الا در نزد شارع مقدس دروغگو باشد هرچند خلاف واقع نیست یا
راهی برای شناختن صدق و کذب آن نباشد و این مطلب در مقام آینده
توضیح خواهد شد انشاء الله تعالی نهم آنکه دروغ بر خداوند و رسول خدا و ائمه
هدی صلوات الله علیهم بر سه وجه محقق میشود اول بنحو متعارف مرسوم که خدا
چنین فرمود یا چنین کرد و پیغمبر یا امام چنین گفت یا کرد و بی اصل باشد دوم
آنکه کاری خود دروغگو کرده یا نکرده و خلاف آنرا یعنی کرده را نکرده و نکرده را
کرده نقل میکند و برای اثبات صدق کلام گواه میاورد و میگوید خداوند
یا پیغمبر یا امام میداند یا شاهد است که من کردم آن کار را یا نکردم و حال آنکه دروغ
گفته و گذشت در خبر کافی که خداوند در اینحال میفرماید آیا پیدا نکردی احدی را که
بر او دروغ ببندی غیر از من و فرمود عرشش بلرزه می آید و در روایتی خدا میفرماید
بلا آنکه که نظر کنید بسوی بنده من که احدی را نیافته عاجزتر از من که بر او دروغ خود را

حواله کند باو تا آنکه حواله نمود آنرا بر علم من ششم آنکه دروغی گوید و برای اثبات
و تحقق آن قسم سوگند بخداوند تبارک و تعالی و اسمای شریفه و صفات ذات مقدسش یا
بر رسول خدا یا بیکی از امامان صلوات الله علیهم و این دروغ را بخداوند گویند و
این قسم را یمین غموس گویند که صاحبش را در معصیت آتش دوزخ فرو میبرد و همین
کاذبه و یمین حالقه دین نیز گویند یعنی دین صاحبش را میبرد و مانند تیغ دلاک آن
که موی سر را میبرد هفتم آنکه دروغ گاهی بر زبانست و این قسم شایع متعارف
و مصداق حقیقی آنست و گاهی بدست محقق میشود بانیکه بنویسد و از همه اقسام گناه
آنچه اگر اصلی ندارد و این هم در شیوع و تعارف مثل اول است بلکه آثار و خرابی
آن از زبان بیشتر چه آنچه بزبان یافته رفته از خاطرها محو شود ولکن آنچه نویسند
باقی و مستمر قرنها بگذرد و آن پیوسته گفته و دیده و شنیده شود و گاهی بسر دروغ
گوید مثل آنکه کسی از او بپرسد که پیغمبر یا امام صلوات الله علیهما یا فلان چنین
فرمود یا کرد پس بسر اشاره کند در مقام آری و باید بگوید نه یا بسر اشاره
ببالا کند یعنی نه در آنجا که باید بگوید آری و همین قسم بچشم و ابرو توان دروغ
گفتن بلکه بسیار گفته میشود و گاهی بگوش دروغ گوید چنانچه مسموع شده از بعضی
از مدعیان مقامات عالیه که گاهی در نزد مریدان یا آنکه قصد تمجید کردنشان را

دارد گوش بدیوار فرا دارند و چون گنندگان ساکت و آرام شود و با نجات
زبان حال گوشش خود خبر دهد که کسی ملکی یا جنی با من سخن میگوید و اسرار میآموزد
و گاهی بدهان میشود چنانچه اگر از کسی پرسند که امروز اول ماه رمضانست یا آخر
شعبان باید روزه گرفت یا آخر ماه رمضان و بداند در اول که اول است و در آخر
که آخر است پس سایل را جواب دهد بخوردن چیزی و بهمان خوردن خبر دهد دروغ
که آخر شعبان است و نیست روز روزه است و نیست و همین قسم در فرج فرض
میتوان کرد اگر پرسنده زوجه یا مملوکه اش باشد و گاهی بسکوت و تقریر شود مثل
آنکه سایلی از شخصی خواهش کند که من در پیش روی تو وضو میگیرم اگر پسندیده
شرع نیست مرا منع کن پس وضوی باطل بگیرد مثل آنکه بعوض مسح پا را بشوید
یا دست را منکوسا بشوید یا اصل وضو را معکوس بگیرد و همچنین در تیمم پس آن
شخص ساکت شود و چیزی نگوید و باین سکوت او را بفهماند که وضو یا تیمم شرعی
همین است که بجا آوردی و حال آنکه نیست و در عبادات مثل آنکه جاهلی بداناتی
گوید من سوره حمد را مثلاً نزد تو میخوانم هر جا که درست نیست مرا آگاه کن و تعلیم
نما پس بخواند بیک وضع یا بیشتر از آن درست نباشد آن شخص ساکت شود و بسکوت
خود خبر دهد که صحیح است و حال آنکه نیست یا از دروغهای آنکه دروغ را گاهی برای

شنونده عاقل گوید وگاه شود که شنونده طفل یا دیوانه باشد که اصلا از دروغ
تمیز نمیدهد وگاه شود که اصلا مخاطبی ندارد چنانچه مسموع شده که بعضی از روضه
خوانان در زمان تحصیل علم روضه خوانی در غیر اوقات نماز بمسجدی رفته در مسجد را
از داخل بسته بالای منبر رود و چشم برهم گذارد و مسجد را پر از مرد و زن فرض نماید
و مشغول شود بخواندن بهمان رسم معمول در مجالس حتی در اثر گریستن و بر سر زدن
و امثال آن و دعا کردن حتی برای خدام پس آنچه گوید شنونده ندارد و حکم آن
بیاید انشاء الله و بسا شود که مخاطب دروغگو اموات باشد و برای مردگان
دروغ گوید چنانچه از بدعتهای جدیده قبیحه شایعه شده که زوار این حرم منور حضرت
سید الشهدا علیه السلام بلکه از دور نیز بعد از خواندن زیارت وارث که از زیارات
ماثوره معتبره است و آخر آن که آخر زیارت شهدا است این است وَفُزْتُمْ فِی
الْجِنَانِ مَعَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِینَ
وَحَسُنَ أُولٰئِکَ رَفِیقاً پس این عوام کالانعام بر آن می افزایند السلام
علی ابدانکم و علی اجسادکم و علی من کان فی الحائر منکم و علی
من لم یکن فی الحائر معکم خصوصا سیدی و مولای ابا
الفضل العباس بن امیر المؤمنین و قاسم بن الحسن و مسلم

عقیل وهانی بن عروة وحبیب بن مظاهر والحر الشهید
الریاحی والسلام علیکم یا ساداتی وموالی جمیعا ورحمة
الله وبرکاته و این کلمات که متضمن چند دروغ واضح است علاوه بر جسارت
ارتکاب بر بدعت و جسارت افزودن بر فرموده امام علیه السلام چنان شایع
و متعارف شده که البته چند هزار مرتبه در شب و روز در حضور مرقد منور ابی عبدالله
الحسین علیه السلام و محضر ملائکه مقربین و مطاف انبیاء مرسلین علیهم السلام
با آواز بلند خوانده میشود و احدی بر ایشان ایراد نمیکند و از گفتن این دروغ و
ارتکاب این معصیت نهی نمینماید و کم کم این کلمات در مجموعهائیکه در زیارت و ادعیه
احمقان از عوام جمع میکنند و گاهی اسمی برای آن میگذارند جمع شده و بچاپ
رسیده و منتشر شده و از مجموعه این احمق نقل کرده و کار بجائی رسیده که
بر بعضی طلبه مشتبه شده روزی طلبه را دیدم آن دروغهای قبیحه را برای شهدا
میخواند دستی بر کتفش گذاشتم ملتفت من شد گفتم از اهل علم قبیح نیست چنین
اکاذیب در چنین محضری گفتن گفت مروی نیست تعجب کردم گفتم نه گفت در کتاب
دیدم گفتم در کدام کتاب گفت مفتاح الجنان ساکت شدم چه کسی که در بی اطلاعی
کارش باینجا رسد که جمع کرده بعضی عوام را کتاب شمرد و مستند قرار دهد قابل

سخن گفتن نیست و بالجمله آن دور از رحمت ایزدی هست احمق که این کار را
جعل کرده و این سنت سیئه را قرار داده و در تبعه خواندن و نوشتن آن
با همه شریکست باید گفت که الشیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد فرموده چون
پسر سعد حرکت کرد قومی از بنی اسد که در غاضریه منزل داشتند بیرون آمدند
نزد حسین علیه السلام و اصحابش پس بر ایشان نماز کردند و دفن کردند حسین ع را
مکانی که الآن قبر اوست و دفن کردند پسرش علی بن الحسین الاصغر را در نزد
پای آنحضرت و گودالی کندند برای شهدا از اهل بیتش و اصحابش که در کنارش
افتاده بودند از طرف پاهای حسین ع و همه را جمع کردند و همه را باهم دفن کردند
بعد از آن مدفن حضرت عباس را ذکر فرموده و بعد از چند ورق باز همین مطلب را شرح
داده و در آخر کلام فرموده فَاَمَّا اَصْحَابُ الْحُسَیْنِ ع رَحْمَةُ اللّٰهِ
الَّذِیْنَ قُتِلُوْا مَعَهٗ فَاِنَّهُمْ دُفِنُوْا حَوْلَهٗ وَلَسْنَا نُحَصِّلُ لَهُمْ
اَجْدَاثًا عَلَی التَّحْقِیْقِ اِلَّا اِنَّا لَا نَشُکُّ اَنَّ الْحَائِرَ مُحِیْطٌ بِهِمْ
رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ اما اصحاب حسین ع که با آنجناب کشته شدند پس ایشان را
دفن نمودند در کنار آنحضرت و ما برای ایشان بتحقیق قبوری نتوانیم تحصیل نمود
یعنی نمیدانیم هر کدام در کدام موضع دفن شده جز آنکه شک نداریم که حائر

محیط است بایشان و همه داخل حایرند و این کلام را علما همچو قبول نقل فرموده
از مطاوی زیارات مأثوره ظاهر و هویداست و جز حضرت ابی الفضل کسی در زیر پای
مبارک بعد از شهدا از اهل بیت مدفون نشد و اما حر تاکنون خبری غیر از سیره مستمره شیعه
بدست نیامد که در آنجا باشد که حال زیارتش کنند بلکه از کتب مقاتل و اخبار زیارت ظاهر میشود
که با سایر اصحاب بستند بلی شیخ شهید اول طاب ثراه در کتاب دروس مزار بعد ذکر
فضایل زیارت حضرت ابی عبدالله علیه السلام هرگاه زیارت کرد آنجناب را پس زیارت
کند فرزندش علی بن الحسین را و هرآینه زیارت کند شهدا و برادرش عباس و حر بن یزید را
و این صریح است که در آن عصر قبر او در آنجا معروف و در نزد آن مرحوم معتبر بوده برای
تعیین ما را همین قدر کافی است و اما سایر آنچه گویند در سبب بیرون بردن حر از میان
شهدا و دفن کردن او در آن موضع پس داخل در مجهولات و بافتهای دروغگویان است
و ثانیاً جوان ناکام قاسم بن حسن ع را آنهمه ظلم در زندگی کردند بس نبود که حال او را
از جوار عم اکرم و سایر اعمام و عموزادگان و برادران بیرون بردی ای احمق که تا
حال که این ظلم را بآن شهید مظلوم کردی پس محل دفنش را معلوم کن که از آنجا زیارتش
کنند مثل بسیاری از مکانها که نسبت میدهند به بزرگان و اصلاً اصلی ندارد و کسی ذکر
نکرده و مستندی دیده نشده مثل آنها منسوب بحضرت امیرالمؤمنین ع و قبور بسیاری که

پاره بی ماخذ وپاره معلوم است دروغ بود مثل قبر مقداد در شهروان که ظاهرا
از بعضی مشایخ اعراب باشد وبعضی حمقاء نسبت میدهند بمقداد بن اسود کندی از صحابه
کبار رسول خدا صلی الله علیه وآله وحال آنکه مقداد در جرف که یک فرسخی مدینه است فوت شده
واز آنجا او را حمل کردند ودر بقیع دفنش کردند وقبر مختار که شیخ جلیل ابن نما تصریح فرموده
درکتاب شرح ثار در شرح حال مختار وان قبته لکل من خرج من باب مسلم
ابن عقیل کالنجم اللامع قبه مختار برای هرکس که از مسجد کوفه از در مسلم بیرون
رود مانند ستاره درخشان پیداست ومعلوم میشود در آن زمان قبر مختار ظاهر و در
صحن مسلم هم دور بود حال در داخل مسجد جائی را معین کردند ومختار را در او دفن
کردند وتصدیق آنرا از علماء نقل نمودند تمام دروغ ومجعول مدتی گویا قریب بچهار صد
تومان بود بعضی خوانین قاجاریه از طهران نزد مرحوم جلد آشیان فقیه عصره علامه
دهر شیخ عبد الحسین طهرانی طاب ثراه فرستاد بجهت ساختن قبر مختار نوشتند قبر معلوم
نیست مصرف دیگر شود در جواب اصرار بلیغ کرد که باید در همین محل صرف شود شیخ
مرحوم در مقام تفحص برآمد حقیر هم در خدمت ایشان بودم غیر از این عبارت ابن نما
چیزی بدست نیامد اعراض فرمودند بعضی دیگر گرفتند وکردند آنچه کردند بهر حال این آدم
بی شرم کاش جائی را معین میکرد که اگر از او بپرسند که قبر مظلوم کجاست نشان دهد

سبحان الله حضرت بدست مبارک جسد پاره پاره قاسم را در بغل میگیرد میاورد در پهلوی
جسد علی اکبر میگذارد با باقی شهداء اهل بیت وشیخ مفید در ارشاد میفرماید بعد از ذکر
اسامی شهداء اهل بیت وَهُم کُلُّهُم مَدفُونُونَ مِمّا یَلِی رِجلَی الحُسَینِ ع
فِی مَشهَدِهِ حُفِرَ لَهُم حَفِیرَةٌ وَالقُوا فِیهَا جَمِیعًا وَسُوِّیَ عَلَیهِمُ
التُّرابُ اِلَّا العَبّاسَ بنَ عَلِیٍّ عَلَیهِ السَّلامُ الخ واین بی انصاف ان
جسد شریف را بر داشته نمیدانم بکجا برده برای چه برده مظلوم با او چه کرده این احمق تر
از او آنانکه میخوانند وابدا ملتفت نیستند علاوه برآنکه در ان محضر انور با آواز بلند چنین
دروغ مستهجن گویند غالبا معتقدند که این کلمات از اجزاء زیارتست واین خود
بدعتی است در دین وخیانتی است در شریعت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله
بزرگ وکوچک بودن عمل با آنچه را اعتقاد کرده که از او نیست البته سبب دخول او
در بدعت خروج دوم از آن نیست بحال خود که گذشتن عوام در امثال این امور جرئت
دو بدعتهای محتقره مثل غسل اویس قرن واش ابو الدرداء تابع ومخلص حقیقی معاویه
وروزه صمت که در روز سخن نگویند وغیر آن که احدی در مقام نهی بر نیامده سبب تجری
شده که در هر ماه وسال پیغمبر وامام تازه پیدا میشوند ودسته دسته از دین خدای بیرون
میروند واما ثانیا مسلم بن عقیل جلیل القدر عظیم الشان از شهداء اهل بیت علیهم السلام است

امّا داخل در این سلسله نیست و لهذا در زیارت ناحیه مقدّسه که برای شهدا رسیده
و نامهای ایشان مذکور است و همچنین در زیارت اول رجب که اسامی ایشان را ذکر
فرموده‌اند از جناب مسلم نبرده‌اند با آنکه دو پسر او را اسم برده‌اند و در اینجا حال او فی ما کنون
درست مکشوف نشده و نزد علما هنوز تحقیق و تدقیق نرسیده و سید اجلّ بحر العلوم در رجال
خود زحمتها کشیده تا مدحی برای او پیدا کرده امّا نه بآنجا که در قطار شهدا کربلا در
آید و عجب از این کذّاب وضّاع که هانی را ذکر کرده و قیس بن مسهر صیداوی رسول
حضرت بسوی اهل کوفه با آن قوّت ایمان و عبد الله یقطر رضیع و رسول دیگر آنحضرت
با آن علو مقام و شهادت و ابو رزین سلیمان غلام یا آزاد کرده و رسول آنجناب
بسوی اهل بصره و شهادت او بدست همان رجس غدّار این زیاد احدی را ذکر نکرده با الجمله
مراتب بعدیه و ازمانی مقدم و ذکر ایشان اولی و اهمّ بود و بجهة این چند کلمه از وضع
رساله بیرون رفتیم و لکن فقره معهوده عقده بود در دل و هست و خواهد بود
بجهة وضع ظاهر سیر عوام و عدم اعتنای آقایان علما محض اظهار تأسّف با خوان
مؤمنین عرض شد **دوازدهم** آنکه دروغ گاهی در کلام متعارف است بنحو
مرسوم در سخن گفتن یا در نوشتن و گاهی در شعر است بهمه اقسام آن و در کلمات
منثوره که قریب و مشابهت بنظم از جهاتی مثل مقامات حریری و حمیدی و امثال آن

و در حکم این دو قسم فی الجمله فرقی دارند که خواهد آمد انشاء الله تعالی **مطلب دوم**
در اشاره اجمالیه باحکام اقسام مذکوره امّا در تقسیم اول پس مخفی نماند که کذب بر
خداوند و رسول و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم از معاصی کبیره و گناهان عظیمه است
در نزد تمام مسلمین و شمرده میشود از ضروریات دین بلکه ابن حجر عسقلانی در کتاب
زواجر نقل کرده از جماعتی که آن موجب کفر است و امّا دروغ بر غیر ایشان و در غیر
که ربطی بکسی ندارد پس شبهه نیست در بودن آن از معاصی بلکه بعضی علما آنرا نیز از
ضروریات شمرده و مفاد جمله از اخبار گذشته و صریح جماعتی از فقهاء عظام بودن
آنست نیز از کبایر و خلافی از احدی نقل نشده و معارضی برای آن از اخبار ذکر نکرده‌اند
مگر در بعضی صور که خواهد آمد انشاء الله پس اقوی شمردن تمام اقسام آنست از کبایر
و امّا در تقسیم دوم پس دروغ بر خداوند و خلفائش صلوات الله علیهم در امور دین و آنچه
از شأن ایشانست بیان کردن آن پس حرمت و کبیره بودن آن واضح و قدر متیقن آنست
از آیات و اخبار گذشته و همچنین در امور دنیا بنا بر اصح و اقوی چنانچه ظاهر آیات و اخبار
گذشته است و وجهی برای مقید نمودن آنها با مور دین معلوم نشده جز توهّم بعید یکه
مقام ذکر آن نیست و علّامه حلّی در کتاب منتهی و تحریر تصریح فرموده و جماعتی نیز از متأخرین
مثل صاحب مستند و شیخ فقیه در جواهر و نجات العباد و والد علامه در شرح ارشاد بلکه

اثر است بجماعتی داده و خلافی از طبقات سابقه نقل نشده و مقتضای احتیاط
و احترام ایشان نیز تعمیم است در حکم والله العالم و اما در تقسیم سیم پس ظاهر بلکه
مقطوع نبودن فرق است میان اقسام سه گانه در حکم بحرمت و فساد روزه زیرا
که نقل و حکایات قول یا تقریر ایشان که بنحو شرعی ثابت شد حجت و متبع و بایست
بآن عمل کرد و آنرا سنت گویند در مقابل کتاب خداوند پس همچنین اگر دروغ و بجای
اصل شد در هر یک از آن اقسام صادقست که هم بر ایشان دروغ بافته پس حکم
دروغ بر ایشان در آن جاری و نافذ خواهد بود و جماعتی از علما نیز تصریح فرموده‌اند
و جای شبهه نیست و اما در تقسیم چهارم پس حکم قسم اول آن که دروغ از دروغگوئی
صادر شود که بآن عادت کرده و بر آن سرشته شده باشد واضح و قدر متیقن از
اخبار و فتاوی است و اما قسم دوم پس اگر دروغ بر خداوند و بر رسول و ائمه صلوات
الله علیهم باشد پس آنهم جای شبهه نیست که بیک دروغ عمدی مکلف فاسق و بسیاری
احکام جاریست و اما در غیر این صورت پس فی الجمله تأملی در آن شده بملاحظه خبری که
ثقة الاسلام در کافی روایت کرده از عبد الرحمن بن حجاج که عرض کرد بحضرت صادق ع
که آیا کذاب یعنی دروغگو که در شرع برای او مذمت بسیار رسیده آنکسی است که گاهی
در چیزی دروغ میگوید که اگر این دروغ نادر از او مکرر صادر شده کذاب بشود و بچه

درباره او فرمودند نبایست رفتار نمود فرمودند چنین است نیست احدی از ما الا
و مصاحبان مگر آنکه بنا درا از او دروغ صادر میشود پس بایست ترک نمود دروغ را
همه راویان و مصاحبت همه مصاحبان را و لکن مراد کذابیست که مجبول بر
دروغ است یعنی بی مبالات از او صادر میشود و آن را بسیار میگوید و بر آن عادت
کرده و از آن ندامت ندارد و ظاهر این خبر آنستکه کذب محرم که از کبایر محسوبست
کذب چنین شخص است پس اگر گاهی از کسی سر زند و نیست کسی که چنین نباشد پس آن
معفو و بر آن دروغ مؤاخذه نیست و لکن بمجرد این خبر نتوان از ظاهر اخبار
بسیار دست کشید که حاصل مفاد آنها آنکه دروغ یکی از معاصی کبیره است پس حال آن
حال آنها خواهد بود و از بدیهیاتست که در هیچ کبیره حتی آنچه متعلق است بسخن
گفتن و محل آن زبان است مثل شرک و غیبت و قذف و فتنه و غیر آن شرط نشده در
کبیره شدن و معصیت بودنش آنکه از انسان مکرر صادر شود بلکه هر کدام از آنها اگر
یکدفعه عمداً از مکلف صادر شود فسق آورد و حد و بسیار احکام بر آن جاری است
و قبح کذب شرعاً و عقلاً کمتر از جمله از آنها نیست بلکه از پاره از آنها سخت‌تر است چنانچه
گذشت که از شراب بدتر و کلید خانه تمام خبائث است و بعضی علما فرموده در شرع
مطهر برای دروغ حد قرار داده نشده با آنکه از شراب بدتر است بجهت کثرت و شیوع آن

و مکالمات و لهذا قبح آن از انظار برگشته شده و نیز تواند در و گفتگو در ...
کند بذکر پاره وجوه برای گفته یا گفتن خود که لا محاله بسبب شبهه شود و بالجمله ناچار ...
گفت که مراد از کذاب در این خبر شریف آن کسی است که در اخبار عدیده نهی از مصاحبت
و مخالطت با او کردند و شاهد بر صدق این مدعی و صحت آن یعنی آنکه آن مفسده که ذکر
فرمودند که بر مصاحبت با او مترتب میشود جز در آن قسم کذاب نباشد و در سایر اقسام
معاشرت با هر کاذب پیدا نشود و یا آنکه مراد سؤال است از آنکه خداوند عز اسمه او را
در دفتر کذابین می نویسد و گذشت که آن هم کسی است که پیوسته دروغ گوید تا کارش بجا
کشد که در آن دیوان درج شود پس واضح شد که در معصیت بودن و کبیره شمردن
دروغ فرقی میان این دو قسم نیست اگرچه قسم اول اشد و مفاسدش از جهاتی بیشتر
است و اما در تقسیم پنجم اما قسم اول پس حکم آن واضح است و اما قسم دوم پس آن
نیز بر دو قسم اول آنکه اصل کلامی که میگوید و خبری که میدهد بهزل باشد باینکه قصد
معنی از لفظ نمیکند بلکه کلماتی بی قصد معنی از زبانش جاری میشود نظیر آنکه در خواب یا سهوا
سخن گوید و این قسم کلام در غیر این مقام در شرع انور حکمی ندارد از حرمت و جواز و
صحت و فساد عقود و ایقاعات و شهادات و غیر آنها که از چنین شخصی صادر شود و لکن
با قرینه ظاهره در کلام که آن از او بی قصد صادر شده و در عداد لغو و بیهوده محسوب است

و اما در این مقام پس بعضی از علما آن را مثل سایر کلمات هزل و سخنان
بیهوده شمرده و از دایره کذب بیرون نموده زیرا که کذب خبر دروغ است
و بی قصد معنی کلام خبر نخواهد بود پس برای کذب محلی نیست و لکن بعضی از
بزرگان علما محققین اشکال کردند در بیرون کردن آن بملاحظه اخبار عدیده
گذشته که امر فرمودند در آن بترک دروغ چه بجد باشد یا بهزل و آن را داخل
در کذب حرام شمردند و این مقال را مؤید فرمودند بآنچه گذشت که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود به ابوذر ای ابوذر وای بر کسیکه سخن گوید و دروغ
گوید برای آنکه جماعتی را بخنداند وای بر او وای بر او زیرا که غالب قصه‌های
باطله و حکایات دروغ مضحکه در این مجالس بهزل و خوش طبعی گفته میشود
و آنچه فرمودند مطابق احتیاط است هرچند خلاف سیره متعارفه است و دوم
آنکه قصد معنی دارد و لکن این نقل دروغ و حکایت بی اصل را در مقام شوخی
و مزاح و مجالس انس بطالین میکند که ایشان را مشغول کند و بخنداند و البته این
قسم داخل است در مراد از هزل مذکور در اخبار گذشته که امر فرمودند بترک آن
و آن راهی نیست برای جواز آن و اما در تقسیم ششم پس قسم اول آن حکمش
واضح است و حرمت آن ضروریست و همچنین قسم دوم زیرا که حرمت دروغ

بالضروره مفید نیست بوجود مفسده در ان و اما قسم سیم پس حکم اجمالی ان
معلوم است زیرا که در مقام تقیه و وقت خوف بر جان یا مال یا عرض دروغ جایز
بلکه در بسیاری از مقامات گفتن ان واجبست و همچنین در مقام غلبه بر اعدا
دین و اصلاح بین اخوان مؤمنین و دفع شرور اهل و عیال یا بجهة تطییب خاطر
ایشان حسب نصوص بسیار و فتاوی علما و اخبار دروغ جایز بلکه فرمودند اصلاح
دروغ نیست و لکن اشکال در دو مقام است اول انکه در وقت ضرورت بدروغ
گفتن بجهة دفع شر و خلاص شدن آیا جایز است دروغ مطلقا یا جواز ان در
وقت مقیده است باینکسی که نداند یا نتواند که توریه کند باینکه بگوید کلامی و قصد کند
از ان معنی صحیح واقعی را و لکن غرضش در گفتن این کلام که ظاهر معنی ان دروغ
و مخاطب بهمان قناعت کرده دست از او میکشد در مثل موارد مذکوره و مثل انکه کسی در
خانه اذن میطلبد خادم صاحب خانه بامر او یا بجهة میل او میگوید اینجا نیست و غرض او
از اینجا محل معینی از خانه که در انجا نیست و لکن آن شخص از کلمه اینجا خانه میفهمد چنانچه ظاهر
اوست پس بر میگردد و در کتاب سرائر شیخ فقیه ابن ادریس حلی مرویست از ابن
بکیر که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام مرویست کسی از او اذن میطلبد
پس میگوید بکنیزک خود بگو اینجا نیست یعنی جای معین خالی از خانه فرمود باکی

نیست و این دروغ نیست پس اگر بداند و بتواند توریه کردن بتوریه سخن گوید و از
خود ضرر و شر را دفع کند و دروغ گفتن برای او جایز نیست زیرا که با دست رسیدن
بتوریه ضرورتی ندارد بدروغ گفتن و این مختار جماعتی از اکابر محققین است و لکن در این
مقام کلام بسیار است و محل آن فقه است و تکلیف هر مقلدی رجوع بمجتهد است که
او را ملجا خود قرار داده بهر نحو اذن داد بهمان قسم عمل کند دویم آنکه میزان اصلاح
چیست و چه اندازه از نفع عمومی کافی است در بردن قبح کذب و آوردن اذن در
ارتکاب آن و ایضا این دروغیکه جایز شد ارتکاب آن بجهة اصلاح مفسده مطلق
دروغ است هر چند بخداوند و رسول و ائمه صلوات الله علیهم باشد یا مخصوص است بغیر
این صنف از دروغ و محل توضیح آن مطالب کتب فقهیه است و ظاهر کلمات فقهای
رضوان الله علیهم حرمت کذب بر خدا و رسول است مطلقا هر چند در آن نفع اصلاح
عمومی باشد و وضع حدیث را برای هیچ مطلبی جایز ندانستند شیخ شهید ثانی و غیره
در مقام بیان اخبار موضوعه و مجعوله باین مطلب در کتب درایه اشاره نمودند
و فرمودند که جماعتی بودند که کار ایشان این بود یعنی جعل کردن اخبار دروغ بعضی
بجهة جلب مال و بعضی بجهة تقرب بر خلفا جور و لکن ضرر آنانکه از این جماعت معروف
بودند بزهد و صلاح و مردم ایشان را می شناختند و از ایشان می شنیدند و قبول

میکردند وبجهه خیال فاسدی اخبار جعل میکردند بیشتر از همه بهت زیرا که این احادیث دروغ را از ایشان میگرفتند ونشر میدادند وخلق اعتقاد میکردند که از خدا ورسول است وبآن عمل میکردند چنانچه از ابی عصمت نوح بن ابی مریم مروزی نقل کردند که باو گفتند تو از کجا آوردی از عکرمه یعنی خبریکه نسبت میدهی آنرا بعکرمه از ابن عباس در فضائل هر سوره جدا جدا واین حدیث در نزد اصحاب عکرمه (یعنی آنانکه راوییند از او) نیست گفت دیدم مردم را که از قرآن اعراض کردند ومشغول شدند بفقه ابو حنیفه ومغازی محمد ابن اسحق پس این حدیثرا قربة الی الله جعل کردم واین ابی عصمت را جامع میگفتند وابو حاتم بن حیان که از معروفین علمای جرح وتعدیل اهل سنت است گفته که ابو عصمت جمع کرده همه چیز را مگر راست گوئی وابن حیان روایت کرده از ابن مهدی گفت که گفتم بمیسرة ابن عبد ربه از کجا آوردی این احادیثرا که هر کس بخواند فلان سوره را برای اوست چنین ثواب پس گفت آنرا وضع کردم که مردم در قرائت قرآن رغبت کنند واز مؤمل بن اسمعیل روایت شده که گفت شیخی روایت کرد برای من خبری طولانی که سندش میرسید بابی بن کعب در ثواب خواندن یکیک از سورهای قرآن پس بآن شیخ گفتم کی برای تو اینخبر را نقل کرده گفت شخصی در مداین واو زنده است پس رفتم نزد او وگفتم کی این حدیثرا برای تو نقل کرده گفت خبر داد مرا شیخی در واسط واو زنده است پس رفتم

بسوی او پس گفت روایت کرد آنرا برای من شیخی در بصره پس نزد او رفتم پس گفت خبر داد مرا این شیخی در عبادان پس نزد او رفتم پس دستم را گرفت و داخل کرد مرا در خانه پس دیدم در آنجا جماعتی از متصوفه را وبا ایشان بود شیخی پس گفت این شیخ حدیث کرد مرا بآن خبر پس بآن شیخ گفتم کی برای تو نقل کرده گفت هیچکس برای من آنرا نقل نکرده ولکن چون دیدم که مردم از قرآن اعراض کردند پس این حدیثرا برای ایشان وضع کردم تا قلوب خود را برگردانند بسوی قرآن وشهید ثانی در شرح درایه خود ذکر نموده که این حکایت را جماعتی از علما یعنی از اهل سنت نقل کردند وبا جمله کاش نمیرود احدی از علما اذن دهد در وضع حدیثی هر چند مختصر باشد برای نفعی هر چند کلی باشد چه نتیجه این باب خراب کردن اساس شریعت است و پیدا شدن آئین تازه و دین جدیدی در هر ماه وسال وظاهر آنست که بعضی از روضه خوانان از آن شیخ صوفی عبادانی تقلید کرده اند ولکن آن شیخ احمق بملاحظه ترغیب خلق از قرآن توهم تقرب کرده واینخبر را جعل کرده ودر آن عمل خیال جلب نفعی برای او نبوده واما این جماعت در هر منبر که بر آیند تازه آرند ودر هر مجلس که درآیند مشتی از تخم دروغ بکارند وبه ثمر فتوری در سامعین ببینند خبری فورا بیافند واگر خبر معتبری نقل کنند از تاریخ وبرکت بی اعتنائی در آرند ولهذا منقولات ایشان از ضبط وحساب وجمع آوری در

مطاوی کتاب گذشته و کرام الکاتبین را بتعب و عجز در آورده چنانچه در اخبار بآن
اشاره شده همه اینها برای نفع جزئی عاجل و متاع قلیل زائل و از این کلمات مکشوف
شد که محل دروغ جایز برای اصلاح مفاسد امور غیر دروغ بر خداوند و رسول خدا
و ائمه هدی صلوات الله علیهم است و از آنچه بایست در این مقام تنبیه نمود آنکه حکایات
و امثال که از زبان حیوانات بلکه نباتات و جمادات ساخته میشود بلکه هزارها از آن
ساخته و نوشته شده اگر بی غرض یا با غرض فاسدی باشد حکم آن مثل حکم سایر دروغها
است گفتن و نوشتن و فروختن و خریدن آن حرام و معامله بر آن باطل است و اگر
برای توضیح و نشان دادن آثار حکم الله و واقف نمودن بر دقایق صنایع
و ظاهر کردن نتایج حسنه اخلاقهای پسندیده و آشکار نمودن مفاسد و آثار قبیحه
صفاتهای ذمیمه و غیر آن از منافع علمیه و فواید عملیه که کافه بنی نوع انسان بآن
محتاج و در ترغیب و ترهیب و تکمیل نفوس برای آن تاثیریست تمام پس در جواز آن
حسب نص و فتوی بلکه بمقتضای عقل نبایست شبهه نمود و از حریم دروغ محرم باید آنرا
بیرون نمود و در عداد کلمات حکمت و سخنان وعظ و نصیحت محسوب داشت و در
احتجاج شیخ طبرسی مرویست که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در ان مجلس مشوم
معاویه که برای مفاخره و طعن بر آنحضرت و پدر بزرگوارش آراسته بود در جواب

کلمات قبیحه پسر عثمان فرمود اما تو ای عمرو بن عثمان پس با آن حمقی که در جبلت تست که
نتوانی در کشف این امور غور رسی کنی پس مثل تو داستان آن پشه است که بر نخل نشسته و
بنخل گفت محکم باش که میخواهم از تو بزیر آیم نخل باو گفت من ندانستم تو کی بر من نشستی
که فرود شدنت بر من گران آید و علامه حلی در تذکره و محقق ثانی در جامع المقاصد در
کتاب اجاره بعد از ذکر جواز اجاره دادن انسان خود را برای کتابت قرآن فرمودند
وَكَذا كُتُبُ السِّيَرِ وَالأَخْبارِ الصّادِقَةِ وَالشِّعْرِ الحَقِّ دُونَ الكَذِبِ
وَلا بَأسَ بِالأَمْثالِ وَالحِكاياتِ مِمّا وُضِعَ عَلى أَلسُنِ العَجْماواتِ
و همچنین جایز است برای نوشتن کتب سیر و اخبار صادقه و شعر حق نه اخبار یا شعر
دروغ و باکی نیست یعنی در اجیر شدن برای نوشتن امثال و حکایات و آنچه وضع
نمودند و جعل کردند بر زبان گنگ زبانان حیوانات و ظاهر آنکه نظر هر دو بزرگوار
بمقاله حیوانات کتاب اخوان الصفا باشد که در این باب بی نظیر است یا کتاب
کلیله و دمنه که حکمای هند برای تهذیب صفات و تکمیل اخلاق وضع نمودند
و آن هم در این فن عدیل ندارد و بالله التوفیق اما در تقسیم هفتم پس حکم
دروغ جلی واضح است و همچنین حرمت قسم خفی آن اگر سبب خفا صریح نبودن
لفظ باشد در افاده آن معنی دروغ بلکه آن دروغ را با اشاره و کنایه و تعریض

بکوید مثل انکه کسی کاهی نماز شب بکرده و میخواهد بحاضرین برساند که میکنیم پس
از فروعات جزئیه و نوادر مسائل نماز شب سوال میکند بنحویکه همه معتقد شوند که کار
دائمی اوست یا مقدار بسیار کم بجوزند در حضور غیر و برساند که از کم خوراکان است
و حال انکه نیست و این عمل بملاحظه دیگر ریا هم میشود بهر حال در حکم ان نباید شبهه
کرد چه پیوسته خلق بسیاری از مقاصد خود را بوسیله اشاره و کنایه بیان میکنند
و دیگران میفهمانند و بتوسط انها از مقاصد خبر میدهند پس اگر خلافی در انها
باشد و بر طبق واقع جاری نشد دروغ خواهد بود و حکم ان بر ایش باید و اگر سبب
خفا و نهان بودن معنی دروغ است در سویدا قلب و مکنون خاطر پس فهمیدن
حکم آن از غوامض مسائل است و امر گوینده دائر است میان دو محذور اگر بخواند
نخواند نتواند چه بسیاری از ان و جبست و جمله مستحب موکد از خواندن انها گزیری
نیست و اگر بخواهد بخواند بچه رو بخواند خود داند که آنچه با خدای خود راز کند و از حال
خود خبر دهد دروغ و اصلی ندارد بلی آنانکه معانی کلماتیرا که میخوانند نمیدانند و تخلیه
از این غائله و مخاطره آسوده اند مثل النقایفه که در آنچه از حال خود خبر دهند
صادق باشند تمام مصیبت و تحیر برای دسته ایست که میدانند معانی کلماتیرا که
بزبان میخوانند و دارا نیستند آنچه را گویند و اینمقام را البسطی لازمست که مناسب

رساله نیست و اما در تقسیم هشتم پس حکم لغوی آن که قدر متیقن است از دروغ
حرام و اضح است و حکم دوم ان خواهد آمد در مقام پنجم ان شاء الله اما در تقسیم
نهم پس هر سه قسم از گناهان کبیره اند و آیات و اخبار در بزرگی قسم دروغ خوردن
بخدا و مذمت و عمل بسیار است و در جمله از انها است که قسم دروغ خانه ها را خراب و
ویران میکند و صاحبش و بال آن قسم را پیش از مردن خواهد دید و نسل را منقطع
میکند و خدایتعالی از او بیزار است و بهشت را بر او حرام میکند و از ان سه نفر است که
حقتعالی درباره ایشان فرموده لَا يَنظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَ
لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و فرموده نمیرسانم رحمت خود را بکسانیکه معارضه قسم دروغ
خود قرار داده اند اما در تقسیم دهم پس مستور نماند که هر فعلی که قصد شود بان خبر
دادن کسی را بامری در حکم آن قولی است که در همینمقام گفته می شود از صدق کذب
و حرمت و کراهت و جواز و غیر آن چنانچه در همینمقام جماعتی تصریح فرموده اند
نظیر ان غیبت حرام نیز تصریح کردند که فرقی نیست میان قول و فعل شیخ شهید
در کشف الریبه فرموده بدانکه آن یعنی غیبت حرام و یاد کردن برادر مومن به بدی
مقصور نیست بزبان بلکه گفتن آن یعنی غیبت کردن بزبان از احرام کردند بجهت اینکه
در آن فهمانیدن غیر است نقصان برادر مومن تو و شناسانیدن او را بانچیزی که او را

ازان بدآید و ناخوش دارد پس تعریض مثل تصریح است و فعل دران مثل قول است
و اشاره و ایما و چشمک زدن و رمز و کنایه و حرکت و آنچه بفهماند مقصود را داخل
است در غیبت و مساویست با زبان در این معنی که سخن گفتن را بجهة آن حرام کردند
و از این بابست آنچه روایت شده از عایشه که گفت داخل شد بر ما زنی چون مراجعت
کرد بدستم اشاره کردم یعنی کوتاه قد است پس پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود غیبت
کردی او را و از این قسم است محاکات باینکه راه رود لنگان لنگان مثل آنکه
او راه میرود بلکه آن سخت تر است از غیبت زیرا که آن اعظم است در تصویر آن
عیب و فهماندن غیر از غیبت بزبان انتهی و قریب باین را استاد اعظم انصاری
طاب ثراه در کتاب مکاسب فرموده اند و این کلمات اگرچه در باب غیبت ذکر کردند
ولکن در اینجهة فرقی میان آن و کذب نیست بلکه غیبت حقیقة از اقسام خبر صادق
است و اگر دروغ شد آنرا بهتان گویند پس دران دو جهة حرام خواهد بود پس
واضح شد که بحرکت دادن هر عضوی برای فهماندن مطلبی که واقعی ندارد حساب
آن در رفتار دروغگویان محسوب و چنانست که آنرا بزبان گفته باشد و اما در مقسم
یازدهم پس حکم دروغی که گوینده اش مخاطب نه شنونده غافل ... باشد واضح
است و همچنین آن مخاطب که چنین است هر چند بظاهر در عداد غیر ایشان محسوب است

مثل حضرت رسول صلی الله علیه وآله و خلفای راشدین صلوات الله علیهم چه
بمقتضای اصول مذهب و اخبار بسیار و فقرات اذن دخول در مشاهد مشرفه ایشان
که باید گفت اَشْهَدُ اَنَّکَ تَشْهَدُ مَقَامِی وَتَسْمَعُ کَلَامِی وَتَرُدُّ
سَلَامِی گواهی میدهم که می بینید جایگاه مرا و می شنوید سخن مرا و رد میکنید سلام
مرا خطاب با ایشان در نزد قبور مطهره ایشان مثل خطابی است که با زندگان حاضر
شنونده غافل کرده میشود بلکه قبور مؤمنین نیز ملحق است بمراقد منوره ایشان چنانچه
از بعضی فقرات زیارات ایشان معلوم می شود و ابن طاوس در کتاب فلاح السائل
ذکر کرده که مدینة العلم صدوق نقل کرده که در اخبار روایت کرده از محمد بن مسلم که گفت عرض
کردم بحضرت صادق علیه السلام که مردگان را زیارت بکنیم فرمود آری گفتم چون
برویم نزد ایشان آگاه میشوند یا گوش میدهند سخنان ما فرمود آری قسم بخدا
که هر آینه ایشان دانا می شوند بشما یعنی برفتن شما نزد ایشان و فرحناک میشوند
برفتن شما و انس میگیرند بشما و نیز در انجا از صفوان بن یحیی روایت کرده که گفت گفتم
بحضرت ابی الحسن علیه السلام آیا مرده می شنود سلام آنرا که بر او سلام میکند فرمود
آری میشنوند آن جماعت و حال آنکه کفار را و بنده و اما مؤمنین نمی شنوند یعنی مؤمنین
سزاوارترند بشنیدن از کفار و حضرت در این کلام شریف اشاره فرموده اند بقضیه

کشتگان کفار درجنگ بدر که ایشان را در چاهی انداختند چنانچه شیخ مفید در
شرح عقاید صدوق و غیر او روایت کرده‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله ایستاد بر سر
چاه بدر پس فرمود بمشرکینی که کشته شده بودند در آن روز و آنها را در چاه انداخته
بودند چه بد همسایگانی بودید برای رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از منزلش
بیرون کردید و او را آواره نمودید آنگاه جمع شدید و با او محاربه کردید پس من
یافتم که آنچه خدای بمن وعده داده بود راست شد یعنی ظفر بر شما و هلاک نمودن
شما پس عمر گفت یا رسول الله چیست این گفتگوی تو با کله‌های پوسیده پس فرمود
ساکت شو ای پسر خطاب قسم بخدا که تو شنونده‌تر نیستی از ایشان و نیست فاصله
میان ایشان و میان آنکه بگیرند ایشان را ملائکه با عمودهای آهنین جز آنکه روی
خود را چنین از ایشان برگردانم و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت
کرده‌اند که سوار شد بعد از فراغت و آسودگی از حرب اهل بصره و در میان صفوف
می‌گشت تا گذشت بکعب بن سوره و او قاضی بود در بصره که عمر بن خطاب
ولایت قضاوت آنجا را باو داده بود در آنجا مقیم شد و قضاوت میکرد
میان اهل بصره زمان عمر و عثمان و چون نایره فتنه مشتعل شد در بصره قرآن
بر گردنش معلق کرده با اهل و فرزندانش بیرون آمد و با امیر المؤمنین علیه السلام

مقاتله کردند تا تمامی کشته شدند پس امیر المؤمنین علیه السلام بر سر او ایستاد
و او در میان کشتگان افتاده بود پس فرمود کعب بن سوره را بنشانید
پس او را نشاندند میان دو نفر پس فرمود ای کعب بن سوره قَدْ وَجَدْتُ
مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتَ مَا وَعَدَ رَبُّكَ حَقًّا
آنچه را پروردگارم بمن وعده داد از نصرت و ظفر یافتم که حق بود آیا تو هم
یافتی آنچه را پروردگارت بتو وعده داد که حق بود یعنی از عذاب و نکال که برای
ناکثین مهیا فرموده پس فرمود کعب را بخوابانید پس اندکی سیر کردند که گذشتند
بطلحة بن عبد الله افتاده فرمود طلحه را بنشانید پس او را نشاندند پس همان کلام را
باو فرمود پس مردی از اصحاب آنحضرت عرض کرد یا امیر المؤمنین چیست این سخن
گفتن تو با دو کشته که نمی‌شنوند فرمود بخداوند قسم هر آینه بتحقیق که شنیدند کلام
مرا چنانچه شنیدند اهل قلیب یعنی چاه بدر کلام رسول الله صلی الله علیه و آله را
و از خبر صفوان گذشته معلوم میشود که شنیدن کفار کلام آنحضرت را از روی اعجاز
و تصرف نبوی در جهاد جنبه آنها نبود بلکه بجهت رشته تعلقات خالقیه اینها در عوالم
غیب و شهادت بود لهذا فرمودند مؤمن احق است باین مرتبه بجهت قوت جود
و صفاء روح او و نیز تأیید میکند دعوای مذکوره را آنچه در نوادر علی بن اسباط

مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بمردی هرگاه زیارت کردید مردگان
خود را پیش از طلوع آفتاب می شنوند وجواب میدهند وهرگاه زیارت کردید ایشان را بعد
از طلوع آفتاب می شنوند وشما را جواب نمیدهند پس واضح شد که هریکی از مردگان
مؤمنین را در وقت زیارت ایشان بایست مانند مخاطب حاضر زنده پنداشت وبا او
سخن گفت که میدانند ومی شنوند وجواب میدهند بلکه گاهی جواب را بگوش زیارت کننده
میرسانند چنانچه جمعی مثل صاحب کتاب عروس وغیره باسانید معتبره روایت کرده اند از
حضرت صادق علیه السلام که فرمود گذشت سلمان فارسی نزد رود جمعه بمقابری پس ایستاد
آنگاه گفت اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا اَهْلَ الدِّیَارِ مِنْهُمْ دَارُ قَوْمٍ مُؤْ
مِنِیْنَ یَا اَهْلَ الْجَمْعِ هَلْ عَلِمْتُمْ اَنَّ الْیَوْمَ الْجُمُعَةُ سلام بر شما باد ای
اهل خانهها چه خوش خانه ایست گروه مؤمنین را ای اهل جمع آیا میدانید که امروز جمعه
است فرمود آنگاه برگشت چون در خوابگاهش خوابید کسی نزد او آمد وبا او گفت یا
با عبد الله امروز آمدی وبرما سلام کردی وما سلام ترا باز گفتیم وبا گفتی ای اهل
دیار آیا میدانید که امروز جمعه است وبدرستیکه هرآینه میدانیم که پرندگان چه میگویند در
روز جمعه یعنی علاوه برانکه میدانیم جمعه است تسبیح آنها را در آن نیز میدانیم حضرت
فرمود که آنشخص گفت که مرغان میگویند سُبُّوْحٌ قُدُّوْسٌ رَبُّ الْمَلٰئِکَةِ

وَالرُّوْحِ سَبَقَتْ رَحْمَتُكَ غَضَبَكَ وَمَا عَرَفَ عَظَمَتَكَ مَنْ حَلَفَ
بِاِسْمِكَ كَاذِبًا واما اگر برای گوینده دروغ در وقت گفتن مخاطبی نباشد واگر
باشد دارای تمیز وادراکی نباشد پس در ظاهر نظر چنان میرسد که حرام نباشد زیرا
که سخن گفتن تنها برای افاده دیگری نباشد آنرا خبر نتوان شمرد وصدق وکذب از
اوصاف خبر است پس هرگاه خبر نشد بصفت کذب متصف نشود پس حرام نباشد
ولکن شیخ اعظم خاتمه فقها ومحققین شیخ اعظم مرتضی اعلی الله مقامه در کتاب
صوم نجاة العباد در مسئله کذب بر خداوند ورسول صلی الله علیه وآله در روز ماه رمضان
در این دو صورت که مخاطبی نباشد یا باشد وادراک نداشته باشد که در متن کتاب حکم
بصحت روزه فرموده در حاشیه همین ضبع مرقوم داشته که فساد صوم خالی از قوت
نیست و فساد محقق نشود تا حرمت نباشد وچون حرام شد اختصاصی بحال روزه دا
ندارد وواضح است که در این مقام کذب بر خدا ورسول صادق شد کذب بر دیگران هم
با نبودن مخاطب صادق است پس هر کذب در این دو صورت حرام وتکلیف ان
دسته از روضه خوان که بجهه تدرب وتقویت ملکه روضه خوانی در مساجد خالیه یا
بودن یکنفر مستمع بالای منبر میخوانند بجو مرسوم نیز معلوم شد والله العالم اما
در تقسیم دوازدهم پس مخفی نماند که محقق نراقی در کتاب مستند در فروع کذب بر خداوند

و رسول و ائمه صلوات الله علیهم در روضه سیام گفته و آنچه نسبت داده میشود بایشان
از اقوال در اشعار و مراثی و نحو آن از آنچه قطع داریم که نفرموده اند پس اگر ازانها
شود که نسبت این کلام بایشان از روی مبالغات شعر و اغراقات متعارفه شعریه بود
در اشعار است پس ظاهر است که باکی بآن نیست و اگر چنین نباشد روزه بسبب آن
نسبت دروغ باطل میشود و احوط اجتناب است از جمیع آنها مؤلف گوید
از عمل علماء و سیره شایعه و بعضی قراین دیگر ظاهر میشود که در اشعار و نثر که شبیه
بآنست فی الجمله مسامحه در باب کذب شده و بر صورت ظاهر آن حکم کذب حرام جاری
نکرده اند یا بجهت آنچه در مستند بآن اشاره نمود چه بسیاری از آنچه در این مقام و در
مقامات دیگر گویند و نسبت گفتاری یا کرداری بکسی دهند مبنی بر مبالغه و اغراق و
تشبیه و استعاره است که در آنها معنی ظاهر لفظ که کذب است قصد نشده بلکه مطلبی
دیگر که بملاحظه آن کلام از آلایش کذب قبیح منزه و مبری خواهد بود و سهل است که
بآن ملاحظه دارای مزایای فصاحت و بلاغت و در عداد منتخب از کلام محسوب
خواهد شد مثلاً ملک الشعراء کاشی مکالمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را با جناب
امیر المؤمنین علیه السلام در آنحال که عمرو بن عبدود در میان میدان مبارز می
طلبید و کسی جواب نداد جز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین برشته نظم درآورده

پیمبر سرودش که عمرو است این که دست یلی آخته زآستین علی گفت ای شاه
اینک منم که یک بیشه شیر است در جوشنم و ما قطع داریم که چنین کلامی از آنجناب
صادر نشده نه بزبان عربی و نه بفارسی و با اینحال این کلام از دروغ محرم محسوب
نیست زیرا که متن خبر این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی این عمرو
ابن عبدود است فارس یلیل امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد منم علی بن ابی طالب و
معلوم است که در حاق معنی این اسم مبارک در این محل شریف که ذات مقدس علویست
مستور است شجاعت و سخاوت و زهادت و شهامت و سایر صفات پسندیده آنچه
ممکن است که مخلوقی آنرا دارا شود و توان آنرا تصور کرد پس هر شجاعی را و هر کس در هر
موردی بهر چه تشبیه کرد یا توان تشبیه نمود اینجا مورد واضح و صادق اوست پس مراد
از کلام آنحضرت که منم علی آن خواهد بود مثلاً که منم صاحب آن قلب شجاعی که مجمع تمام
قوتها و شجاعتهای شیران بیشه است و هکذا آنچه بر این نسق سخن گفته شود و این بابی است
وسیع متعارف و در کلام خداوند تبارک و تعالی نیز یافت میشود و یا بجهت وجهی دیگر که
آنهم متعارف و مرسوم است در نظم بلکه نثر ایضاً و آن چنان است که انسانی یا حیوانی
یا نباتی یا جمادی دارای حالت و صفتی است که بعد از اطلاع بر آن پی میتوان برد
بامور دیگر که اگر دارای آنحالت یا صفت زبان گویا داشت و دانا بود و میخواست ازان

امور خبر دهد چنین خبر میداد که حال ناقل ازاو نقل میکند و میگوید فلان از انسان
یا غیر او چنین گفت و این کلام راست است این بنسبت دروغ نیست زیرا که غرض گوینده
اینستکه فلان دارای فلان صفت است که کاشف است از آن امور و اینرا زبان حال
گویند و از ذوی این مطلب است که میگویند سر هر موجودی شهادت میدهد بر وجود صانع
قادر عالم حکیم رازق و شهادت خبر است و اینخبر در نزد هر ذی شعور با انصافی از اخبار
صادقه است و بهمین بیان علم الهدی سید مرتضی و جماعتی از متکلمین که برای حیوانات
ادراک و شعور و نطقی قایل نیستند آیات و اخباریکه دلالت بر وجود آن در آنها میکنند
تاویل کردند و سید در مسائل طرابلسیات در بیان حکایت مور با جناب سلیمان علیه السلام
که خدا تعالی در کلام مجید نقل کرده بعد از بیان آنکه مور اول که لشکر حضرت را دید ترسید
و زمزمه از او بر آمد که علامت ترسیدن و ترساندن سایر مور است چنانچه نظیر آن در
سایر حیوانات مرسوم است چنین فرموده و تلك الحكاية البليغة الطويلة
لا يجب ان تكون النملة قائلة لها و لا فاهمة اليها و انها
لما خوفت من الضرر الذي اشرفت النمل عليه جاز ان يقول الحاكي
[illegible] الحال تلك الحكاية البليغة المرتبة لانها لو كانت
[illegible] ناطقة و مخوفة بلسان و بيان لما زاد الا مثل الذي

یعنی این حکایت بلیغه طولانی که خدای تعالی در قرآن حکایت نموده که میان جناب
سلیمان و مور گذشت واجب نیست که موران را گفته باشد و بر سیتکه آن مور چون
ترساند موران را از ضرری که مشرف شدند بران یعنی پایمال شدن عساکر سلیمانیه روا است
برای آنکه این حالت را از او نقل میکند اینکه بگوید این حکایت طولانی بلیغه را بهمین
ترتیب زیرا که آن مور اگر گوینده بود و میخواست سخن بگوید و بزبان خود بترساند بیش
ازین نگفته بود مانند آنچه در قصه آن از او حکایت نموده و نیز در کتاب غرر و درر از این مطلب
شرحی داده و در آخر فرموده که در بسیت گفتن بمور مجاز و استعاره است و از اینجا فرق است
با بین این دو وجه اول ظاهر است زیرا که در اول اصل نسبت قول واقع و حقیقی است
و مبالغه و تشبیه و استعاره در گفته‌های او شده و در اینجا بعکس او است چنانچه بر اهل دانش
مخفی نیست و آنچه سید جلیل و غیر او در قصه هدهد و غیر آن فرموده اند اگرچه خلاف
نصوص بسیار و تحقیق محققین است و لکن غرض از نقل این کلمات شهادت ایشان است
بر بیرون بودن این قسم کلام از دایره کذب حرام با آنکه در صورت امتیاز ندارد و چه بسیار
علماء اخیار در نظم و نثر باین قسم سخن گفته بلکه باین سخنان خود را رونق داده و دعاوی
خود را بمنصه قبول رسانده و لکن در نظم چون زیاد و متداول است مرسوم شده از حیثیت
شهرتیکه که مراد از قول گفتن است بر خیال نه زبان و بیان که نشنیده منجر که غالبا

بایست تنبیه نمود چنانچه مقتضی نیست که مبادا ظاهر ازرا گرفته و نسبت دروغی باو
داده شود و از اینجاست که امیرالمؤمنین علیه السلام دران خطبه که بعد از قرائت سوره
الهیکم التکاثر خواندند در بیان حال مردگان میفرماید وَلَئِنْ عَمِیَتْ آثَارُهُمْ وَ
انْقَطَعَتْ اَخْبَارُهُمْ لَقَدْ رَجَعَتْ فِیهِمْ اَبْصَارُ الْعِبَرِ وَسَمِعَتْ عَنْهُمْ
آذَانُ الْعُقُولِ وَتَکَلَّمُوا مِنْ غَیْرِ جِهَاتِ النُّطْقِ فَقَالُوا کَلَحَتِ الْوُجُوهُ
النَّوَاضِرُ وَخَوَتِ الْاَجْسَادُ النَّوَاعِمُ وَلَبِسْنَا اَهْدَامَ الْبِلَی وَتَکَاءَدَنَا
ضِیقُ الْمَضْجَعِ وَتَوَارَثْنَا الْوَحْشَةَ وَتَهَکَّمَتْ عَلَیْنَا الرُّبُوعُ الصُّمُوتُ
فَانْمَحَتْ مَحَاسِنُ اَجْسَادِنَا وَتَنَکَّرَتْ مَعَارِفُ صُوَرِنَا وَطَالَتْ فِی
مَسَاکِنِ الْوَحْشَةِ اِقَامَتُنَا فَلَمْ نَجِدْ مِنْ کَرْبٍ فَرَجاً وَلَا مِنْ ضِیقٍ مَخْرَجاً
و در تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی مرویست که سائلی بکروز سوال میکرد حسین بن علی علیهما
السلام گفت دانید چه میگوید گفتند نه یابن رسول الله گفت میگوید من رسول تو دان شیهم
اگر چیزی دهید بگیرم در شما و بانجا برم و الا دست تهی آنجا روم و سید السالکین
علی بن طاوس طاب ثراه در آخر لهوف فرموده که چون حضرت سجاد علیه السلام از شام
مراجعت نمود و داخل در مدینه طیبه شد در منازل خویشان خود یعنی پدر بزرگوار و برادران
نزول اجلال فرمود یافت آن منازل را که بزبان حال نوحه میکنند و کلمات سوزناک طولانی

اززبان انها نقل کرده ولکن با آن تنبیه در اول کلام و از آنچه گفتیم معلوم شد که حکم
صاحب مستند بفساد روزه در غیر صورت مبالغات شعریه بنحو اطلاق شایسته نیست بلکه
صورت زبانحال هم در حکم آن صورت است چنانچه دانستی والله العالم و علیه التکلان
مقام پنجم در بیان مراد از صدق در مقام نقل اخبار و قصص که اصل سرمایه شغل روضه
خوانی است که بآن گاهی تحصیل متاع آخرت کنند و گاهی کسب مال و جاه دنیوی و چون
بیان تقابل آن کذب در این مقام نیز معلوم خواهد شد و غرض شرح حال معانی صدق
نیست چه برای ان معانی عدیده است بحسب محل آن که قول است و فعل و قلب و اراده و
عزم و غیر آن و درجات مختلفه بحسب اختلاف همت مجاهدین فی سبیل الله و در هر محل
و درجه که فرض شود در مقابل ان کذبی باشد و شرح این مطالب بعضی در کتب اخلاقیه
و بعضی در کتب معانی بیان و اصول شده ذکر آن در اینجا مناسب نیست آنچه لازم است در
این مقام اشاره بمراتب آن و مراد از آن بحسب آنچه از آیات و اخبار مستفاد میشود پس
میگوییم مخفی نماند که صدق حقیقی واقعی آخر مقامات انسانی است و اشرف کمالات
نفسانیه است چه صادق حقیقی ان باشد که آنچه گوید از معارف و اصول و فروع مذهب و
صفات حسنه قلبیه و اخلاق ذمیمه نفسانیه و اعمال جوارحیه از واجبات و محرمات و غیر آن
حقیقت انها در قلبش باشد و گفتارش صادقانه از مکنون در قلبش خبر دهد نه چنانکه

به در حق امثال او خدای تعالی فرموده یَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَا لَيْسَ فِي
قُلُوبِهِم یعنی میگویند بدهانهای خود آنچه را که در دلهای ایشان نیست پس داخل شود
منافقین که بزبان خود شهادت دادند بر رسالت پیغمبر ما صلی الله علیه
و آله گفتند نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللهِ وچون در دل اعتقاد نداشتند بآنچه
بزبان گفتند خدای تعالی درباره ایشان فرمود وَاللهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ
لَكَاذِبُونَ و خدای شهادت میدهد که منافقین هر آینه دروغ میگویند در
بشهادت خود وادعا نمودند که ما این را از روی دل و اعتقاد میگوییم و بآنچه
گویند بطبق آن عمل کنند و کردار اعضا و جوارح خود را با گفتار زبان یکسان
نمایند و افعال خود را شاهد راست بودن اقوال خود قرار دهند نه آنکه بزبان
بگویند و باعمال و کردار خلاف گفته خود را مکذب باشند زیرا که اگر راست بود در
نزد گوینده البته خود بخلاف آن عمل نمیکرد و چون خود بخلاف آنچه گوید رفتار کند
پس آنچه گوید پس در نزد او راست نباشد و از تمام و کمال این مقام است فا گردن
بآنچه وعده دهد و در عهده گیرد که آنرا بکند برای خالق یا مخلوقی و وعده خود را
صادق کند و بعضی از محققین گفته که آیه مبارکه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ
تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا

تَفْعَلُونَ ای کسانیکه ایمان آورده اید چرا میگویید چیزیرا که نمی کنید بزرگ
است در نزد خدای تعالی معصیت اینکار که بگویید چیزیرا که نکنید آنرا ظاهر آن
در بیان حال آنکه خلف وعده کنند و اینهمه تهدید و وعید و سرزنش برای
ایشانست که وعده کنند و بآن وفا نکنند و این جماعت را در جای دیگر از کاذبین
شمرده چنانچه میفرماید وَمِنْهُم مَنْ عَاهَدَ اللهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ
لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ فَلَمَّا آتَاهُم مِنْ فَضْلِهِ
بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوا وَهُمْ مُعْرِضُونَ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ
إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ
پاره از مردمان یا منافقان کسی است که عهد کرد با خدای تعالی که اگر عطا کند
بما از فضل خود هر آینه صدقه دهیم البته و هر آینه میباشیم از شایسته کاران پس چون عطا
فرمود ایشان را از فضل خود بخل نمودند بآن و روی گردانیدند و اعراض کر[illegible]
پس از پی درآوردان بخل مرض نفاق را در دلهای ایشان تا روزیکه برسند بجزای
بسبب آنکه خلاف کردند با خدای آنچه را که وعده داده بودند با و بسبب آنکه بودند
که دروغ می گفتند در این عهد که با خدای خود کردند و ما برای جهالت اینجا [illegible]
در این آیه شریفه اشاره بایشان فرموده در باب شان نمیسه کما یا کلمه طیبه [illegible]

مبسوطاً نوشتیم و دران فواید بسیار است هرکه رجوع کند بانجا بهره مند خواهد شد و پس از طی این دو مرحله بایست انچه در قلب سپرده و در مکنون خاطر ودیعه گذاشته با واقع آن یکسان باشد و واقع بهمه جهة مطابق باشد با آنچه در قلب او است و این در باب معارف چنانست که هرچه را معتقد است بوجودش و صفاتش و افعالش بنحویکه لایق و شایسته آن موجود است چون ذات اقدس حضرت باری جل جلاله و انبیاء عظام و اوصیاء کرام علیهم السّلام و ملائکه روز قیامت و بهشت و دوزخ چنان باشد که دانسته و اعتقاد کرده و در مرحلهٔ اخلاق چنانست که آنچه دارا است بحسب گفتار و عقاید خود درست باشد یعنی حقیقت آن صفت در او موجود باشد مجرّد دعوی نباشد و بر او مشتبه نشده باشد و الّا در این مرحله کاذب خواهد بود چنانچه در مقام دوم در شرح قول امیرالمؤمنین علیه السّلام که فرمود اِیَّاکُمْ وَالْکِذْبَ فَاِنَّ کُلَّ رَاجٍ طَالِبٌ وَکُلَّ خَائِفٍ هَارِبٌ بیانی فی الجمله ازاین مطلب شد و این فقره شریفه اگرچه در بیان میزان فهمیدن صدق و کذب در مرحله خوف و رجا است امّا دران دستور العملی است از برای سایر صفات حمیده مثل توکل و محبت و رضا و تسلیم و غیرها و تمام انها دراینجهة شریک و برای همه آنها آثار و علاماتیست که خود و دیگران توانند تمیز

دهند میان صادق و کاذب ان صفات و امّا در مرحله زبان و سایر اعضا پس معنی آن معلوم و عموم ناس جز این معنی ندانند که هرچه از ان خبر دهند هرگاه چنان است که خبر داده آنرا صدق و گرنه کذب دانند و چون مجاهد فی الله در تمامی این مقامات بایست موحّد بوده انباز و شریکی برای حق تعالی در هیچ مرحله نگیرد و آنچه گوید و کند و در دل جای دهد با خلوص و پاکی از همه مفاسد باید خالص برای ذات مقدس حضرت احدیت باشد چنانچه در آیه مبارکه اِنَّ صَلٰوتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ که در اول نماز خوانده میشود و در ترجمه ان در فصل اول گذشت اشاره نیست بهمین مقام و صدق در این مرحله منشعب نمودن هیچیک ام از آنها است بحقیقت و راستی بچیزی غیر از ان ذات اقدس تعالی شانه و باین قدم صدق در مرحله اخلاص بتوانند ان شجره طیبه را که دل کاشته بارآور کند و از ان ثمرهای گوناگون در آورد و این قسم از صدق کامل یافت نشود جز در اهل عصمت و طهارت صلوات الله علیهم و لهذا خدای تعالی ایشانرا در کلام خود صادقین خوانده و فرموده کُوْنُوْا مَعَ الصّٰادِقِیْنَ و امر نموده که در همه حالات از اقوال و افعال و عقاید و اخلاق و اطوار هرکس بقدر همت و میسور خود با ایشان باشند پس در امت مرحومه و صنف باشند صنفی صادقین و صنفی که مامورند متابعت کنند ایشانرا

دانسته شود مراد از صادقین در اینجا مجرد راستگویان بزبان باشد هرچند در قلب منافق
یا در عمل جوارح عاصی باشند زیرا که محال است خدایتعالی امر کند بمتابعت و معیت
با منافق یا عاصی پس مراد از صدق در اینجا صدق در تمام آنمقامات باشد که بآن اشاره
شد که دست کسی بآن نمیرسد جز آنکه خدایتعالی او را برگزیده و تربیت نموده و برای
تکمیل و تزکیه و تربیت بسوی سایر عباد فرستاده و احدیرا چاره نباشد جز تمسک
و مصاحبت و معیت با ایشان و چون نشود که حق تعالی امر بمتابعت و اطاعت
جمعی کند که راه معرفت ایشان مسدود یا صعب باشد لهذا اوصافی برای آن
صادقین ذکر نموده که هرکس تواند بوسیله یافتن آن اوصاف در شخصی متبوع
و مطاع خود را پیدا کند پس فرمود لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ
قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي
الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي
الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ
إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ
أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ نیکوئی یا نیکوکاری

آنست برگردانید رویتان را بجانب مشرق و مغرب و لکن نیکوکار آنکه ایمان
آورد بخدای تعالی و روز بازپسین و فرشتگان و پیغمبران و مال دهد بر دوستی او
بخویشان و یتیمان و درویشان و راه گذران و سؤال کنندگان و در آزاد نمودن
بندگان و بپای دارد نماز را و بدهد زکوة را و وفا کنندگان به پیمان خود چون
پیمانی کنند و عهدی نمایند و صبر کنندگان در حال پریشانی و تنگدستی و در حال
ابتلا بامراض و اسقام و در چنین کارزار ایشانند آنانیکه راست گفتند و ایشانند
که پرهیزکارانند و در جای دیگر فرموده إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ جز این نیست که ایمان
آورندگان یعنی بایمان کامل تمام آنانند که ایمان آوردند بخدایتعالی و رسول او
آنگاه ریبه و شکی نکردند و مجاهده کردند بمالهای خود و جانهای خود در راه خدا
ایشانند راستگویان و بر متامل پوشیده نیست که این دو آیه کریمه دار است تمام نحو
در مراتب صدق گفته شد پس آن صادقین که امت مامورند بمتابعت ایشان
دارای این اوصاف و اعمال خواهند بود و بر منصف متفحص مطلع بر احوال سابقین
مستور و مخفی نیست که انسان دارای تمام این اوصاف دیده و شنیده نشده

جز حضرت امیر المؤمنین و یازده نفر از فرزندانش صلوات الله علیهم چنانچه
در کتب امامت مشروح شده و این اوراق محل ذکر آن نیست غرض در اینجا
اشاره بود بمقامات صدق و اینکه درجهٔ سامیهٔ آن مختص بآن بزرگوارانست
و باقی بندگان بحسب تقسیم الهی در هر درجه حظی و نصیبی دارند و پست ترین
درجات آن صدق لسانست که عموم خلق غیر از این درجه مرتبه ندانند چه
رسد بدارائی آن و برآمدن در صدد تحصیل آن و با این قصور فهم و همت این
مقام پست سهل آسان در نظر ایشان اینقدر اهمیت بهم نرسانده که در
مکالمات و مخاطبات و مباحثات و مکاتبات مراقب و مواظب گفتار خود
باشند و آنچه را ببینند یا بشنوند چون در مقام نقل آن برآیند چیزیکه از تغییر
دهند بر آن نیفزایند یا از آن نکاهند و نام خود را در زمرهٔ کاذبین در نیاورند و بآن
عقوبات و مفاسد دروغگوئی که گذشت مبتلا نگردند بلکه کم کم قبح آن از میان
مردم برداشته شده تا بانجا که آن را از صغایر بلکه از مکروهات در عمل نشمرند
نمی بینی بیچاره اگر در غذای خود سیری خورد و مرورش بکسی افتد بجهة فی الجمله
بوی بد دهانش زجرش کند و بسخنان ناشایسته سرزنش و شرمنده اش نماید و هزارها
دروغ در مجالس و محافل و در مساجد و منابر و مشاهد مقدسه برای یکدیگر گویند

و بمقتضای بعضی از اخبار سابقه عفونت آن آفاق را تا بعرش الهی برود و ملائکه را
از خود آزرده و دور نماید و ابداً باکی ندارند و در خاطرشان نگذرد که کار قبیحی کرده
و برای این رشته کلام تتمه ایست که خواهد آمد انشاء الله تعالی و غرض اهم در این مقام
پنجم بیان معنی صدق و کذبی است که باید روضه خوان و امثال او آنرا بدانند و در
مقام عمل رعایت کنند و تکلیف خود را بدانند که چگونه اخبار و قصص را نقل کنند علاوه
بر رعایت صدق لسان و تحرز از کذب زبان و دانستن بودن آنرا از کبایر و با همه مکلفین در آن
شریکند و ما این قسم را صدق و کذب شرعی میگوئیم بمتابعت بعضی از علمای اعلام
نوعی صحیح مراد آنکه چون ناقل خبر و قصه را از واسطه نقل کند و آن از دیگری تا برسد
باصل خبر و قصه غالباً در نزد ناقل آنچه نقل کند قطعی و جزمی نباشد چه رسد بآنکه از او
می شنود بلکه احتمال راست بودن و دروغ بودن هر دو در او میدهد بلی در بعضی
اخبار و قصص یکطرف مظنون میشود و لکن باین ظن و گمان اعتنائی نیست مگر
بعضی از آن که از راه مخصوص پیدا شود یا بدرجه معینی برسد چنانچه در محلش مذکور است
و از آنجا که جمله از امور معاش بنی آدم و بسیاری از امور معاد ایشان معلق و مربوط است
به نقل ناقلین و روایت رواة لهذا در شرع مطهر میزانی برای این امر قرار داده
که تابعان شرع از روی آن رفتار کنند و از آن محکم بگیرند و از قاعده و قانون الهیه

تجاوز نمی کنه که اگر تجاوز کرد در شرع او را کاذب گویند پس مراد از کذب در اینجا مخالفت
حق و مخالف رضای خداوند و قانون مقرر در شرع باشد در مقابل کذب لغوی عرفی
که کلام مخالف واقع است بلکه گاه شود که آنچه گوید راست باشد و ناقل خود بعیان دیده
آنچه را گوید و لکن برای نقل آن شروطی در شرع مقرر شده که اگر آن شروط متحقق نشده
نبایست آنرا نقل کند و اگر نقل کرد او را نیز کاذب گویند با آنکه آنچه گوید راست باشد مثل آنکه
اگر کسی زن خود را نسبت بزنا دهد هر چند عادل متقی راستگو باشد و خود دیده باشد نباید آنرا
نقل کند مگر اینکه چهار شاهد داشته باشد که همه دیده باشند آنچه را که او دیده و اگر کرد باید
بر او حد قذف جاری کردد و در نزد خداوند از کاذبین خواهد بود چنانچه در آیات افک در سوره
نور میفرماید لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ
فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ چرا نیاوردند یعنی شوهران که زنان خود را
نسبت بزنا میدهند بر آن دعوی که کردند چهار گواه پس وقتی که نیاوردند آن گواهان را
پس آنگروه در نزد خدا تعالی دروغگویانند و در اینجا تمام احکام کذب بر این کرده جاریست
و اما در غیر اینمقام پس تکلیف ناقل آنست که نقل کند از شخص ثقه یعنی کسی که ایشان مطمئن
باشند بنقل او و آن نشود مگر آنکه آنکس از دروغ گفتن متحرز باشد و بنایش براستگفتن
باشد و آن سیره برای او ملکه و عادی شده و باین صفت معروف شود نزد آنانکه او را

می شناسند و با او معاشرت دارند و نیز بسیار فراموشکار نباشد و سهو و نسیان او زیاد
نباشد و فی الجمله دانا و بصیرت داشته باشد بآنچه نقل کند و چون چنین شد شنونده بنقل او مطمئن
شود و مدار نظام امور تمام عقلا در همه اعصار بسته بر نقل و اخبار چنین اشخاص است
بدون ملاحظه مذهب او که برحق است یا بر باطل و فرقی نیست در اینمقام میان نقل و روایت
او که بزبان کند یا در کتابی و دفتری آنرا ثبت و اگر از غیر ثقه نقل کند او نیز در حکم دروغگو است
در شرع مطهر و لکن فی الجمله فرقی با قسم اول دارد معلوم خواهد شد انشاء الله و دلالت کند بر این
دعوی کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن وصایا که بفرزند خود جناب
امام حسن علیه السلام کردند و آن وصایا طولانیست و آنرا از برای انجناب نوشته و بسیاری از آنرا
سید رضی در نهج البلاغه نقل کرده و تمام آنرا سید رضی الدین در کشف المحجه از رسائل ثقة الاسلام
کلینی نقل کرده که ایشان بسند خود روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام و از جمله فقرات آن
این است وَلَا تُحَدِّثْ إِلَّا عَنْ ثِقَةٍ فَتَكُونَ كَذَّابًا وَالْكِذْبُ ذُلٌّ
و حدیث نقل مکن مگر از ثقه و گرنه یعنی اگر از غیر ثقه نقل کنی خواهی بود دروغگو و دروغگوئی ذلت
و خواریست یعنی سبب ذلت و خواری است در دنیا و آخرت یا علامت پستی فطرت و دنائت
طبع آدمی است و قریب باین خبر است آنچه در نهج البلاغه مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام
در طی مکتوب شریف که بحارث همدانی نوشتند وَلَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ

کفی بذلك كذبا ان نقل کن برای مردم انچه را که شنیدی که همین بی مبالاتی در نقلکردن
انچه را که شنیده کافی است برای دانستن انکه او دروغکو است وکفته او دروغ است
و مؤید این خبر است انچه شیخ صدوق رحمه الله در کتاب معانی الاخبار روایتکرده از عبدالاعلی
ابن اعین گفت گفتم بحضرت صادق علیه السلام حدیثی است که انرا مردم روایت میکنند
که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود حدیث کو از بنی اسرائیل یعنی نقل کن قصص و حکایات
ایشان را که حرجی و منعی نیست فرمود آری یعنی این خبر راست است گفتم پس نقل کنیم از بنی
اسرائیل انچه را که شنیدیم و بر ما حرجی نیست فرمود آیا نشنیدی که کفایت میکند در دروغ
کوئی مرد انکه نقل کند انچه را که شنیده و علامه مجلسی ره در بحار در شرح این خبر گفته که دلالت
میکند بر انکه سزاوار نیست نقل کلام کسی که اطمینان بنقل او نیست الخ و از اینباب است
انچه گذشت که مصلح دروغکو نیست چون سخنش موافق حق و رضای الهی است هرچند مخالف
است با واقع و حاصل تمام این اخبار معتبره انکه مکلف در مقام نقل مطلبی چه دینی
و چه دنیوی بجهة افاده امری واقعی برای غیر خود در انجاکه باید از واسطه یا وسائط
یا کتابی نقل نماید باید از شخص ثقه که اطمینان بنقل اوست نقل کند و اگر با امتثال این
فرمان خطائی ظاهر شد و واقع چنان نبود که شنیده یا در کتاب دیده و مفسده بران
مترتب شد سبب مؤاخذه خداوندی و توبیخ و ملامت خلق و مذمت ناقل از نقلکردن

الخبر از این ثقه نخواهد بود زیرا که در این خلاف واقع گفتن عذر دارد در نزد خالق
جل و علا که اورا اذن داده در نقل واقع از شخص ثقه و در نزد خلق زیرا که مدار امور
زندگی ایشان بر نقل از ثقه و اعتماد بر خبرهای اوست پس اگر فسادی بران نقل مترتب
شود از گفته خود پشیمان نشود و اگر در مقام نقل مسامحه کرد و فرق میان ثقه و غیر ثقه
نگذاشت از هر کس هرچه شنید و از کتاب هر مؤلفی هرچه دید نقل کرد و دروغ در اید یا علاوه
مفسده بران مترتب شد نه نزد خداوند عز وجل و نه خلق عذری ندارد پس انچه در حق دروغکویان
رسیده از مذمت و ملامت بر ایشان مهیا شده از نکال و عقوبت درباره او جاریست و
نتواند عذر آورد که من نمیدانستم دروغست چون احتمال دادم راست باشد نقلکردم
زیرا که باو خواهند فرمود ما بتو اعلام دادیم که از هر کس هرچه شنیدی نقل مکن و هرچه هرجا دیدی
حکایت منما و از این راه مرو که اگر در چاهی افتادی یا بدست راهزنی گرفتار شدی
فریادرسی نیست و نجات دهنده نداری پس بعقاب دروغ گفتن معذب و بمفاسد مترتبه
بران مؤاخذ و ترا با نها خواهند گرفت هرچند در وقت گفتن ندانی دروغ است و متامل
صادق مستور نیست که در ایه مبارکه یا ایها الذین امنوا ان جائکم فاسق
بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم
نادمین نیز اشاره است بانچه گفتیم زیرا که تعلیلی که در این ایه شریفه از برای ردع از

عمل بخبر فاسق ذکر شده ثابت میشود که نداسته کاری عقلاً و شرعاً مذموم و ممنوع و هم
بتعه و نتیجه سوئی که بران عمل مترتب شود دامن گیر عامل گردیده و از کرده خود پشیمان
خواهد شد بنابراین پس ناقل حدیث چون نه خود علم و اطلاع بر صدق الخبر دارد و نه
از جانب شرع دستور العملی باو رسیده که بان خبر معامله صدق کند پس اعتماد کردن بغیر ثقه
در نقل البته عملی خواهد بود بجهالت و نادانی و هرگاه مفسده که از ان نقل بار آید دامن گیر ان
ناقل گردیده و عاقبت خود پشیمان خواهد شد بخلاف آنکس که از ثقه نقل کند که هرچند خود
اطلاع بر صدق الخبر ندارد و لکن چون از جانب شرع انور دستور العمل داشته که با گفته
نقل شخص ثقه البته باید معامله صدق کند و واقع را چنان داند که او از ان خبر داده پس
هرگاه مطابق این دستور العمل شرع شریف رفتار نمود و از شخص ثقه نقل کرد در نداسته کاری
نکرده و فرضاً اگر گفته ثقه خلاف واقع باشد و بر نقل آن ثقه مفسده یا مفاسدی
مترتب شود چون بدستور العمل شرع مطهر بوده تبعات ان بهیچ وجه دامن گیر ان کس
نخواهد شد و از این عمل خود هرگز پشیمان نخواهد گردید و در نزد خداوند جل و علا و خلق معذور
خواهد بود نظیر حاکم شرع مطاع که از روی شهادت دو مؤمن عادل بر دزدی کسی دست
او را قطع نماید و بعد از قطع معلوم شود که آن حد در غیر محل بوده و دزد مثلاً دیگری بوده
بران حاکم حرجی نیست و از کار خود ندامت ندارد چون بغیر از اینکه در این مقام بدستور داده

عمل کرده و البته تدارک ان ضرری از جای دیگر خواهند کرد بلی پشیمانی و وبال در مقام
گذشته برای انست که آن دروغ بالاخره باو منتهی میشود که عمداً گفته یا در مقدمات نقل تقصیری
نموده و از اینجاست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود چنانچه در کافی است اِذا حَدَّثتُم
بِحَدیثٍ فَاَسنِدُوهُ اِلَی الَّذی حَدَّثَکُم فَاِن کانَ حَقّاً فَلَکُم وَ اِن کانَ
کِذباً فَعَلَیهِ هرگاه خواستید حدیثی نقل کنید برای کسی پس نام انرا که برای شما این
حدیثرا نقل نموده و مستند شما است در نقل ذکر کنید اگر کسی برای شما حدیثی نقل کرد و خواستید
انرا برای دیگر نقل کنید نام آنرا ببرید مثلاً بگوئید فلان گفت حضرت صادق علیه السلام
چنین فرمود پس اگر راست شد ثواب روایت آن حدیث و عمل بآن برای همه شما خواهد بود
و اگر دروغ است ضررش بر همان ناقلی است که این دروغ را برای شما گفته و بملاحظه آنچه
گذشته و قانون مقرر مراد از ان ناقل باید شخص ثقه باشد پس دروغ بودن کلام
او یا دیگری که برای او نقل کرده بنحویکه اشاره شد یا بنحو دیگر که بیاید انشاء الله تعالی
و برای اینمقام بلکه مقامات گذشته چند تنبیه است که ناچاریم از اشاره کردن بآن
تنبیه اول چون بدانستی که تکلیف ناقل در نقل امور دین و دنیای خود و دیگران نقل
از ثقه است بان معنی که ذکر شد چه از زبانش یا از کتاب مؤلفاتش که در زمن اعصار
نقل روضه خوان و امثال او غالباً منحصر است در آن و دانستی اینکه در نقل کردن از

محذوری شخص ثقه محذوری نیست و اگر خبر و نقل او خلاف واقع شد بر این ناقل حرج
و ملامتی نیست پس باید دانست که شخص ثقه بسیار شود خبری را نقل کند و لیکن ثقات
دیگر خلاف آنرا نقل کنند و گاه شود که آنچه نقل کرده منافی است با بعضی از قواعد و
اصول مذهب و نقل ثقه یعنی مؤمن عادل چنین خبری را منافات با وثاقت و عدالت
او ندارد زیرا که از برای اختلاف احادیث و اخبار و قصص و حکایات اسباب بسیاری
بوده است در قدیم زمان که علمای اعلام آنرا ضبط کردند و ائمه طاهرین علیهم السلام برای
معالجه آن اختلافات و تکلیف فعلی مکلف مکرر دستور العمل داده اند و در آنها نیز اختلاف
پیدا شده و علمای عظام رضی الله تعالی عنهم رنجها کشیده تا هر طایفه بحسب مشرب و
مذاقیکه در مبانی فقه داشتند طریقی معین در شرعیه پیش گرفتند ذکر این مناسب اینجا
نیست آنچه مناسب غرض است تنبیه و صدق خوانندگان است که هر مستمعی که بر خبری یا حکایتی در
کتاب عالمی دید اگرچه در نقل آن از انجا برای صحه صدق نیست حکمی بخطا نکند و تعنت
شود بلکه تجسس نماید که علمای دیگر مبادا خلاف آنرا ذکر کرده باشند که خلاف واقع
بودن خبر اول ظاهر و مبین شود و بجوید که باید ظاهر الکلام ساده دل نبود مثل چنین علام
او لا مستند نقل خود را بگوید و بجوید جزم خود مشخص نمیشود که مثلاً امام چنین فرموده و لکن
کرده و ثانیا مخالفت آنرا با سایرین اشاره کند که مبادا الکوش کسی گرفتار شود و در شبهه افتد

اگر صاحب آن کتاب به از بزرگان علما باشد و ما برای توضیح این مطلب دو مثال ذکر
کنیم مثال اول عالم جلیل بی نظیر و نبیل شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد در سیاق
ذکر معجزات قاهرات و آیات باهرات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفته و مِن
آیاتِ اللهِ الخارِقَةِ لِلعادَةِ فی امیرِ المؤمنینَ علیهِ السَّلامُ انّه لم
یُعهَد لِاحَدٍ مِن مُبارَزَةِ الاقرانِ و مُنازَلَةِ الابطالِ مِثلُ ما عُرِفَ
لَهُ علیهِ السَّلامُ مِن کَثرَةِ ذلِکَ علی مَرِّ الزَّمانِ ثُمَّ اِنَّهُ لَم یوجَد فی
مُمارِسِی الحُروبِ الّا مَن عَرَتهُ بِشَرٍّ و نیلَ مِنهُ بِجِراحٍ او شَینٍ الّا
امیرَ المؤمنینَ علیهِ السَّلامُ فَاِنَّهُ لَم یَنَلهُ مَعَ طولِ زَمانِ حَربِهِ جِراحٌ
مِن عَدُوٍّ و لا شَینٌ و لا وَصَلَ اِلَیهِ اَحَدٌ مِنهُم بِسوءٍ حَتّی کانَ مِن
اَمرِهِ مَعَ ابنِ مُلجِمٍ عَلَی اغتِیالِهِ ایّاهُ ما کانَ و هذِهِ اُعجوبَةٌ اَفرَدَهُ اللهُ
بِالآیَةِ فیها و خَصَّهُ بِالعِلمِ الباهِرِ فی مَعناها و دَلَّ بِذلِکَ عَلی
مَکانِهِ مِنهُ و تَخصیصِهِ بِکَرامَتِهِ الَّتی بانَ بِفَضلِها مِن کافَّةِ الانامِ
حاصل ترجمه آنکه مدت زمان محاربه و مجادله آنحضرت در میدان معرکه با دشمنان از ایام
محاربه از همه شجاعان و هژبران روزگار بیشتر بود و پیدا نشود از دلیران که پیوسته ایام
مشغول کارزار بوده و کسی مگر آنکه صدمه از عدوی خود خورده و جراحتی باو رسیده یا عیب

ونقصی در عضلهاش پیدا شده که بان بدشکل کسی نما شده جز امیر المؤمنین علیه السلام
که باین طول ایام مقاتله از عدد جراحتی و عیب ونقصی در بدن مبارکش نرسید واز دشمن
بدی ومکروهی ندید جز ضربتی که از ابن ملجم بمکر وحیله بآنحضرت رسید واین آیه باهره ایست که
خدای تعالی آنجناب را بآن امر عجیب در میان تمام دلیران روزگار ممتاز فرموده مؤید
استن بخبریکه شیخ شاذان بن جبرئیل در کتاب فضایل نقل کرده در قصه ولادت آنجناب
که حوا ومریم علیهما السلام و دو زن دیگر حاضر شدند وآنجناب را معطر نمودند در جامه
پیچیدند پس جناب ابوطالب خواست در انحال ختنه کند بعادت عرب که طفل را در کودکی
ختنه کنند پس یکی از آن زنان گفت این مولود متولد شده پاک و پاکیزه کرده شده حرارت
آهن نخواهد چشید مگر بر دست مردیکه خدایتعالی ورسولش وملائکه وآسمانها وزمینها وکوهها
ودریاها اورا دشمن دارند وبهشت وجهنم مشتاق اوست پرسید کیست گفت ابن ملجم مرادی الخ
با این حال کلام آن شیخ معظم ومضمون این خبر را نتوان باور کرده بظاهرش واگذاشت
چه آن منافات دارد با اخبار بسیار که بعضی از آنرا خود آن شیخ معظم روایت کرده وباختصار
بجمله از آنها اشاره میشود میشود اول آنکه آن شیخ جلیل مذکور در کتاب خصائص روایت کرده
که چون آنحضرت از جنگ احد برگشت هشتاد جراحت در بدن مبارکش بود وفتیلهها را چون
در زخمی داخل میکردند از زخم دیگر بیرون میآمد بنحویکه آن دو زن که جراح بودند ومعالجه

میکردند چنانچه خواهد آمد عرض کردند این قسم فتیلهها از زخمی بزخمی میرود بر جان او
بیم تیسیم و آنجناب درد را کتمان میکرد ومانند گوشت جویده شده بود و بر روی پوستی
جا بشر اگذاشته بودند چون چشم حضرت رسول صلی الله علیه وآله بر او افتاد گریست
الخ دوم خبر شیخ معظم مذکور ایضاً در آنجا روایت کرده که بعد از وفات آنجناب شمردند
اثر جراحاتیکه در بدن مبارکش بود از فرق تا قدم پس عدد آن بهزار رسید سیم
ایضاً آن عالم کامل در آن کتاب وشیخ صدوق در کتاب خصال حدیثی طولانی از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام واز محمد بن الحنفیه روایت کردند که یکی از علمای یهود شرفیاب
خدمت آنحضرت شد بعد از جنگ نهروان و آنجناب ذکر کردند برای او هفت موضع که
خدایتعالی آنجناب را امتحان نمود در حیوة پیغمبر صلی الله علیه وآله وهفت موضع دیگر
بعد از وفات آنحضرت ودر همه مواضع صبر نمود در چهارم از هفت اول اجمالی از غزوه
احد را بیان فرمود ودر آخر آن فرمودند مجروح شدم در پیش روی رسول خدا صلی الله
علیه وآله بهفتاد وچند جراحت که از آنها است این واین ورداء را از خود انداختند ودست
مبارک را بر اثر یکیک از آن جراحات کشیدند الخ چهارم ایضاً در این دو کتاب بهمان
خبر شریف طولانی مذکور است که در موضع پنجم از قسم اول اجمالی از غزوه خندق و
چگونگی مبارزت خود را با عمرو بن عبدود بیان نمود پس فرمود من این ضربترا زد

واشاره کرد بفرق مبارکش الخ و چنانچه شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان روایت کرده
که در روز احد علی علیه السلام را آوردند خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالتی که
در بدن شریفش بود زیاده از شصت جراحات که از طعن نیزه و ضربت شمشیر و پیکان تیر
رسیده بود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک بآن جراحات میمالید
و آنها ملتئم میشد باذن خدای تعالی تا آنکه چنان شد که گویا جراحتی نبود و ششم شیخ
جلیل مقدم علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود بسند معتبر روایت کرده در ضمن ذکر قصه
جنگ احد که اصحاب آنحضرت همه فرار کردند و امیر المؤمنین علیه السلام پیوسته با
مشرکین مقاتله مینمود تا آنکه در روی مبارک و سر و سینه و شکم و دو دست و دو پای
آنجناب نود جراحت رسید پس الجماعت رسیدند و از او کناره کردند و شنیدند منادی
از آسمان که می گفت لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و هفتم عالم نبیل قطب
راوندی در کتاب خرایج روایت کرده که در جنگ احد چهل جراحت ببدن امیر المؤمنین علیه
السلام رسید پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آبی در دهان مبارک کرده بر آن جراحات
ریخت پس گویا هیچ جراحتی در آن حال نبود و هشتم رشید الدین محمد بن شهر آشوب
در کتاب مناقب روایت کرده که در روز احد شانزده ضربت بعلی علیه السلام رسیده
در آنحال که در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرکین را از آنحضرت دفع میکرد

و در هر ضربت بر زمین افتاد پس جبرئیل آنجناب را بلند میکرد و نهم نیز در آنجا از آنجناب
روایت کرده که فرمود در روز احد شانزده ضربت بمن رسید که در چهار از آن بر زمین
افتادم پس مردی خوش روئی نیکو موئی خوشبوئی نزد من آمد و بازوی مرا گرفت و
بر پا داشت و گفت حمله کن بر ایشان که تو در اطاعت خداوند و رسول اوئی و هر دو
از تو راضیند پس نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدم و آنچه دیده بودم گفتم فرمود خداوند
چشمان ترا روشن کند آن مرد جبرئیل بود و دهم امین الاسلام شیخ طبرسی در مجمع
البیان بسند معتبر روایت کرده از حذیفه که در روز خندق عمرو بن عبدود از اسب فرود
آمد و شمشیر از نیام کشید که گویا شعله بود از آتش پس خشمناک رو کرد بجانب علی علیه
السلام پس آن حضرت رو باو آورد با سپر که بر سر کشیده بود پس عمرو ضربتی بر آنحضرت
زد که سپر را دو نیم کرد و شمشیر از آن گذشت و بر فرق مبارکش رسید و از آن مجروح کرد
و یازدهم علی بن ابراهیم در تفسیر خود قریب بهمین را روایت کرده و بعد از آن ذکر نموده
که بعد از کشته شدن عمرو علی علیه السلام سرش را برداشت روانه شد بسوی پیغمبر صلی الله علیه
و آله و خون از سر مبارکش میریخت از ضربت عمرو و از شمشیر آنحضرت خون میچکید و دوازدهم
ایضاً ابن شهر آشوب در کتاب مناقب روایت کرده که سر مبارک امیر المؤمنین علیه السلام
در جنگ خندق از ضربت عمرو بن عبدود مجروح شد پس آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله

پس آن زخم را بست و ورم دید پس ملتئم شد فرمود کجایم من در انوقت که خضاب شود این از زین یعنی محاسن یا رخسارش از خون سر تیزهما ابو علی پسر شیخ طوسی رحمه الله در امالی خود روایت کرده از حضرت رضا عم از آبای کرامش از حضرت سجاد که فرمود در ضمن حدیثی در کیفیت شهادت جد بزرکوارش و اما ابن ملجم پس واقع شد ضربت او در حالی که آنحضرت در سجده بود بر سر مبارکش بر همان ضربتی که در آنجا بود از زخمهای چهارهم ابن شهر آشوب در مناقب نقل کرده از کتاب ابان بن عثمان و او روایت نمود که در جنگ احد زیاده از شصت جراحت بدان امیر المؤمنین علیه السلام رسید پس پیغمبر صلی الله علیه و آله امر کرد ام سلیم و ام عطیه را که آن جراحتها را مداوا نمایند پس هر دو عرض کردند که ما براو رسیده ایم یعنی این زخمها جانبش را خواهد هلاک نمود پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسلمین داخل شدند بر انجناب در حالیکه یک قرحه داشت یعنی جمیع آن زخمها بیکدیگر که گویا یک زخم محسوب میشد پس آنحضرت دست مبارک بر آنها میمالید و میفرمود مردیکه چنین بلاها به بیند در راه خدا او پس میان خود و خداوند یکی در جهان ابتلا رسانده و عذر را تمام کرده پس آن جراحتها بهم ملتئم شد مؤلف گوید که این اختلاف در عدد جراحات آنحضرت در روز جنگ احد قابل تنبیه است بنحویکه مخالفتی در اخبار نباشد و باید در محل خود ذکر شود و ابن ابی الحدید روایت نموده و مشهور است که در ریم الاباحه

محل گفتگو بود و حاصل آن چون مانند اصل آن فعلا در نظر نیست آنکه در یکی از غزوات و ظاهرا جنگ صفین باشد پیکانی در پای مبارکش فرو رفت که در بیرون آوردنش رنج بسیار بر وجود مبارکش میرسید پس در حال نماز که نفس مقدسه اش اصلا بدن التفاتی نداشت آن را بیرون آوردند و جبهه با وزنکردن ظاهر کلام شیخ اجل در ارشاد و آن خبر این مقدار از اخبار صریحه که اعیان علمای فن نقل کرده کافی است پس ناچار بایست آن را تاویل کرد باینکه مراد جراحاتی باشد که منافی با قوت قلب و شجاعت باشد مثل جراحاتیکه در طرف پشت باشد که علامت فرار کردن صاحب جراحت از صف هیجا و میدان معرکه یا جراحاتیکه بآن عیبی و نقصی در بدن پیدا شود و غالبا برای صاحب آن اسمی مخصوص باشد مثل اعلم آنکه لب بالایش شکافته شود و اثرم آنکه دندانش شکسته شود و اقصم آنکه دندان پیش رویش شکسته و اشتر آنکه پلک زیرین چشمش منقلب شود و اخرم آنکه دیوار بینیش بریده شده باشد و اعور آنکه یک چشمش کور شده و اعمی هر دو چشم کور و امثال آن بسیار است و شاید برای امثال محامل دیگر بنظر برسد و اما خبر کتاب فضایل پس پوشیده نماند که مؤلف آن اگرچه از اجله علما است و لکن ظاهرا این کتاب را در اوائل سن نوشته لهذا مبنی بر اتقان و احکام نیست و در آن اخبار غریبه منفرده بسیار یافت میشود لهذا اساتید فن حدیث اعتنائی بآن ندارند علاوه

براین دو متن این خبر عیب بزرگی است که بالمرّه خبر را از اعتبار انداخته و آن اینست که تمام نسخه
ولادت آنحضرت و آمدن آن خواتین معظمه بجهة اعانت فاطمه بنت اسد و جمله از کرامات
جناب ابو طالب با آنها همه را در خانه ابو طالب نقل کرده و این مخالف است با اخبار بیشمار و نص
علمای اخیار و مضامین خطب و اشعار در تمام اعصار که ولادت با سعادت آنحضرت در داخل
کعبه معظمه بود و این از خصایص آن جناب است که احدی از انبیا و اوصیا در آن شرکت
ندارند و بعید نیست که از ضروریات مذهب امامیه باشد که پیوسته بآن افتخار میکنند پس اصل که
خراب شد برای فرع محلی نخواهد ماند چه رسد بمعارضه با این همه اخبار معتمده مثال دویم سید جلیل
علی بن طاوس در اواخر کتاب لهوف فرموده وَلَمَّا رَجَعَ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ وَعِيَالُهُ مِنَ الشَّامِ وَبَلَغُوا الْعِرَاقَ قَالُوا لِلدَّلِيلِ مُرَّ بِنَا
عَلَى طَرِيقِ كَرْبَلَا فَوَصَلُوا إِلَى مَوْضِعِ الْمَصْرَعِ فَوَجَدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ
اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَجَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَرِجَالاً مِنْ آلِ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ وَرَدُوا لِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ
فَوَافَوْا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ وَتَلَاقَوْا بِالْبُكَاءِ وَالْحُزْنِ وَاللَّطْمِ وَأَقَامُوا
الْمَآتِمَ الْمُقْرِحَةَ لِلْأَكْبَادِ وَاجْتَمَعَ إِلَيْهِمْ نِسَاءُ ذَلِكَ السَّوَادِ فَأَقَامُوا
عَلَى ذَلِكَ أَيَّاماً و مختصر همین عبارت را جعفر بن نما در کتاب مثیر الاحزان که بیست و چهار

سال بعد از وفات سید تالیف کرده ذکر نموده و حاصل ترجمه آنکه آل الله علیهم السلام
چون در مراجعت از شام بعراق رسیدند بدلیل راه فرمودند ما را از راه کربلا ببر چون بآن
تربت مطهر رسیدند جابر بن عبد الله را با جماعتی از مردان بنی هاشم که بزیارت آنحضرت
آمده بودند ملاقات کردند و در یکوقت بانجا رسیدند پس مشغول نوحه و زاری و بنای
تعزیه داری گذاشتند و زنان قبایل عرب که در آن اطراف بودند جمع شدند و چند روز
در آنجا باین شغل عزاداری مشغول بودند پس میگوئیم سید معظم مذکور جلیل القدر عظیم الشان
صاحب کرامات باهره و مناقب فاخره است در نزد کافه علمای اعلام و مؤلفات و
تصانیفش مقبول و مطبوع اساتید و ارباب فن و لکن مخفی نیست بر متدبر منصف که
مؤلفات بزرگان دین چه در مطالبی که محتاج بفکر صائب و نظر ثاقب است و چه در
اموریکه متوقف بر طول باع و تتبع و اطلاع است در امتداد عمرشان همه بر یک و تیره
و نسق نباشد کتابیکه در اوائل تحصیل و سن شباب نویسند در اتقان و ضبط و جامعیت
غالبا مشابهتی با آنچه در ایام تکمیل و اواخر عمر تالیف نمایند ندارد اگرچه در ذهن چنان
میآید که هر کتابی بمهر عالمی نسبت دهند در زمان جلالت و بزرگی که بتدریج شهور و سنین
بانجا رسیده تالیف نموده و حال آنکه چنان نیست چنانچه پوشیده نیست بناظر در مؤلفات
او ایل سن تالیف نموده و شاهد براین دعوی دو چیز است اوّل آنکه طریقه ایشان در تمام

مؤلفات که موجود و علما از آنها نقل کنند بر ذکر مأخذ نقل و سند روایت است
بقدریکه میسور بوده بر آن وقوف شد بخلاف سیره ایشان در این کتاب و کتاب مصباح
الزائر که در این دو ذکری از مأخذ و سند نیست و وجهی جز عدم اتقان تام در آن ایام
و قلت اطلاع ندارد و از لهوف مختصرتر هم تألیفی ندارد مثل مجتنی و در انجا ابداً نقلی بی
ذکر مأخذ و مستند نکرده پس اگر در نقل از آنکتاب ایرادی شود منافات با بزرگی مقام
و طول باع و کثرت اطلاعشان در احادیث و آثار ندارد زیرا که آن درجات بعد از آن
بتدریج پیدا شده دوم آنکه سید معظم مذکور در کتاب اجازات چون در مقام ذکر
مؤلفات خود برآمدند تصریح نمودند که من کتاب مصباح الزائر را در اوایل تکلیف نوشتم
و در اول لهوف فرموده که چون من مصباح الزائر را نوشتم و زائر از حمل آن مستغنی است
از برداشتن مزار کبیری یا صغیری خواستم چون زائر بجهة زیارت عاشورا مشرف میشود
با خود مقتلی برد این مختصر را که مناسب تنگی وقت زوار است در مقتل نوشتم که با آن کتاب
منضم شود و این کلام صریح است در آنکه لهوف بمنزله تتمه مصباح الزائر و در اوائل
تکلیف تألیف شده و این خود کافی است برای وضوح نبودن آن در اتقان و استحکام
مثل سایر مؤلفات جلیله ایشان چون این مقدمه مکشوف شد میگوییم سید در اهل بیت
در اربعین بکربلا ... معتبر بجهت آنکه سید در لهوف ذکر نموده نیست با امور بسیار و جمله از آن خارج

و تعبیر بحکی از علمای اخبار و ما حضر از آنها اشاره میشود اول آنکه سید معظم مذکور بعد
از ترقی خود ملتفت بعضی از خرابیهای این نقل از آن راوی مجهول شده لهذا در کتاب اقبال
در اعمال روز بیستم صفر بعد از اشاره بآنچه در لهوف سابقاً نوشته بود فرموده که این بعید
است زیرا که عبید الله بن زیاد لعنه الله نوشت بیزید واقعه کربلا را و اذن خواست
در حمل اهل بیت بسوی شام و ایشان را حمل نکرد تا جواب رسید و این محتاج بنحو بیست روز یا زیاده
و وجه دیگر آنکه چون اهل بیت را بشام فرستادند مرویست که یکماه ایشان را در مکانی جای
دادند که از سرما و گرما ایشان را نگاه نمیداشت و صورت حال مقتضی است که وصول ایشان
بمدینه یا کربلا متأخر باشد از اربعین این خلاصه کلام ایشان است در اقبال و العجب که
در لهوف استیذان پسر مرجانه را از یزید و حمل اهل بیت را بعد از آمدن جواب ذکر کرده
و با این حال آن قصه را از آن راوی نقل فرموده این دو هرگز با هم جمع نشود دوم
آنکه احدی از اجلای اهل حدیث و معتمدین اهل سیر و تواریخ در سیاق ذکر مقتل اشاره
باین قصه نکرده با آنکه ذکر آن از جهاتی شایسته و محل اعتنا بود بلکه از سیاق کلام ایشان
این معلوم میشود شیخ مفید در ارشاد گفته ثُمَّ أَمَرَ بِالنِّسْوَةِ أَنْ يُنْزَلْنَ فِي دارٍ
عَلَى حِدَةٍ مَعَهُنَّ أَخُوهُنَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَأُفْرِدَ لَهُمْ
دارٌ تَتَّصِلُ بِدارِ يَزِيدَ فَأَقَامُوا أَيَّامًا ثُمَّ نَدَبَ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ

وَقَالَ لَهُ تَجَهَّزْ لِتَخْرُجَ بِهٰؤُلَاءِ النِّسَاءِ إِلَى الْمَدِينَةِ إِلَى أَنْ قَالَ وَ
أَنْفَذَ مَعَهُمْ فِي جُمْلَةِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رَسُولًا تَقَدَّمَ إِلَيْهِ أَنْ يَسِيرَ بِهِمْ
فِي اللَّيْلِ وَيَكُونُوا أَمَامَهُ حَيْثُ لَا يَفُوتُونَ طَرْفَهُ فَإِذَا نَزَلُوا تَنَحَّى
عَنْهُمْ وَتَفَرَّقَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ حَوْلَهُمْ كَهَيْئَةِ الْحَرَسِ لَهُمْ وَيَنْزِلُ مِنْهُمْ
بِحَيْثُ إِنْ أَرَادَ إِنْسَانٌ مِنْ جَمَاعَتِهِمْ وُضُوءًا أَوْ قَضَاءَ حَاجَةٍ لَمْ يَحْتَشِمْ
فَسَارَ مَعَهُمْ فِي جُمْلَةِ النُّعْمَانِ وَلَمْ يَزَلْ يُنَازِلُهُمْ فِي الطَّرِيقِ وَيَرْفُقُ بِهِمْ كَمَا
وَصَّاهُ يَزِيدُ وَيَرْعَاهُمْ حَتَّى دَخَلُوا الْمَدِينَةَ حاصل ترجمه مقدار شاهد مقام
آنکه یزید بنعمان بن بشیر واو از ده نفر اصحابیست که با معاویه بودند گفت تهیه
سفر ببین و اینها را بمدینه برسان و او را وصیت کرد که در شب سیر کند و در عقب اهل بیت
باشد بنحویکه از نظر او بیرون نروند و در منازل از ایشان دور شوند که اگر کسی از مخدرات
حاجتی دارد شرم نکند و در اطراف ایشان متفرق شوند بمنزله نگاهبانان و نعمان
بوصیت یزید عمل نمود و اهل بیت عصمت را بآرامی و مدارا بردند تا داخل مدینه شدند و نشود
که ایشان در سیر خود بکربلا روند و جابر را ملاقات کنند و چند روز عزاداری کنند و شیخ
مفید آنرا در محل معتمدی ندیده یا شما دیده و در این مقام اشاره بآن نکند و قریب
بهمین عبارت ابن اثیر در کامل التواریخ ذکر کرده و طبری نیز در تاریخ خود که از تواریخ

معتبره است مختصری در آن مقام گفته و در هیچکدام ذکری از سفر عراق نیست بلکه
شیخ مفید در مسار الشیعه در وقایع ماه صفر فرموده وَفِي الْيَوْمِ الْعِشْرِينَ مِنْهُ
كَانَ رُجُوعُ حَرَمِ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مِنَ الشَّامِ إِلَى مَدِينَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي
وَرَدَ فِيهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ الْأَنْصَارِيُّ صَاحِبُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى كَرْبَلَاءَ لِزِيَارَةِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ زَارَهُ وَيُسْتَحَبُّ زِيَارَتُهُ در روز بیستم از ماه صفر رجوع حرم حضرت
ابی عبد الله الحسین علیه السلام بود از شام بسوی مدینه طیبه و از آن روز روزی است که وارد
شد جابر بن عبد الله از مدینه بکربلا بجهة زیارت قبر حضرت ابی عبد الله علیه السلام و او
اول کسی است که آنجا را زیارت کرده و قریب بهمین عبارت از شیخ طوسی در مصباح
متهجد و علامه حلی در منهاج الصلاح و کفعمی در دو موضع از مصباح خود ذکر کرده و ظاهر
عبارات است که روز اربعین از شام بیرون آمدند نه آنکه وارد مدینه شدند چنانچه بعضی توهم
کردند چه از دمشق تا مدینه کمتر از یکماه سیر قافله متعارف نشود خصوص این قافله حسب دستور
العمل یزید بنعمان که با آن رفتار نمود و بعد ما بین این دو بلد زیاده از دویست فرسخ
است و اگر مراد آن بود تعبیر بعبارت میشد و ورود حرم و جابر که اختلافی در ورود و داو در

اربعین نیست بورود در اینجا برجوع بتغییر تعبیر نمود و در هر حال این کلمات
صریحست در بنا بودن ایشان بکربلا و الا ذکر آن در وقایع ماه صفر از جهاتی
اولی بود چه حاصل آنکه تفصیل ورود جابر در کربلای معلی در دو کتاب معتبر
موجود است و ابدا ذکری از ورود اهل بیت طهارت و ملاقات ایشان با جابر
در انجا نیست اول شیخ جلیل القدر عماد الدین ابو القاسم طبری آملی که از تلامذه
ابو علی پسر شیخ طوسی است در کتاب بشارة المصطفی ره که از کتب نفیسه موجود است
مسندا روایت کرده از اعمش که از بزرگان محدثین است و او از عطیة بن سعد بن
جناده عوفی کوفی جدلی که او نیز از روات امامیه است و اهل سنت در رجال خود
تصریح کردند که او راستگو بوده و در سنه ۱۱۱ وفات کرد روایت کرده که گفت با جابر
بیرون رفتیم بجهة زیارت حسین بن علی صلوات الله علیهما آنگاه شرح داد کیفیت
ورود خود و جابر را بکربلا و اجمال آن آنکه جابر غسل کرد و خود را شبیه محرمان
نمود و به سعد خوشبو کرد و چون نابینا بود عطیه دستش را بقبر مطهر رساند پس
بیهوش شد آب بر او پاشید بحال آمد پس بسوز دل سخنانی جگرسوز با آنحضرت عرض
کرد و آنگاه بر شهدا اسلام کرد و در آخر کلامش گفت که ما نیز شریک بودیم در آن
امری که داخل شدید یعنی مجادله و مقاتله و نصرت ذریه خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله

وشهادت عطیه گفت ما رنجی نکشیدیم و شمشیری نزدیم و سرهای این گروه از
بدن جدا و زنهاشان بیوه و فرزندانشان یتیم شدند چگونه در اجر ایشان شریک
باشیم جابر در جواب حدیث نبوی را که خود شنیده بود ذکر نمود که هر کس دوست دارد
عمل قومی را با ایشان در ثواب آن عمل شریک باشد و گفت نیت من و اصحابم
برهمان نیت حسین علیه السلام و اصحاب او است آنگاه فرمود مرا ببرید بطرف
خانهای کوفه چون قدری از مسافت راه طی شد فرمود ای عطیه آیا ترا وصیتی بکنم
و گمان ندارم بعد از این سفر دیگر ترا ملاقات کنم پس امر او را بدوستی دوستان آل
محمد علیهم السلام و دشمنی با دشمنان ایشان و از این خبر شریف معتبر معلوم میشود که جابر
چند ساعتی بیش در آنجا درنگ نکرده و کسی را ملاقات ننمود و بحسب عادت نشود که
اهل بیت وارد شوند و با جابر ملاقات کنند و عطیه در نقل حکایت این سفر زیارت
با جابر ابدا اشاره بآن نکند دوم سید جلیل مذکور طاب ثراه در کتاب مصباح الزائر
در اعمال روز اربعین روایت کرده از عطا و ظاهرا همان عطیه مذکور در خبر سابق است
گفت من با جابر بودم روز بیستم صفر چون بغاضریه رسیدیم آنگاه قصه غسل و سعد
و بیهوشی او ذکر نمود پس از افاقه زیارتی از او نقل کرد که بآن بر آنحضرت سلام کرد
و معروفست آن زیارت بزیارت آل الله و نیز زیارت مختصری برای علی بن الحسین ع

ونیز مختصری برای شهدا، آنگاه رفت بر سر قبر ابا الفضل و زیارت کرد. نماز بجا
آورد و رفت و ابداً اشاره در این خبر از آن قصه نیست و گمان ندارم صاحب عقل سلیمی
باور کند که حضرت سجاد علیه السلام بآنجا بیاید و در ظاهر اول زیارت آنجناب باشد
و اشاره بآن نشود و زیارتی و سخنی از آنحضرت نقل نکند. از جابر نقل زیارت کند که تا
کنون شیعیان در آن روز بآن عمل کنند مخفی نماند که ابو مخنف لوط بن یحیی از بزرگان
محدثین و معتمد ارباب سیر و تواریخ است و مقتل او در نهایت اعتبار چنانچه از نقل
اعاظم علمای قدیم از آن و از سایر مؤلفاتش معلوم میشود ولکن افسوس که اصل
مقتل بی عیب او در دست نیست و این مقتل موجود که باو نسبت میدهند مشتمل است بر
بعضی مطالب منکره مخالف اصول مذهب و البته آن را اعادی و جهال بجهة پاره از
اغراض فاسده در آنکتاب داخل کرده‌اند و از این جهة از حد اعتبار و اعتماد افتاده بر
منفردات آن هیچ وثوقی نیست. لهذا ما قصه ورود اهل بیت را بکربلا در اربعین ما
بنسبت ندادیم و حال آنکه قریب بعبارت لهوف را او نیز دارد و عالم جلیل شیخ خلف
آل عصفور در بعضی رسائل خود که اجوبه مسئله است زحمت بسیاری در تطبیق اعظم
منکرات آنکتاب بر اصول مذهب کشیده و لکن بر متأمل در آن پوشیده نیست که بجز
تکلف حاصلی ندارد و بهر حال در این اعصار برای آن مقتل نسخ مختلفه بزیاده و نقصان

دیده شده و آن نسخ در این مطلب متفقند که اهل بیت علیهم السلام از زمان حرکت از کوفه از راه
تکریت و موصل و نصیبین و حلب و شام بردند و آن راه دار السلطنت و محال
آباد و بلدهای بسیار و شهرهای معموره عبور میکند و از کوفه تا شام از آن راه قریب
چهل منزل است و قضایای عدیده و بعضی کرامات در ایام سیر از آن راه در آنجا وجود
ونشود تمام آن از کشیش و صناعین باشد سیما که در بعضی از آنها داعی بر وضع نیست
و علاوه بر آن شواهد بسیار بر صدق اصل این مطلب که سیر از آن راه بوده یافت میشود
از سایر کتب معتبره مثل قصه دیر راهب قنسرین و بروز کرامت باهره از سر مبارک در آنجا
چنانچه ابن شهر آشوب در مناقب خود نقل کرده و قنسرین در نزدیکی حلب است که در سنه
سیصد و پنجاه و یک بجهة غارت روم خراب شد و قصه یحیی یهودی حرانی و شنیدن
او تلاوت قرآن را از سر منور در وقت عبور از آنجا و اسلام و شهادت او چنانچه فاضل
متبحر جلیل سید جلال الدین عطاء الله بن السید غیاث الدین فضل الله بن سید عبد الرحمن
محدث معروف در کتاب روضة الاحباب نقل کرده و گفته قبر یحیی در آنجا است و معروفست
به یحیی شهید و دعا در سر قبر او مستجاب میشود و حران شهری بود در شرقی فرات در بلاد جزیره
و آن بلاد وسط بین فرات و دجله و نیز قریه ایست از توابع حلب و احتمال هر یک میرود
و او نیز اکثر آن منازل را اسم برده و قضایا نقل کرده با اختلافی در آن با آنچه ابو مخنف گفته

وتصریح عالم جلیل بصیر عماد الدین حسن بن علی طبرسی صاحب مؤلفات رائقه مثل اسرار
الامامه وغیرها در کتاب کامل السقیفه که معروفست بکامل بهائی برآنکه دران سیر بآمد
وموصل ونصیبین وبعلبک ومیافارقین وشیزر عبور نمودند وآمد کنار دجله است
مثل موصل چهارم وره منزلی شام است وپنجم نزدیک بدیار بکر استکه از بلاد جزیره است
وششم بترتیب بحماة بین حلب وشام است وبعضی قصص وحکایات برای آن منازل نقل
کرده ومحل گذاشتن سر مبارک در معرة که در ده فرسخی حلب است واز قرای اوست چنانچه
بعضی از علمای اعلام نقل کرده‌اند وذکر این منزل وچگونگی رفتار اهل آن با لشکر ابن زیاد
دران مقاتل موجود است ونیز فاضل المعی ملا حسین کاشفی قضایای متعدده در حین عبور
از بسیاری از آن منازل در کتاب روضة الشهداء نقل کرده وغیر این مواضع که حالی در نظر
نیست وغرض تمسک واستشهاد بهر یک از آنها نیست هرچند بعضی از آن در نهایت اعتبار
است بلکه از مجموع آن منصف اطمینان تام پیدا خواهد کرد که سیر از آن خط بوده علاوه معارضی
وخلافی از اخبار وکلمات اصحاب تاکنون بنظر نرسیده وچون عاقل تأمل کند سیر از کربلا
بکوفه واز آنجا بشام با ملاحظه اقل ایام توقف در آن دو بلد واز شام تا کربلا در مدت چهل
روز از ممتنعات خواهد شمرد واگر از آنچه گفتیم اغماض نمائیم وفرض نمائیم که سیر از بریه وغیر
ذرات بوده آنهم بعد از تأمل صادق نظیر اول است چه از کوفه تا شام بخط مستقیم بکشید وبقصد

وپنج فرسخ است روز دوازدهم ورود بکوفه سیزدهم انعقاد ان مجلس میشود و تمام
ایام رفتن قاصد بشام ومراجعت بکوفه کمتر از بیست روز چنانچه در اقبال کفعمی نبوده
واین استیذان ابن زیاد از یزید وحمل اسیران را بشام بعد از آمدن جواب رسید در لهوف
نیز ذکر کرده وابن اثیر در کامل نقل کرده که چون آل حسین علیه السلام بکوفه رسیدند ابن
زیاد ایشان را حبس نموده وقاصدی نزد یزید فرستاد واخبار کرد بحال ایشان روزی
سنگی در آن محبس افتاد که مکتوبی بآن بسته بود ودران نوشته بود قاصدی بجهة امر شما نزد
یزید رفته روز فلان بآنجا میرسد وروز فلان بر میگردد پس اگر آواز تکبیر شنیدید یقین
کنید که شما را خواهند کشت واگر نه شما را امان داده‌اند چون دو روز یا سه روز با آمدن قاصد
مانده بود باز سنگی که بآن نوشته بسته بود بآنجا افتاد ودر آن نوشته بود وصایای خود را
بکنید که زمان رسیدن قاصد نزدیک شده چون قاصد رسید معلوم شد یزید امر کرده که
ایشان را نزد او فرستند واما آنچه بعضی از افاضل علما در حواشی مزار بحار احتمال داده
که استیذان وجواب بتوسط کبوتر بوده که ملوک سابق از جهة قاصدی وبردن خطها از
بلدی ببلدی تربیت میکردند فاسد است زیرا که در عصر بنی امیه واوایل بنی عباس این کار
متداول نبود بلکه شهاب الدین احمد بن یحیی بن فضل الله العمری تصریح کرده در کتاب
التعریف که اصل این قسم کبوتر که آنرا حمام هدی وحمام رسائلی میگویند در موصل بوده

و ملوک فاطمیین بسیار با و اعتنا داشتند و از کتاب تمام الحکام محی الدین ابن
عبد الظاهر نقل کرده که اول ملوک که آنرا از موصل نقل کرد نور الدین محمود بن زنگی
بود در سنه ٥٥٥ و بالجمله اقوال گذشت که یکماه در حبس شام بودند و بعد از بیرون آمدن
هفت روز مشغول عزاداری بودند چنانچه در کامل بهائی و محمد بن جریر طبری در تاریخ
خود گفته که یزید ده روز ایشانرا در خانه خود نگاه داشت و بعد از آن ایشانرا روانه کرد
و در مراجعت با نهایت اجلال و اکرام و تأنی و وقار در شب سیر میکردند چنانچه از کلام
شیخ مفید که گذشت و دیگران معلوم میشود و اگر در هر شب هشت فرسخ بر همان خط
مستقیم سیر کرده باشند مدت سیر قریب به بیست و دو روز خواهد بود و حال آنکه از آن
خط بجهت قلت آب و سایر مایحتاج سیر میسر نباشد خصوص برای آن قافله زنان و کودکان
و ضعیفان ششم آنکه بار سیدن حضرت سجاد علیه السلام در آن روز بکربلا و جماعتی
از مردان بنی هاشم و مشرف شدن ایشان بزیارت حضرت ابی عبد الله علیه السلام
با جابر در یکروز بلکه در یکوقت مناسب نبود و جابر را اول زائر آنحضرت گویند و ابن شهرآ
مناقب و هم نزد شیخ مفید در مسار الشیعه چنانچه گذشت گفته وَهُوَ اَوَّلُ مَنْ زارَهُ
و شیخ ابراهیم کفعمی در حاشیه فصل چهل و یکم جنه خود گفته فَاِنَّما سُمِّیَتْ بِزِیارَةِ
الاَرْبَعِینَ لاَنَّ وَقْتَها یَوْمُ العِشْرِینَ مِنْ صَفَرٍ وَذٰلِکَ لاَرْبَعِینَ یَوْماً مِنْ

مَقْتَلِ الحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلام وَهُوَ الیَوْمُ الَّذِی وَرَدَ فِیهِ جابِرُ بْنُ عَبْدِ
اللهِ الاَنْصارِی صاحِبُ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مِنَ المَدِینَةِ اِلی
کَرْبَلا لِزِیارَةِ الحُسَیْنِ ع وَهُوَ اَوَّلُ مَنْ زارَهُ مِنَ النّاسِ زیارت مذکوره
متن کتاب در زیارت اربعین میگویند زیرا که وقتش در روز بیستم صفر است که چهل روز از
شهادت حضرت ابی عبد الله علیه السلام گذشته و آن روزیست که وارد شد در آن روز
جابر انصاری از مدینه بکربلا بجهت زیارت آنحضرت و او اول کسی است که آنجناب را زیارت
کرده از مردمان و چه خوش گفته شاعر زائر اول جناب جابر است جان فدای آنکه
اول زائر است هفتم آنکه بر هر ناظری در کتب مقاتل مخفی نیست که بعد از ندامت
ظاهری خبیث پلید یزید و عذر خواستن و مخیر نمودن آل الله را بین ماندن در شام
و برگشتن بوطن اصلی مدینه طیبه و اختیار کردن ایشان مراجعت را در اینکه بعزم
مدینه از شام بیرون رفتند و از عراق و کربلا ذکری در آنجا نبود و بنا بر فتن آنصوب
نبود و راه شام بعراق از خود شام از راه حجاز جدا میشود و قدر مشترکی ندارند چنانچه
از متتبعین شده و از اختلاف طول این سه بلد با یکدیگر معلوم میشود پس هر که خواهد
از شام بعراق رود از آنجا عازم و بخط عراق خواهد سیر کرد و اگر اهل بیت از آنجا
با این عزم بیرون آمدند چنانچه ظاهر عبارت لهوف است بی اطلاع آن خبیث بی ایمان

او هرگز برای ایشان میسر نبوده و دستور بوده در آن مجالس ذکری از این محرم نشود
و ظاهر است که در سیر عراق جز زیارت تربت مقدسه مقصدی نداشتند و کسان
بمیرزه دبان آن خنزیر یزید پلید بی‌نظر بستش اکرا طها میکردند و اذن میخواستند راضی
شود و اذن دهد و مصارف سفر را دو چندان کند با آن دنائت طبع و بیحیائی که
دویست دینار بدهد و بگوید این بعوض آنچه از شما رفته بهر حال این استبعادی است
بالمرة و وثوق را از کلام آن راوی مجهول که در لهوف از او نقل کرده و آنچه بعضی از
اهل سیر و تواریخ استطیر کرده چون منضم شود بآن شواهد متقدمه اساس این احتمال
از اصل خراب خواهد شد و با این حال اخبار جزمی روضه خوانان بوقوع این واقعه مجرد
کلام مذکور کاشف از نهایت جهل و بی‌تجربتی است کاش بهمان چند سطر لهوف یا نقل آن
محرف قناعت میکردند و آنرا مانند ریشه درخت در زمین شوره زار قلب ویران ایشان نشانده
آنگاه این همه شاخه و برگ از آن دمیده و بالیده پس از آن این همه میوه‌های گوناگون
اکاذیب از آن میچیدند و از زبان حجت بالغه خداوند حضرت سجاد علیه السلام اینهمه
دروغ در وقت ملاقات خیالی با جابر نقل مینمودند کار بآنجا رسیده که عطیه کوفی
محدث تابعی را غلام مملوک جابر انصاری معنی کردند آنگاه او را آزاد کنند چون مرده
بوده و اهل بیت را برای جابر آورده و لنعم ما قیل چه خوش گفته است سعدی در زلیخا

الا یا ایها الساقی ادر کأسا و ناولها ما اجرأهم علی الرحمن و علی اهل بیت
حرمة الرسول و آله علیهم السلام. تنبیه در و تبصره مخفی نماند که غایت آنچه
از خبر شخص ثقه و نقل او بلکه نقل مؤمن عادل پیدا میشود برای سامع ظن یا اطمینان است
بصدق خبر چون ناقل مذکور عمداً دروغ نمیگوید و احتمال نسیان و خطا در آن امور
محسوسه که از آن خبر میدهد بعید است و اعتنائی بآن نیست اگر واسطه بعد از او نباشد
و اگر واسطه یا وسایط عدیده بعد از او باشد بلکه سلسله زیاد و عهد طولانی و نقل
از کتاب عالم ثقه شود و او از کتاب دیگر و هکذا مثل ناقلین این اعصار تا عصر ائمه
و مؤلفین آن طبقه اند و اصحاب ارباب سیر و تواریخ پس اسباب عدم اطمینان از آن خبر
بجهة کثرت وجوه خطا و نسیان و سقط در نسخ و تحریف و تصحیف کاتب و معلوم نبودن
کتاب فلانی از مؤلفات آنکه باو نسبت میدهند و معلوم شدن عدم وثاقت صاحب کتاب
که ناقل بجهة عدم خبرت و بصیرت باو اطمینان داشته و غیر اینها بسیار شود و لهذا ناقلین
متدینین درست کار زیاده مجبور در دیدن خبری و حکایتی در کتابیکه بعالمی نسبت میدهند و اعتنا
کنند چه بسا شود که آن کتابها در اوائل سن نوشته و هنوز بمقام تمیز دادن صحیح از سقیم
نرسیده و نقل از غیر ثقه نموده چنانچه در تنبیه گذشته بآن اشاره شد و از آنجمله اخبار موهونه و
اصل و ماخذ و مخالف روایات ثقات بلکه اخبار کاذبه بعینه در آن یافت میشود مثل کتاب

محرق القلوب تالیف عالم جلیل آقا خوند ملا مهدی نراقی که از اعیان علماء دهر و از مهدیین حسنه عصر خود بود علاوه بر انکه بزرگان دین اعتراف بعلو مقام علم و فضل او کرده اند مولفات رشیقه او در فقه و غیره مثل لوامع و مشکلات العلوم و غیر آن خود شاهدیست صادق و وافی در اثبات این مرام با این حال یافت میشود در این کتاب مطالب منکره که ناظر بصیر متعجب میشود از نوشتن چنان عالمی چنین مطالب را مثلا باخبار جزمی بدون انکه نسبت دهد بعالمی یا کتابی نوشته در قضایای روز عاشورا که چون بعضی از یاران بجنگ رفته شهید شدند ناگاه از میان بیابان سوار مکمل و مسلح پیدا شد مرکبی کوه پیکر سوار بود خود عادی فولاد بر سر نهاده و سپر مدور بر کتف در آورده و تیغ یمانی جوهر دار چون برق لامع حمایل کرده و نیزه هیجده ذرعی در دست گرفته و سایر اسباب حرب برابر خود آراسته کالبرق اللامع والبدر الساطع بمیان میدان رسید و بعد از طرید و جولان روی بسپاه مخالف کرده و گفت هر که مرا نشناسد بشناسد منم هاشم بن عتبة بن ابی وقاص پسر عم عمر سعد پس روی بامام حسین علیه السلام کرده و گفت السلام علیک یا اباعبدالله اگر پسر عمم عمر سعد بجنگ شما آمده من آمده ام جان خود را نثار شما کنم تا آخر قصه مبارزت و کشته شدن او که تمام آن دروغ است جز آنکه هاشم از شجاعان معروف بود و از اینجهة او را مرقال میگفتند و از خاصه یاران رکاب ظفر

انتساب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود و علم بزرگ دارد و می حمل آلت در رایت عظمای عساکر منصوره در جنگ صفین در دست او بود و در همان روز که از جنود عمار یاسر و جماعتی بدرجه شهادت رسیدند و از لشکر معاویه ذوالکلاع معروف و عبیدالله پسر عمر بقتل رسیدند هاشم نیز شهید شد باتفاق علماء رجال و مؤلفین غزوه صفین و در کتاب صفین نصر بن مزاحم بروایات عدیده کیفیت شهادت و شجاعت و ثبات ایمان و جلادت او را ذکر کرده حتی بعض مراثی که برای او گفتند و شبهه در کذب آنچه در محرق و قبل از او در روضه کاشفی است نیست و از این عجیبتر آنکه نوشته چون پسر سعد هزار سوار برای مقاتله با هاشم فرستاد حضرت نیز برادر خود فضل را با نفر از انصار برای اعانت هاشم فرستاد الی آخر قصه مجعوله که بایستی از ثبت آن گریه کرد سبحان الله اینهمه رنج و تعب علماء انساب و مؤلفین حالات ائمه علیهم السلام کشیدند و فرزندان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را از ذکور و اناث ضبط نمودند و اگر نادری فرزندی دیگر از آنجناب نام برده بآن اشاره کردند فضل نامی تاکنون در آن شماره دیده نشده و از این رقم در آن کتاب مکرر است بلکه در ترجمه عبارت عربی کتابی کلامی دارد که کاشف است از تالیف آن در اوایل سن قبل از دخول در مقامات علمیه مثل آنکه گفته عباس را غلامی بود شوذب نام تا آنکه میگوید غلام گفت یا مولای الخ

و من خبر مبیت و جاء عابس بن شبیب الشاکری و معه شوذب مولی
شاکر ۞ شاکر قبیله ایست در یمن از طایفه همدان که از اولاد شاکر بن ربیعة بن
مالک و عابس از آن قبیله بود و برای مولی معانی عدیده در لغت عرب است در هر
جائی بمناسبت انجا یکی از انها اراده میشود ولکن چون آن از الطایفه و قبیله نسبت داده شود
مثل آنکه بگویند مولی بنی اسد مولی ازد مولی ثقیف مثلا مراد یکی از دو معنی است
اول حلیف یعنی هم قسم باینکه شخصی از طایفه بجهة تقویت و حفظ خود از دشمنان نزد
قبیله با قوت و شوکتی میرود و با آنها هم قسم میشود بنحویکه در جاهلیت و اسلام
در میان قبایل عرب مرسوم بود پس آن قبیله در وقت شدت و سختی و هجوم اعادی
او را یاری میکنند دوم نزیل یعنی آنکه از قبیله خود بجهة بعضی اغراض مثل وسعت معاش
یا فرار از ملامت مثلا هجرت میکند و در قبیله دیگر منزل میکند و بر قرار و کردار در رسوم
زندگی آنها عمل میکند و در بیشتر قواعد مرسومه موالیان هر قبیله این دو معنی در حکم
آن قبیله هست و شوذب مولی شاکر یعنی حلیف یا نزیل طایفه عابس بود و لهذا در آن
سفر مبارک با او مصاحب بود نه آنکه غلام و تابع او بود چه بمعنی غلام هرگز نسبت بطایفه
نمیدهند و شاید مقام او از عابس بالاتر بود چه در حق او گفته اند و کان متقدماً فی
الشیعة و برای مثال همین یک مورد بس است و گاه شود که مؤلف کتاب محبة

اظهار طول باع و کثرت تبحر و اطلاع و داشتن کتاب حجیم و احصاء و جامعیت آن
هر کس هر چه در هر کتابی نوشته ضبط کند مهما امکن تتبع و در آنجا ثبت نماید و از جهات
عظیمه مترتبه بر آن غفلت نماید و اهون آن مفاسد سخریه و استهزاء بیگانگان از دین
و ایمان است بر متناقضات و اکاذیب ضخم جمع شده در آن و متمسکین آن اشیاء
بگیرانی جمله از اخبار موجوده در آن کتاب بخرابی و بیمبانی سایر اخبار امامیه چنانچه گاهی
خود این جماعت بیگانه بعضی کرامات از بقاع مطهره ائمه طاهرین علیهم السلام
جعل کنند و نشر دهند و بعد از مدتی معلوم شود دروغ و بی اصل بوده و غرضشان از
این افترا و نشر و ظهور خلاف ماندن بعوام کالانعام است که سایر کرامات صحیحه
که این طایفه برای ائمه خود نقل کنند همه از این قسم است پس چنین مطالب واهیه و
اخبار بی اصل و پایه را در کتاب درج کردن و بدست خود دشمن را بر خود چیره و مسلط
کردن خلاف عقل و دیانت است و از این رقم کتاب است جمله از مؤلفات آقایان
برغانی قزوینی رحمهم الله ولکن در بعضی از آنها کار را بر ناظر بصیر سهل کرده در زیر
آنها ماخذ روایات و حکایات را ذکر میکنند لهذا معتبر و غیر معتبر آن معلوم
و صحیح از سقیم جدا می شود و آنچه بی ماخذ است یا از ذکر آن از کثرت بیمبانی شرم کنند آن
رقم را بلفظ بروایتی و در روایتی و بعضی گفته اند امثال اینها بیان میکنند پس سبب

اعزار ناظرین شده ولکن بهتر آن بود که اصلا متعرض نشوند چه هر ناظری بهره
از تمیز ندارد لهذا علمای درست کار از آن روایات اعراض کردند با داشتن با دیدن
آن ماخذ و اشتغال بتألیف در تمام عمر و گاه شود مؤلف کتاب از کثرت اخلاص
و شوق نشر فضایل و گریستن بر مصائب سادات انام علیهم السلام با داشتن قوه
تمیز صحیح از سقیم التفاتی بانها نداشته و فرقی بین آنها نگذاشته چه غرض او عظیم دان
و بزرگ شمردن آن مصائب و سوزانیدن قلوب است پس هرچه سبب آن باشد قبول
بعضی از ظرفا این طایفه خوش آمد بلکه کار را بانجا رسانند که اخبار واهیه و حکایات
کاذبه را بذکر اعتبارات ضعیفه و نکات سخیفه و استحسانات بارده باعتقاد خود
محکم کرده در عداد احادیث معتبره درج نماید بخاطر دارم در ایام مجاورت کربلای
معلی و استفاده از علامه عصر خود شیخ عبد الحسین طهرانی طاب ثراه که در تبحر و
فضل و اتقان عدیل نداشت سید عرب روضه خوانی از حله آمده و پدرش از معاریف
این طایفه بود و اجزاء کهنه از میراث پدر داشت خدمت شیخ استاد آورد و غرضش
استعلام اعتبار و عدم اعتبار آن بود و آن اجزاء را اول و آخر نبود و در حاشیه آن
نوشته بود که این از مؤلفات فلان و یکی از علمای جبل عامل از تلامذه محقق صاحب معالم
اسم برده بود و چون در تراجم حالش مذکور بود مراجعه نمود اصلا در مؤلفاتش اسمی

از مقتل نبرده بودند و چون در خود اجزاء مطالعه کردند معلوم شد که از کثرت اشتمال
آن بر اکاذیب واضحه و اخبار واهیه احتمال نمیرود که از مؤلفات عالمی باشد پس آن
سید حامل اجزاء را منع فرمود از نشر آن و نقل از آن ولکن بعد از چند روزی بمصاحبت یکی
از فضلای معروف ساکنین عتبات عالیات مطلع شد و اجزاء از آن سید گرفت و چون
مشغول تألیف کتاب اسرار الشهاده بود روایات آن اجزاء را متفرقاً در آن کتاب درج
کرد و بر عدد اخبار واهیه مجعوله بیشمار آن افزود و برای مخالفین ابواب طعن و سخریه
و استهزاء باز نمود و همتش او را بانجا کشاند که عدد لشکر کوفیان را به ششصد هزار سوار
و دو کرور پیاده رساند و برای جماعت روضه خوانان میدانی وسیع مهیا نمود که هر چند
کمیت نظر را در آن بتازند بآخر نرسانند و لیکن اقربای بزرگان بندند چنانکه ذکر کرده که
فاضل دربندی چنین فرموده فاضل مذکور از علمای مبرزین و افاضل معروفین و در خدمات
بخامس آل عبا علیهم آلاف التحیة و الثناء بی نظیر بود ولکن این کتاب در نزد علماء فن و نقاد
احادیث و سیر بموقع و بی اعتبار و اعتماد بر آن کاشف از خرابی کار ناقل و قلت بصیرت
او است در امور با آنکه خود در آن کتاب تصریح بضعف روایات آن اجزاء و ظهور علامات
کذب و وضع در آن کرده ولکن برای نقل آنها در آن کتاب عذری خواسته که در خرابی با
روایات اجزاء شکسته و از مطالب عجیبه آنکه برای خودم مرحوم مذکور مشافهةً نقل کرد که

من در ایام سابقه شنیدم که فلان عالم گفت یا روایتی نقل کرد که روز عاشورا هفتاد
ساعت بود و من در آنوقت از اغرب شمردم و متعجب شدم از نقل آن ولکن حال که
تامل در وقایع روز عاشورا کردم خاطر جمع یا یقین کردم که آن نقل راست و آن همه
وقایع نشود مگر در آن مقدار زمان این حاصل شده موده ایشانست بجهة طول زمان عین
الفاظ ایشان بخاطر نمانده و در انکتاب نیز از ان تقویت کرده و از این فقره پی بسلیقه
ایشان باید برد و آگاه شود که بنای مؤلف کتاب بر اتقان و نقل از کتب معتمده است
لکن بجهة عدم مهارت و خبرت بر حال علما و ارباب سیر و مورخین و نداشتن قوه تمیز
ثقات ایشان از غیر ثقات بسا شود بر کتابی از سیر و تواریخ اعتماد کند و بدان نقل غالب
منقولات خود را بر آن گذارد ولکن در نزد اهل خبره چندان اعتباری ندارد و مطالب
واهیه بسیار در ان نشان دهند لهذا در کتاب این مؤلف منکرات عدیده یافت میشود
با آن بنا و دعوی بلکه با افتخار و طعن بر دیگران و از این قسم بعضی مقاتل یافت میشود
چون ذکر آن خالی از مفسده نبود اشاره نکردیم و نتیجه تمام این کلمات آنکه چنانچه روضه
خوان بنای درست کاری دارد و شایق است که خود را در سلک ملازمان خاص در آرد
و در خود قوه تمیز کتاب معتمد هر چند از ثقه خبیر غیر عالم باشد از کتاب غیر معتمد هر چند از عالم
متقی باشد نمی بیند و باینمقام نرسیده از اساتید اهل فن جویا شود و از گفته ایشان تجاوز

نکند و الا که باغوای شیطان رسم تازه گوئی را گذاشته و از هر کتابی هر چند جنگ
مملو از خرافات باشد نقل کند و آنرا هم بصورت جزم بیان کند البته خود را مهیا سازد
برای تمام مفاسد مذکوره در مقامات گذشته شخصی در شهر کرمانشاه خدمت عالم کامل
جامع فرید آقا محمد علی صاحب مقامع و غیره قدس الله روحه رسید و عرض کرد در
خواب میبینم بدندان خود گوشت بدن مبارک حضرت سید الشهداء علیه السلام را میکنم
آقا او را نمی شناخت سر بزیر انداخت و متفکر شد پس باو فرمود شاید روضه خوانی میکنی
عرض کرد بلی فرمود یا ترک کن یا از کتب معتبره نقل کن منتبهه بیست و یکم مشهور است نزد علما
یهود چنین اعتقاد دارند و دعوی کنند که در ان چهل شب و روز که جناب موسی علیه السلام
در بالای کوه طور سینا با خداوند تبارک و تعالی مکالمه داشت الواح توریه بر او نازل شد
و در ان ششصد و سیزده حکم پیش مکتوب بود و نیز قانون و مطالب عدیده لسانا
بر او القا شده و در سینه انجناب ثبت شده و آنها بمنزله معانی و شرح آن قانون مکتوب
بود و چون از مناجات فارغ و از کوه طور مراجعت نمود هرون را در خیمه طلبید اولا
آن قانون مکتوب یعنی توریه را باو تعلیم نمود و انگاه قانون زبانی و روایات لسانیه را
باو آموخت و هرون پس از آموختن آن دو قانون برخاست در طرف راست جناب موسی ع
نشست آنگاه دو پسر هرون الیعازر و ایتامار داخل شدند و آنها نیز مثل پدر خود هر دو

قانون را آموختند آنگاه یکی در طرف چپ جناب موسی ع نشست و دیگری در طرف
راست جناب هرون نشست آنگاه هفتاد شیخ که ایشان را مشایخ سبعین میگویند آمدند
و هردو قانون را یاد گرفتند و در خیمه نشستند آنگاه کسانیکه شایق تعلم بودند آمده و یاد
گرفتند باین طریق که هرون برخاست و هردو قانون را برایشان خواند پس هردو
پسرش برخاستند و دوباره آنها خواندند پس مشایخ سبعین یکمرتبه از آن خواندند
و آن اشخاص چهار مرتبه آن دو قانون را شنیدند و حفظ کردند و رفتند و میگویند
جناب موسی علیه السلام بدست خود سپرد و نسخه از آن قانون مکتوبی نوشته بهر فرقه
نسخه داد و اما آن روایات را باید شفاها پس بیوشع تفویض نمود و یوشع را چون وفات
رسید بمشایخ سپرد و مشایخ به پیغمبران تا آنکه رسید بجناب ارمیا و او به باروخ داد و باروخ
به عزرا سپرد و عزرا بشمعون صادق و شمعون به انتیگونس داد و به یوسی بن
یحنان داد و به یوسی بن یوعسر داد و به نتهان اربلی و یوشع بن برخیا داد و یهوده بن
یحیا و شمعون بن شطا داد و به شمایا و ابی طلیون و این دو به هلل داد و به پسرش شمعون
داد و به پسرش کملیل که در عصر جناب عیسی ع بود داد و به پسرش شمعون داد و به پسرش
کملئیل داد و به پسرش شمعون داد و به پسرش یهودا حق دوش یعنی مقدس پس از طول
اینمدت که آن روایات و قانون از سینه بسینه سیر میکرد این یهودا آنها را در مدت

چهل سال با شصت نفر زیاد در کتابی جمع کرد و نام آنرا مسنا گذاشت و این
کتاب را یهود بنهایت تعظیم کنند و معتقدند که تمام آن از جانب خداوند و حی ب[illegible] التسلیم
است و در میان ایشان رواج تام دارد و درس و تدریس میکنند گویند قانون مکتوب
یعنی توریة بمنزله آبست و مسنا بمنزله شراب ممزوج به ابازیر مناسب آن آنگاه تشبیه
کنند اول را بنمک و دوم را به فلفل و ابازیر گوارا و علمای بزرگ یهود دو تفسیر برای
مسنا نوشته‌اند یکی در قرن سیم در اورشلیم یعنی بیت المقدس و دیگری در اول قرن
ششم در بابل و این دو تفسیر را گمرا اورشلیم و گمرا بابل گویند و گمرا بمعنی کمال است یعنی
کمال توریة است مجموع این دو تفسیر را گمرالان گویند و چون با مسنا جمع شوند از هر دو [illegible]
گویند و بجهت تمیز گاهی گویند طالمود اورشلیم و طالمود بابل و بجهت اتفاق اول درست [illegible]
دوم رغبت یهود به ثانی بیشتر و اعتقاد ایشان زیادتر است این خلاصه معتقد ایشان دین
در همین مقام و حاصل آنکه آن کلمات بسیاری از جانب خداوند تبارک و تعالی در شب طور
بر قلب جناب موسی علیه السلام نازل شد و تا قریب دو هزار سال محل این کلمات صدور
انبیاء و اوصیاء علیهم السلام بود و از سینه بسینه نقل میکرد و چون [illegible] بسر ال آخر [illegible]
یهودا حق دوش رسید آنها را از سینه خود بیرون آورد و در کتابی که نام آن مسنا است
جای داد و صدق تمام این اعتقاد و دعوی و کذب آن با صدق بعضی و کذب بعضی معلوم

نیست و از اهل بیت عصمت علیهم السلام در اینباب چیزی بنظر نرسیده و بلی صدوق در
کتاب خصال روایت کرده از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند
عزوجل را گفت یکصد و بیست و چهار هزار کلمه در سه شبانه روز با موسی علیه السلام و در
آن مدت طعامی و شرابی نخورد و چون برگشت بسوی بنی اسرائیل از شنیدن سخنان
آدمیین مشمئز شد بجهة حلاوت کلام حقتعالی که در مسامعش جای گرفته بود و این خبر
فی الجمله تصدیقی از اصل دعوای ایشان میکند بهر حال برادران مؤمنین مخفی نماند که
بملاحظه اخبار متواتره در میان مسلمین که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آنچه در
امتهای سابقه گذشته نظیر آن در این امت واقع خواهد شد و در اخبار اهل بیت علیهم
السلام ببعضی از آن وقایع و نظیر آن اشاره شده و علمای اعلام نیز بفکر [illegible]
بعضی وقایع و قصص این امت را تطبیق کرده اند بر وقایع امم سالفه خصوص بنی اسرائیل
بایستی برای این قصه مذکوره نظیری در این امت باشد تا قریب بعصر ما نبود و واحدی
ندیدم بآن اشاره نماید ولکن جماعت روضه خوانان چشم ها را روشن و روی ها را
سفید و صدق اخبار نبویه را در مورد مذکور واضح و هویدا نمودند و با قوال خود نظیر
این واقعه را در این امت بمقام حس و عیان در آوردند توضیح این اجمال آنکه
[illegible] در اینباب بزبان عربی که بهترین اسباب صحت سند و قوت متن خبر نوشته شده

بسیاری از این جهات که بعضی از آنها در نهایت فصاحت و بلاغت است در السنه
روضه خوانان دائر و آنها را با تمام قوت قلب بالای منابر خوانند و برای جمله از آن
راوی مخصوصی معین کنند و نام برند و مجالس را تر از آن اخبار و حکایات رونقی تازه
دهند و دلها را بسوزانند و چشمان را بگریانند و نالها را بلند نمایند ولکن در سنین
متطاوله گذشته بقدر رقتها و بنا اعتماد بذل میو همت در صدد پیدا کردن ماخذ
آن اخبار و کتابیکه از آن این طایفه روایات را بر داشته برآمده خود و جماعتی از اهل
اطلاع و خبرت و ارباب دانش و بصیرت تاکنون اثری از آن پیدا نشده و در کتب
اساتید فن حدیث و خبر و ارباب کتب تحصیر و صدد تتبعات عصرهای گذشته نشانی
از آنها نیست حتی در کتب جماعتی که نهایت مسامحه را در نقل اخبار ضعیفه در این مقام
داشته و مکرر سؤال از ماخذ شده گاهی حواله کردند بکتاب بعضی از علما مثل سید جزایری
و امثال او که از صنف مسامحین در این مقام اند عمری صرف کرده و رنج بسیار
کشیده آنکتاب بدست آمد معلوم شد حواله بی محل بود و گاهی حواله بکتابی کردند که
اصلا ذکری از آن در اهل فن نیست تا [illegible] بمقتل عالمی جلیل که احدی در مؤلفاتش
اسمی از مقتل نبرده و گاهی حواله ببلادی مثل بحرین و قطیف که راه تفحص با آن
مسدود است و با این قسمها و مانند آن از اعذار طفره زنند و این سرها از اجانب

محو نمایند و چون جمعی از این جماعت در عداد معتبرین محسوب و بنای ایشان از هرگز
از گفتن دروغ بر غیر است عمدا با چار ناچار بجهت حسن کار ایشان بر صحت بمقتضای
اخوت مسلمانی آن رشته مسنا را که در نهایت انبل بود و هست بانیجا پا دیدیم و نگوییم
این روایات دست بدست و سینه بسینه در سلسله این جماعت باین طبقات رسید و در عصر
قریب بعصر ما و در این زمان اندک اندک بنای جمع آنها شد در کتاب گاهی بقول بعضی
در مجموعه الله مرحوم و گاهی در جنگ سادات مغفور و گاهی در مقتل فاضل کذائی
گاه برای آنها هم تازه کذشته میشود و گاه از ان مجموعه با اختلاف ترتیب در مجموعه
دیگر بجهت نقل ماخذ خبر قوت میگیرد و چون جستجو در منشای این است میشود ولکن
منشای همه کتاب معین معهود است که بملاحظه آن در تغییر اند یا در نقصان
مضمون و محرمش است و اما روایات منشای این امت دارای قوه قویه نباتیه است
که چون از مجموعه بمجموعه دیگر نقل کند فورا نمو کند و بابرکت شود و شاخها و برگهای
تازه با طراوت و نضارت برای آن پیدا گردد و چون در سیر منزل منابر برسد و موسم
نقل آنها رسد قوه حیوانیه در او ظاهر گردد و بال و پر پیدا کند و چون طیر خیال در هر مجلس
بجهات مختلفه پرواز کند و ما بجهت مثال پاره از آنها اشاره کنیم باینکه مختصری از او
ذکر کنیم که معلوم شود که ام خبر است چه نقل تام با وضع رساله مناسبت ندارد ما

نقل

نقل کنند از حبیب بن عمرو که رفت خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از رسیدن
ضربت بفرق مبارکش و اشراف و رؤسای قبایل و شرطة الخمیس در محضر انورش بودند
میگوید وَمَا مِنهُم اَحَدٌ اِلّا وَدَمعُ عَینِهِ یَتَرَقرَقُ عَلی سَوادِ
حُزنًا عَلی اَمیرِ المُؤمِنینَ عَلَیهِ السَّلامُ و بفرزندان انجناب نظر کردم که سرها بزیر
انداخته وَمَا تَنَفَّسَ مِنهُم مُتَنَفِّسٌ اِلّا وَظَنَنتُ اَنَّ شَظایا قَلبِهِ
تَخرُجُ مِن اَنفاسِهِ میگوید اطبا را جمع کردند و اثیر بن عمرو ریه گوسفند را باد
کرده داخل آن جراحت کرد و بیرون آورده دید بمغز سر آلوده است حاضرین
پرسیدند فَخَرَسَ وَتَلَجلَجَ لِسانُهُ مردم فهمیدند و مأیوس شدند پس سرها بزیر
انداختند آهسته میگریستند از ترس آنکه مبادا بشنوند جز اصبغ بن نباته که طاقت نیاورد
و نتوانست خودداری کند دون آن شَرِقَ بِعَبرَتِهِ حضرت چشم باز کرد و
بعد از کلماتی حبیب میگوید گفتم یا اَبا الحَسَنِ لا یَهولَنَّكَ ما تَری فَاِنَّ
جُرحَكَ غَیرُ ضائِرٍ فَاِنَّ البَرَدَ لا یُزیلُ الجَبَلَ الاَصَمَّ وَنَفحَ الهَجیرِ
لا یُجَفِّفُ البَحرَ الخِضَمَّ وَالصِّلُّ یَقوی اِذا ارتَعَشَ وَاللَّیثُ یَضری
اِذا خُدِشَ پس به حضرت جوابی داد و ام کلثوم شنید و گریست حضرت او را خواست
داخل شد خدمت پدر بزرگوارش و ظاهر این نقل چنین است که در حضور جماعت

آمد

آمده عرض کرد انشد تمسر الطالبین و قمر الهاشمیین دست
کیثها المترصد اذ قم اجمهما المعتقد عزنا اذا شاهیا الوجوه
ذلا و جمعنا اذا الموکب الکبیر فلا کنا الغر این خبر مستجمع مقتضی که
که ارشیه نشش نفس محفوظ میشود لکن صد حیف که اصل ندارد و در اصل شریف ثقه
جلیل عاصم بن حمید خبر عمرو آمدن جراح را دارد ابدا از این کلمات در آن خبر یافت
نمیشود و همچنین ابو الفرج در مقاتل الطالبین معاسجه اشیر بن عمرو را ذکر کرده بدون
این شرح و حواشی و قسم خبر طولانی در کیفیت بیرون آمدن حضرت سید الشهدا علیه
السلام از مدینه طیبه که در میان این جماعت دائره و فاضل دربندی از ادر اسرار خود
از بعضی شاگردهش روایت کرده که او در مجموعه که آن را نسبت میدهند ببعضی روضه
خوانها دیده که از عبد الله بن سنان کوفی روایت کرده و او از پدرش از جدش که قاصد
اهل کوفه بوده مکتوبی آورد و جواب خواست حضرت سه روز مهلت خواست روز سیم
عازم سفر شدند گفت بروم ببینم جلالت شان پادشاه حجاز را که چگونه سوار میشود
آمد دید حضرت بر کرسی نشسته بنی هاشم دورش را گرفته و مردان ایستاده و بهاین زین
کرده و چهل محمل که همه را به حریر و دیباج پوشانده اند حاضر آنگاه کیفیت سوار
بشرحی عجیب نقل کرده که هر سطر آن مشتمل است بر چند دروغ و این شخص همراه

بود تا عصر روز یازدهم که ابن سعد امر کرد شتران بیجهاز حاضر کردند برای سوار
شدن اسیران و در آنجا نیز شرحی تازه داده آنگاه با بشر آمد سواری در آن
روز با آن جلالت پس گریست تا آخر خبر که انسان متعجب است از کیفیت ساختن
آن و از آن عجیبتر ضبط کردن چنین فاضلی آنرا در کتاب خود و حال آنکه دیده
که در ارشاد مفید مرویست که چون خواست از مدینه طیبه بیرون بیاید این آیه را خواند
فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
و چون وارد مکه معظمه شدند این آیه را تلاوت فرمود وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ
مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ سیره ذی که
در این خبر با اصل زی جبابره و ملوک است با سیره امامت غایت مباینت را دارد
سیم خبر طولانی در مسنای ینجاهمست که خلاصه آن آنکه جناب زینب سلام الله علیها
در شب عاشورا بجهة هم و غم و خوف از اعدا در میان خیمه ها سیر میکرد برای استخبار
حال اقربا و انصار دید حبیب بن مظاهر اصحاب را در خیمه خود جمع کرده و از ایشان عهد
میگیرد که فردا نگذارند احدی از بنی هاشم قبل از ایشان بمیدان بروند پس برگشت که
آن مخدره مسرورا آمد پشت خیمه ابی الفضل دید آنجا نیز بنی هاشم را جمع کرده و
بهمان قسم از ایشان عهد میگیرد که نگذارند احدی از انصار پیش از ایشان بمیدان

رود مخدره سر در خدمت حضرت رسید و تبسم کرد حضرت از تبسم او تعجب کرد و سبب
پرسید آنچه دیده عرض کرد تا آخر خبر که وضعش را در این فن مهارتی بود تمام چهارم
نقل کنند با سوز و گداز که در روز عاشورا بعد از شهادت اهل بیت و اصحاب حضرت
ببالین امام زین العابدین علیهما السلام آمد پس از پدر حال معامله آنجناب را با اعدا
پرسید خبر داد که بجنگ کشید پس جمعی از اصحاب اسم برد و از حال آنها پرسید
در جواب فرمود قتل رسیده به بنی هاشم و از حال جناب علی اکبر و ابی الفضل
سؤال کرد بهمان قسم جواب داد و فرمود بدان در میان خیمها غیر از من و تو
مردی نمانده این خلاصه این قصه است و حواشی بسیار دارد و صریح است در آنکه
آنجناب از اول مقاتله تا وقت مبارزت پدر بزرگوارش ابداً از حال اقربا و انصار
و میدان جنگ خبری نداشت پنجم خبر عجیبی که متضمن است طلب کردن حضرت هنگام
عزم رفتن بمیدان اسبی را و کسی نبود آنرا حاضر کند پس مخدره زینب رفت
و آورد و آنحضرت را سوار کرد بر حسب تعدد منابر مکالمات بسیار بین برادر و خواهر
ذکر میشود و مضامین آن در ضمن اشعار عربی و فارسی نیز در آمده مجالس ایشان رونق
دهند و بشور در آیند و الحق جای گریستن است اما نه بر این مصیبت بی اصل بلکه در گفتن
چنین دروغ و فضیح و افترا بر امام علیه السلام در بالای منابر و نهی نکردن اهل آنکه

متمسکند از نهی کردن بجهة بی اطلاعی یا ملاحظه عدم نقص در بعضی شئونات و ممکن
نبودن ضعیف الحال از غرض کردن بآن گوینده بی انصاف کذاب که ای متجری بر
خداوند جبار نه در مقاتل معتمده موجود است که اول صبح عاشورا پس از آرایش صفوف
حضرت بر شتری سوار شدند و آن خطبه بلیغه را بجهة اتمام حجت خواندند آنگاه فرود
آمدند و اسب خاصه رسول خدا صلی الله علیه و آله را که بجهة سواری خود و اولادش
خریده بودند و آنرا مرتجز می گفتند که در السنه عوام بذو الجناح معروف شده خواستند
و سوار شدند و تا آخر کار سواره بودند گاهی بجهة بعضی حوائج مثل نشستن بر بالین
شهیدی یا حمل نعشی یا نماز کردن یا تغییر لباس یا وداع بعضی فرود میآمدند و باز
سوار میشدند مگر آنکه در جواب بگویند مضایقه ندارند که در آخر وداع اسب فرار کرد
کسی نبود بیاورد این هم جواب دارد که بروایت معتبر با جناب ابی الفضل باهم بمیدان
رفتند و شیخ مفید در ارشاد در شرح مقاتله آنحضرت بعد از قضیه مالک بن النسیر و
شهادت عبدالله بن الحسن علیه السلام و رسیدن زخمهای بسیار در بدن مبارکش روایت
کرده که سه نفر یا چهار نفر از اهلش با آنجناب بودند و دشمنان را از آنحضرت دفع میکردند تا
آنکه ایشان نیز شهید شدند و حدساً باید از غلامان و موالیان باشند ششم نقل کنند
با اظهار حزن و اندوه بعبارات مشجیه که زینب خاتون آمد ببالین حضرت در قتلگاه

وَدَاَنْتَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ وَرَمَتْ بِنَفْسِهَا عَلَيْهِ وَهِيَ تَقُولُ اَنْتَ
اَخِي وَاَنْتَ رَجَاؤُنَا اَنْتَ كَهْفُنَا اَنْتَ حِمَانَا اَهٖ و قدری از اخبار
در اقسام دروغ گذشت هفتم خبریست لطیف و مبکی با مقدماتیکه احتمال دروغ را
از ذهن سامعین محو کند بسند را بابوحمزه ثمالی بیچاره منتهی کنند که روزی آمد در
خانه حضرت امام زین العابدین علیه السلام و در را کوبید کنیزکی آمد چون فهمید
ابوحمزه است حذر احمد کرد که او را رساند که حضرت را تسلّی دهد چون امروز دو پسرش
شهید شدند پس داخل شد و تسلی داد باینکه شهادت در این خانواده عادت
و موروثی است جد و عم و پدر همه شهید شدند در جواب او تصدیق نمودند فرمودند
ولکن اسیری در این خانواده نبود آنگاه شمّه از حالت اسیری عمّهها و خواهران
بیان کردند اگر خبر همین بود داشت برای مجالس مصیبت بسیار با فائده بود
هشتم خبری از آن سوزناکتر که جز استاد فن کسی نتواند آن را باین نحو ترتیب دهد
و سند آن را بهشام بن الحکم مظلوم رسانند خلاصه آن آنکه گفت ایامی که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام در بغداد بود هر روز حسب الامر بایست در محضر عالی
حاضر باشم روزی بعضی از شیعیان او را دعوت بمجلس عزای حضرت جدّ
بزرگوارش کرد عذر خواست که باید در حضرت آن محضر حاضر باشم گفت حضرت

بگیر گفت نمیشود که اسم این مطلب را در حضورش برد که طاقت ندارد گفت بی اذن بیا
گفت روز بعد که مشرف شدم جویا میشود نتوانم رد کنم گفت بالاخره او را برد
بعد از آن مشرف شد حضرت جویا شد بعد از تکرار عرضکرد دیشب بود که مذاری من در آنجا
نبودم یا در چنین مجلس حاضر نمیشوم عرضکرد جناب را در آنجا ندیدم فرمود وقتیکه
از حجره بیرون آمدی در محل کفشها چیزی ندیدی عرضکرد جامه در آنجا افتاده بود
فرمود من بودم که عبا بر سر کشیدم و روی زمین افتادم و چون درست حفظ نکردم
شاید تحریفی در آن کرده باشم خبر مفصل و بسیار گریه آور کاش مایه داشت و احتمال
صدق در آن میرفت بهتر آنکه اکتفا کنیم و این تنبیه را ختم نمائیم بذکر خواب عجیبی که برای

بهمین مقدار ۶

جماعت روضه خوانان موعظه ایست بلیغ و پندیست نافع صورت آن چنانچه در کتاب
دار السلام نقل کرده ایم آنست که سیدی فاضلی از معتبرین روضه خوانان شبی در خواب دید
که گویا قیامت برپا شده و خلق در نهایت وحشت و حیرت و هر کس بحال خود مشغول است
ملائکه ایشان را میرانند بسوی حساب و با هر تنی دو موکل بود و من چون این داهیه را دیدم
در اندیشه عاقبت خود که با این بزرگی امر بکجا خواهد کشید در اینحال دو نفر از آن جماعت
مرا امر نمودند بحضور در محضر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله چون امر کار خطرناک
بود مسامحه کردم قهراً مرا کشاندند یکی در پیش دیگری در عقب و من در وسط هراسان

و در تنهائی سیر میکردیم که دیدم عماری بسیار بزرگی بر دوش جماعتی از طرف راست
راه میروند بالهام الهی دانستم که در آن عماری سیدهٔ زنان عالمیان فاطمه است صلوات الله
علیها و چون بعماری نزدیک شدیم فرصت را غنیمت دانسته از دست موکلان فرار
و خود را بزیر عماری رساندم آنرا قلعهٔ محکم و محل منیعی دیدم که پیش از من جمعی از گناه
کاران باینجا پناه برده بودند و موکلین را دیدم از عماری دور و دور رفته بر نزدیک
شدن بعماری قادر نیستند و بهمان اندازه دوری با ما سیر میکنند و باشاره التماس میکنند
بر گردیم قبول نکردیم آنگاه باشاره ما را تهدید کردند چون تکیه گاه خود را محکم دیدیم
ما نیز ایشانرا تهدید میکردیم و با همین قوت قلب سیر میکردیم که ناگاه رسولی از
جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و بآن معظمه از جانب آنجناب گفت که
جمعی از گناهکاران امت تو پناه آورده اند ایشانرا وا گذار کن که بحساب ایشان
برسیم پس آن مخدره اشاره فرمود که موکلان از هر طرف رسیدند و ما را بموقف
حساب کشاندند در آنجا منبری دیدیم بسیار بلند که پلههای زیادی داشت و سید
انبیا صلی الله علیه و آله بر بالای آن نشسته و امیر المؤمنین علیه السلام بر پلهٔ اول
آن ایستاده و مشغول است برسیدن حساب خلایق و نامها در پیش روی آنحضرت
صف کشیده و چون نوبت حساب بمن رسید مرا مخاطب کرده و بنحو سرزنش و توبیخ

فرمود چرا ذلک فقهتم حسین را نخواندی و در بینات قرائت و موازی سنت اولی که
در جواب متحیر شدم و جز انکار چاره ندیدم پس منکر شدم که نخواندم پس دیدم در دی
بنا زویم رسید گویا میخ آهنی در آن فرو رفته ملتفت شدم باطراف خود مردی را دیدم که
در کفش طوماری بست آنرا بمن داد گشودم دیدم صورت مجلس من است آن میبود در که
هر جا هر قدر چه خوانده بودم در آن ثبت شده بود و از آنجمله همان فقره که از من سؤال
کردند پس حیله دیگر بخاطرم آمد گفتم مجلسی رحمه الله آنرا در جلد دهم بحار ذکر کرده پس یکی
از خدام حاضرین فرمود بروید از مجلسی انکار را بگیرید پس ملتفت شدم دیدم از طرف راست
منبر صفوف بسیار است که اول آن جنب منبر و آخر آن خدای داند که بکجا منتهی میشود در هر صفی
مؤلفاتش در پیش رویش گذاشته شخص اول در صف اول مرحوم مجلسی است چون اهل
حضرت پیغام را باو رساند در میان کتابهایش کتاب را برداشته باو داد گرفتار آوردند
فرمود بمن ده که رفتم و در بحر تحیر فرو رفتم زیرا که غرض از آن حیله دفع افتضاح از آن
جلسه که بود پس پاره اوراق آنرا بیهوده بهم زدم در اشتغال حیله دیگر بخاطرم آمد پس گفتم
شاید در مستدرک حاجی ملا صالح برغانی دیده باشم بجای دیگر فرمود بروید و بگیرید کتاب را باو دهند
در نقست گفت در صف ششم یا هفتم شخص ششم یا هفتم حاجی مذکور بود کتاب را خود برداشته
آورد پس امر فرمود آن فقره را در آن کتاب پیدا کنم دوباره خوف برگشت بمصداق

شدم و راه چاره از هر طرف بسته شد بیهوده مشغول بر گردانیدن اوراق بودم با کمال
هراسان تا آنکه میگوید چون از خواب بیدار شد جماعتی از اهل صنف خود را جمع کرده
آنچه در خواب دیده بود نقل نمود و گفت تا من بس در خود قوه اقامه شروط روضه
خوانی را نمی بینم آن را ترک میکنم و هر که مرا تصدیق میکند سزاوار است او نیز دست
از آن بکشد با آنکه سالیانه مبالغ خطیری از این راه باو میرسد از آن چشم پوشیده و
دست از روضه خوانی کشید شنبه ۲۹ محرم در ذکر چند شبهه از سبب تجری جماعت
بلکه بعضی از ارباب تألیف شده در نقل کردن اخبار و حکایات بی اصل و مأخذ و جعلی
که احتمال صدق در آنها نمیرود و یا آن احتمال بغایت ضعیف است بلکه در بافتن دروغ
و جعل اخبار و حکایات متضمن پاره مصائب وارد شده محض گریانیدن مؤمنین
و رونق دادن مجالس تعزیه و جواب از آن اوهام و عمده آن دو چیز است اول
آنچه از بعضی از دروغ پردازان نقل شده که در اخبار مدح ابکاء و ترغیب در گریانیدن
شیعیان ذکر نشده که بچه قسم بگریانید و چه بخوانید و از این ذکر نکردن معلوم میشود
هرچه سبب گریانیدن و وسیله سوزانیدن دل و بیرون آوردن اشک باشد از
دیدگان ممدوح و مستحسن است هرچند دروغ باشد پس مقتضای این اخبار باید گفت
که مراد از آن اخبار بسیار که در مذمت دروغ گفتن وارد شده هرچند در نهایت اعتبار

است

است دروغ گفتن وارد شده هرچند در مقام تعزیه داری و ذکر مصیبت است نظیر آنچه
بعضی در باب غنا گفتند و بهمین بیان آوازه خوانی و خوانندگی را در مراثی بلکه
در تلاوت قرآن مجید جایز کردند و باین پایه توان بسیاری از معاصی کبیره را مباح
بلکه مستحب کرد و برای فساق جاده وسیعی بسوی آن معاصی باز نمود زیرا که اخبار
فضیلت و مدح ادخال سرور در قلب مؤمن و قضای حوایج و اجابت خواهش او
و سعی و کوشش در انجاح آن اضعاف مضاعف اخبار ابکا است پس هر فاسقی هر زن را
که دید و خواهش نمود بوسه بر رویش زند یا دستی بسینه اش مالد یا کار را بجای نازکی
رساند بر زن رواست بمقتضای اخبار استحباب ادخال سرور یا اخبار استحباب قضای
حاجت و غیر آنها اجابت نماید و خود را تسلیم کند و ان ثوابها را بروح والدینش
برساند و همچنین در لواط و مقدمات آن و امثال اینها از معاصی شهوانی و بر هر ذی
شعوری پوشیده نیست که این رشته سخن خلاف ضرورت دین و مذهب و سبب برچیدن
رفتن از آئین کیش و ملت است و جواب اصل شبهه رفقه در کتاب مکاسب مشروح
شده و اجمال آن که در اینجا توان گفت آنکه مستحب هرچند بسیار بزرگ باشد با حرام
هرچند در نظر بسیار محقر باشد نتواند معارضه کند و طاعت الهی نتوان بوسیله آنکه
سبب غضب و سخط اوست بجای آورد و آن نزد خداوند تبارک و تعالی متقرب شد

بلکه

بلکه بود و محل تمام مستحبات این عملی است که بحسب ذات جایز و مباح باشد پس
بلکه حرام شده دارای مفسده عظیمه شد که بجهة آن مفسده نهی فرموده‌اند از کردن آن
خصوص اگر انکار از مقدمات مستحبی باشد که بتوان آن مستحب را بجای آورد بی کردن
آن حرام محلی برای آن مستحب نمیماند و این مطلب بعید نیست هر کو از کمان بنام اهل
شرع باشد آیا هیچ عامی متدینی احتمال میدهد که اگر رفتن بکربلای معلّی برای زیارت
حضرت ابی عبدالله علیه السلام منحصر شد در سوار شدن اسب مغصوب یا نشستن در
کشتی مغصوب یا عبور کردن در خانه و بستان غیره بی اذن مالک از آن و امثال این از
محرمات آن رفتن جایز بلکه مستحب باشد بجهة اخبار فضیلت زیارت آنحضرت که بمضمون
اخبار ابکاء است حاشا که چنین توهم فاسدی کند و ارتکاب آن کبایر بجهة احتمال
درک آن مستحب جایز داند و حاصل مقصود آنکه ابکاء مومن مثل اعانت او و نیکی و
قضای حاجت اوست که باجماع علما چنانچه استاد اعظم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه
نقل فرموده باید اول جواز و اباحه آن وسیله و سببی که بآن ابکاء و اعانت و قضای
حاجت محقق میشود معلوم کرد تا بشود آنرا داخل در اخبار استحباب آن کار کرد و نشود
که بآن اخبار آن وسیله را اگر حرام باشد مباح کرد مثل اگر ظلم یا دزدی حلال شود
چون بآن اعانت مومن میشود در ادای دینش یا انجام امر تزویجش و کهذا و از قبیح

مفاسد که بر این رسم سخن آن دروغ پرداز که آنرا بافته مترتب میشود آنکه با چار به
هر حرامی که وسیله گریانیدن باشد مانند دروغ گفتن جایز باشد زیرا که فرقی در میان
مابین دروغ گفتن و سایر محرمات نیست و آنچه در آنجا بافته اینجا باید و این شبهه اگر
چه قابل ذکر نبود اما شاید در ذهن بعضی عوام بیچاره دخل شود لازم بود که مفاسد آنرا
بدانند و بدانند که معصیت دروغ گفتن و غنا خواندن در مراثی و تلاوت قرآن و
نظایر آنها از طاعات و قربات بزرگتر و عقاب آن سخت‌تر است و از ظرایف حکایات
مناسب اینمقام آنکه یکی از ثقات اهل علم یزد برای من نقل کرد که وقتی از یزد پیاده
رفتم بمشهد مقدس از راه بیابان که مشقت بسیار دارد در سیر منازل وارد قریه
از دهکده‌های خراسان شدم قریب بغروب بود چون غریب بودم رفتم بمسجد آنجا چون
مغرب شد اهل ده جمع شدند و چراغی خادم روشن کرد و پیش نمازی آمد و نماز مغرب
و عشا را بجماعت کردند آنگاه پیش نماز رفت بالای منبر نشست پس خادم مسجد دامن را
پر از سنگ کرد و برد بالای منبر نزد جناب آخوند گذاشت متحیر ماندم برای چیست آنگاه
مشغول روضه خوانی شد چند کلمه که خواند خادم برخاست و چراغ را خاموش کرد و تعجبم
بیشتر شد در اینحال دیدم بنای سنگ انداختن شد از بالای منبر بر آن جماعت و فریادها
بلند شد یکی میگوید وای سرم دیگری فریاد از بازو و سیمی از سینه و همچنین گریه‌ها و شیونها

بلند شد قدری گذشت سنگ تمام و آخوند مشغول دعا شد و چراغ را روشن کردند
مردم با سر و صورت خونین و دیدهای اشکبار رفتند پس من نزد پیشنماز رفتم و از
حقیقت اینکار شنیع پرسیدم گفت روضه میخوانم و این جماعت بغیر از این قسم عمل
گریه نمیکنند لابد باید باین نحو ایشانرا بگریانم دوم استقرار سیره علما در مسامحات
خود بر نقل اخبار ضعیفه و ضبط روایات غیر صحیحه در ابواب فضایل و قصص و
مصائب و مسامحه ایشان در همین مقامات خصوص مقام اخیر چنانچه مشاهد و محسوس است
آیا نمی بینی شیخ مفید طاب ثراه در کتاب ارشاد در تمام ابواب متعلقه بحالات ائمه علیهم السلام
سوای باب مقتل حضرت ابی عبد الله علیه السلام بطرز سایر کتب اصحاب اخبار را با سند
و راوی اصل نقل میکند و اما در باب مقتل تمام وقایع آنرا در یک رشته کشیده و از
کلبی و مداینی و غیر این دو از اصحاب سیر نقل نموده ابو الحسن مداینی از معروفین علمای
اهل سنت و شیخ بخاری معروفست و کلبی نیز چنین است اگرچه بعضی او را شیعه میدانند
و لکن هر دو در سلک ارباب تاریخ و سیرند و همچنین غیر شیخ مفید و تأیید میکند سیره علما
در همین مقام یکدسته احادیث که آنها را اخبار تسامح میگویند و حاصل مضمون آنها آنکه
فرمودند هر کس بشنود عملی را یا باو برسد که ثوابی برای آن مقرر نموده اند و وعده
داده اند پس آن عمل را بجای آرد بامید رسیدن بآن ثواب آن ثواب را باو خواهند داد

هرچند پیغمبر صلی الله علیه و آله آنرا نفرموده باشد یعنی آنخبر از اصل دروغ باشد و
معلوم است هر کس برای دیگری بآن نحو چیزی نقل کرد و آنرا نسبت داد بآن بزرگواران
یا آنرا از انسانی یا کتابی دید داخل در آن اخبار میشود و میتوان گفت که باو رسیده یا آنرا
شنیده پس اگر آنرا عمل کرد باجر آن خواهد رسید و پوشیده نیست که عمل بخبر در هر جائی مناسبت
آنجا و آن چیز است مثلا عمل کردن بخبر ضعیف متعلق بنماز مخصوصی بجا آوردن آن نماز است
و بروزه مخصوص گرفتن آنست و بصدقه معینه دادن آنست و بافطار دادن مؤمنی
خورانیدن اوست و عمل بخبری که در آن فضیلت پاره از ماکولات است خوردن آنست و همچنین
و عمل باخبار ضعیفه در ابواب فضایل و قصص و مصائب گوش دادن و حفظ کردن و
ضبط نمودن و ثبت کردن و نقل نمودن است پس در این مقام خبر هر قدر ضعیف باشد
بمقتضای آن سیره معلومه علما و این اخبار معتبره تسامح نقلش جایز و بر گوینده
و خواننده و نویسنده حرجی و ایرادی نیست بلکه مثوبات ذخیره شده برای آن اگر
راست بوده و واقع داشت البته خواهد رسید و این کلام که از فرموده بعضی از بزرگان
مستفاد میشود اگر تمام باشد فی الجمله همان در خصوص موارد سیره علما باید تمام دانست
و تصدیق نمود نه بر وجه کلیه در همه جا تا مجال عمل این جماعت روضه خوانان که کلام در ایشانست
مفید و برای ایشان تمسک صحیح باشد چه این کلام باین بیان که ذکر شد مبنی بر مغالطه است

در بیان اقسام حدیث

که چون مکشوف شود دیگر دردی از بار ازکساد و سوق فساد این جماعت دوا نخواهد کرد
و توضیح آن متوقف بر ذکر مقدمه ایست و آن این است که علمای اعلام که از عصر ائمه
علیهم السلام و عصر رواة و محدثین قریب بآن بزرگواران دور افتاده‌اند و اخبار و
احادیث موجوده در کتب بسیار بود و عمده اسباب تمیز دادن حدیث سالم از غیر سالم
و راوی راستگو از راوی دروغگو از میان رفته و دست بآن نمیرسید ناچار شدند بآن
اسبابی که برای این کار باقی مانده بود بقدر قوه و میسور میزانی درست کردند و از روی
آن میزان احادیث و اخبار را بر چند نوع کردند اول صحیح و آن خبریست که تمام
سلسله راویان آن خبر شیعه اثنی عشری عادل باشند دوم حسن و آن خبریست که تمام
آن سلسله اثنی عشری ممدوح باشند یعنی ایشانرا ستایش و مدح کرده باشند و لکن بحد
عدالت نرسیده مثل آنکه فلان آدم خوبی است یا صادق است یا زاهد یا عابد و
امثال این اوصاف یا بعضی از آن سلسله چنین باشد بشرطیکه باقی مانده از صنف اول
باشد سیم موثق و آن خبریست که سلسله راویان او عادل باشند اما در مذهب غیر امامی
باشند مثل سنی و زیدی و کیسانی و واقفی و فطحی و ناووسی یا بعض چنین باشند و لکن تتمه
امامی عادل باشند یا امامی ممدوح بنابر احتمالی چهارم آنکه تمام سلسله راویان یا بعضی
اگرچه یکنفر است فاسق باشد یا آنکه حالش معلوم نباشد یا آنکه در کتب رجال اسم او را

اصلا نبرده باشند یا برای خبر اصلا سلسله سندی ذکر نکرده باشند یا از سلسله
راویان یکی یا بیشتر در اول سند یا وسط آن یا آخر آن افتاده باشد و معلوم نشود
آن شخص کیست تمام این اقسام داخل در ضعیف است باین اصطلاح و تمام اخبار از
این چهار نوع بیرون نرود اگرچه بعضی قسم پنجمی گفته‌اند و سلسله که تمام آن ممدوح
غیر امامی باشد یا بعض آن بآن شرط سابق که آنرا قوی نامیده‌اند بهرحال در میان این
اعلام خلاف شده که دلیل برای اثبات واجب و حرام در فقه از سنت که یکی از
ادله است کدام نوع از این انواع چهارگونه است بعضی اقتصار بر همان نوع صحیح
کرده‌اند بعضی حسن و بعضی موثق و بعضی هر دو را بآن ملحق نموده‌اند و بعضی قسم
چهارم را نیز بر آن افزوده‌اند بشرطیکه علما در مورد آن خبر ضعیف بآن عمل کرده باشند
پس ضعف آن خبر بجهت عمل ایشان قوت گیرد و شکستگی آن بموافقت آنجماعت بسته خواهد
شد اما در غیر واجب و حرام پس مشهور علما شراکت دارند در عمل بصنف ضعیف چندانکه
در آن مورد عاملی و جابری نداشته باشد و بر این وتیره سیر میکنند در ابواب مستحبات
بلکه مکروهات و همچنین در ابواب فضایل و مصائب و قصص و لکن چون در سیره ایشان
بتامل سیر کردیم و در موارد عمل ایشان نظر نمودیم معلوم شد آنچه بایشان نسبت دادند
در این مقام درست است بلکه جمعی از اعلام بآن تصریح نموده‌اند اما نه بآن نحو اطلاق و عموم

که در بادی نظر در کلمات ایشان توهم رفته و در بعضی از ایشان غیر مستقیم داخل
شده باینکه در ابواب مذکوره هر خبر از هر کس شنیده شود چه شنونده گوینده را بشناسد
یا نشناسد و پس از شناختن چه آنکه فاسق بی مبالات باشد یا نباشد بان عمل کنند بنحوی
که سابقا ذکر شد و نیز از هر کتابیکه بدست ایشان رسید چه صاحب آنرا بشناسد یا نشناسد
مؤلف آن بی باک گویا بی باک نویس باشد یا نباشد بعضی اکاذیب صحیح در آن دیده باشند یا
ندیده باشند با این حال از آنکتاب نقل کنند و باخبار آن در ابواب مذکوره عمل نمایند بلکه
باخبار ثبت شده در پشت کتابها و در دیوار مساجد و مشاهد متشبث شوند حاشا و کلا
که چنین اطلاق عمومی در کلمات ایشان باشد یا از سیره و طریقه مرسومه ایشان در آید
بلکه بنا و سیره ایشان بر همان قانون و دستور العملی است که از جانب شرع رسیده و
سابقا بان اشاره شد که نقل نباید کرد مگر از ثقه در مقام نقل لسانی و ثقه ربانی در
مقام اخذ از کتاب و گذشت که مراد از ثقه در اینجا چه ناقل باشد یا مؤلف شخص متحرز
از کذب دارای ملکه راسخه ای است که محافظ و بی ضبط و کثیر النسیان و السهو نباشد
و چون خبری از چنین شخصی شنیدند یا در کتابش دیدند اگر راویان آنخبر تا آخر با آن
اوصاف گذشته متصف باشند حجت شرعی و دلیل فقهی بدست آمده هر کس حسب طریقه
خود و پس در همه موارد بان عمل کنند و اگر تمام رواة یا بعضی از ایشان بآن صفات

نداد ند یا راوی در نزد این شخص شنونده و گیرنده از کتاب بان اوصاف متصف
نیست هر چند احتمال میدهد در نزد این شخص ثقه ناقل یا مؤلف ثقه باشد یا او را
نمی شناسد هر چند روا دارد که مؤلف او را شناخته و ثقه دانسته اینهمه اقسام ضعیف است
نزد مشهور علمای متاخرین و مورد و محل اذن ایشان است در عمل بانها در باب فضایل
و مصائب پس معلوم شد که نقل نکردن علما خبر را مگر از آنکه اطمینان بصدق او داشتند
و نگرفتن ایشان خبر را مگر از کتاب چنین شخصی منافات ندارد با ضعف آنخبر با آن
اصطلاح در نزد آن عالم که خواسته خبر را نقل کند و حاصل کلام آنکه علما از راوی
اول یعنی آنکه از او خبری می شنوند اگر چه در این اعصار بسیار کم است یا صاحب الکتاب
که قصد کردند خبر را از کتاب او بردارند شده نمیشود که آنرا از او بگیرند و بگویند در
کتاب خود ضبط کنند مگر بعد از آنکه بوثاقت او مطمئن شوند و خبر از جهت او عیبی نداشته باشد
جز عیب مذهبی و اگر خبر ضعف و خرابی دارد در سلسله بعد از او است و از اینجاست که هر گز
علمای درست کار که سیر شان در خطوط مستقیمه موازین عدلیه است از کتابیکه صاحبش را
نشناسند نقل نکنند و نیز از کتابیکه مؤلفش بی مبالات و فرقی میان خبر موهون و غیر
موهون نگذاشته و در مقام نقل تمیزی برای آنها مقرر نداشته خبری بیرون نیاورند و در
و از شواهد حسیه این دعوی آنکه عالم جلیل متبحر شیخ حر عاملی با آنکه حسب مذاق اخبار اعتنائی

باین اصطلاح جدید ندارد و بیشتر اخبار موجوده را معتبر بلکه قطعی داند جمله از کتب
اخبار در نزد ائمه مرحوم بود که صاحبان بعضی از آنها را شناخته و بعضی را که شناخته بود
اعتبار و موهون ندانسته و در آخر کتاب هدایه و کتاب امل الآمل اسامی الجمله را ثبت کرده
و در بیشتر مؤلفات خود ابدا از آنها نقل میکند و برای اثبات حکم وهی یا مستحبی هر چند
حقیر باشد بروایات آن کتب استشهاد نموده گر بعضی از آنها را در اواخر عمر شناخته
و از آنها بنای نقل را گذاشته ایشان با این مذاق که چنین رفتار کنند طریقه وسلوک مجتهدین
البته باید خیلی سخت تر باشد بلی گاه شود کتاب کهنه صحیح شده که از نظر علما گذشته بدست
آمده که اطمینان بوثاقت مؤلف بلکه جلالت او از مطالعه آن پیدا می شود لهذا از آن
شود از آن نقل کنند ولکن نه دائمی و نه همه علما و بالجمله فرقی است ظاهر میان اخبار
موهونه بی پا و اخبار ضعیفه باصطلاح متاخرین از علماء چه بسیار اخبار ضعیفه باین
اصطلاح که موهون نباشد بلکه بملاحظه بعضی قرائن در نهایت اعتبار است مثل
قریب بنصف اخبار کتاب شریف کافی و بسیاری از اخبار من لا یحضره الفقیه و اخبار
کتاب نهایت شیخ طوسی که بی سند است و در اصطلاح آنرا مرسل گویند و در عداد ضعیف
مندرج است و کذا اخبار کتب بسیاری از معتمدین مثل ابن شهر آشوب و قطب راوندی
مندرج است و کذا اخبار کتب بسیاری از معتمدین مثل ابن شهر آشوب و قطب راوندی

و ابن طاوس و امثال ایشان که از قسم ضعاف است و لکن موهون نیست و نقل
از آنها در ان ابواب گذشته جایز و مورد اذن علماست و در آن رقم سخنی نیست
بلکه سخن در ان اخبار موهونه و کتب غیر معتمده است که سابقا در میان بود و از نظر
بزرگان علماء گذشته و بآنها اعتنا نکردند و مراجعه ننمودند حتی مثل علامه مجلسی
محدث عصر او و قبل از او و بعد از او نه اینکه آنها را ندیده و بر آن کتب واقف نشدند
قصه زعفر جنی و عروسی قاسم از نظر ایشان مخفی نشده بود و هر دو در روضه کاشفی
موجود و دوم در منتخب شیخ طریحی که مشتمل است بر موهون مثل دفن کردن دستمال
جناب عبد العظیم حسنی را زنده در ری و غیر موهون که گاهی علامه مجلسی در بحار
از آن رقم نقل میکند باین عبارت که دیدم در مؤلفات بعضی از اصحاب ما و از آن
رقم موهون اعراض فرموده که از جمله آنهاست قصه عروسی که قبل از روضه در
هیچ کتابی دیده نشده از عصر شیخ مفید تا آن عصر که بحمد الله مؤلفات اخبار
ایشان در هر طبقه فعلا موجود و ابدا اسمی از آن در آن کتب برده نشده چگونه میشود و نقب
باین عظمت و قصه چنین آشکار محقق و مضبوط نباشد و بنظر تمام آن جماعت رسیده باشد
حتی مثل ابن شهر آشوب که تصریح کرده اند که هزار جلد کتاب مناقب نزد او بود و علاوه
بر آنکه بمقتضای تمام کتب معتمده سالفه مؤلفه در فن حدیث و انساب و سیر و تواریخ این

حضرت سید الشهدا علیه السلام دختر قابل تزویج بی شوهری پیدا کرد که این قصه
قطع نظر از صحت و سقم ان بحسب نقل وقوعش ممکن باشد و اما قصهٔ زنبیده شهربانو
و قاسم ثانی در خاک ری و اطراف ان که در السنهٔ عوام دائر شده پس آن از خیالات
واهیه است که باید در پشت کتاب مزخرفه و سایر کتابهای مجعوله نوشت و شواهد
کذب بودن ان بسیار است و تمام علمای انساب متفقند که قاسم بن الحسن علیه السلام
عقب ندارد بهر حال نظیر این دو قصه در بیانی و اعراض بزرگان فن [illegible] از ان
زیاده است و از این جهت وهن و بی پایی او فهمیده شود و اگر علاوه بر این
معارضه کند با آنها نقل علماء اخیار بانکه خلاف او را نقل کرده باشند ایضاً
وهن فهمیده شود و اگر علاوه بران مضمون انخبر با خلاف امور عادیه
باشد و بحسب عادت نشود آنرا باور کرد مثل انکه عدد لشکر مخالفین قریب پانصد
هزار بود بلکه ششصد هزار سواره و دو کرور پیاده و در آنها مطابق خبر معتبر شامی
و حجازی نبود و همه از کوفه بودند و حال انکه تهیه چنین عسکری برای شداد و نمرود
و در مدت طولانی میسر نبود چگونه در ظرف چند روز برای پسر مرجانه که هنوز استقرار
تمام پیدا نکرده بود میسر شد مصارف عسکر و جمع آوری ماکول و علوفه دواب و حفظ
آنها نیز بحسب عادت محال است البته سستی و ضعف بغایت خواهد رسید و چون این

رقم اخبار ضعیفهٔ بی اصل و مأخذ با این اسباب وهن در کتابی جمع شود بجهت بعضی
اغراض فاسده مثل اظهار کثرت تتبع و اطلاع و آوردن مطالب تازه و برتری
بر مقاتل سابقه منافی برای این مذهب پیدا شود که نتیجهٔ واضحه و ثمرهٔ ظاهرهٔ ان
وهنی باشد عظیم بر مذهب ملت جعفریه و سپردن اسباب سخریه و استهزاء و خنده
بدست مخالفین و قیاس کردن ایشان سایر احادیث و منقولات امامیه را با چنین
اخبار موهونه و قصص کاذبه تا کار بانجا رسید که در کتب خود نوشته اند که شیعه مبنی بر کذب
است و اگر کسی منکر شود کافی است ایشان را برای اثبات این دعوی آوردن کتاب
مقتل معروف [illegible] چه رسد بنظایر آن مثلاً اگر از بزرگان دین ما پرسند که شیخ جلیل
علی بن الحسین مسعودی که از ثقات است و در عصر کلینی بوده نهایت مبالغه که در کشتهای
حضرت سید الشهدا علیه السلام کرده در کتاب اثبات الوصیه است که گفته وَقَد [illegible]
فَقَتَلَ بِيَدِهِ ذٰلِكَ الْيَوْمَ اَلْفاً وَثَمَانَمِائَةٍ پس بعض او هزار و هشتصد تن
بشد و ابن شهر آشوب با آن کثرت کتب و تبحر و اطلاع و محمد بن ابی طالب چنانچه در بحار
نقل کرده عدد را بهزار و نهصد و پنجاه رسانده اند و در این کتاب که تقریباً هزار سال بعد
از مسعودی تألیف شده مقتولین آنحضرت را بسی صد هزار و کشتگان ابی الفضل را به بیست
و پنجهزار و از سایرین نیز بیست و پنجهزار رسانده حکم این تعارض چیست غیر از اعتراف

بلکه نسبت صریح بودن ثانی چاره ندارند سبحان الله چه غرض در این اغراقات که نقل
اکاذیب است اگر بیان شجاعت بشریه انجاب است اثبات آن مطلب حق محتاج به
تمسک بامثال این اباطیل نیست اگر در آن روز صد نفر کشته بودند باز اشجع ناس
بودند سراج منیر و چراغ عالم افروز که خداوند منان برای بندگان مهیا فرموده زیت
فتیله و مدد نور آن از عالم غیب و شجره مبارکه زیتونه لا شرقیه و لا غربیه خواهد رسید
محتاج بامداد به نفط کننده سیاه دزدی شده نیست از کافر بت پرستی نکته گوئی را
باید آموخت جیمز کارکرن هندوی هندی کتابی در تاریخ چین نوشته بزبان آردو
که زبان متعارف فعالیه اهل هند است و آنرا چاپ کرده در جلد دوم در صفحه ۱۱۱
چون بمناسبتی ذکری از شجاعت شده بود این کلام که ترجمه عین عبارت او است
در آنجا مذکور است چون بهادری و شجاعت رستم مشهور زمانه است لکن مردانی
چند گذشته که در مقابلشان نام رستم قابل بیان نیست چنانچه حسین بن علی که
شجاعتش بر همه شجاعان رتبه تقدم یافته چرا که شخصی که در میدان کربلا بر ریگ تفته
با حالت تشنگی و گرسنگی مردانگی بکار برده باشد بمقابل او نام رستم کسی آرد که از
تاریخ واقف نخواهد بود و قلم گرا یارا است که حال حسین بر نگارد و زبان کرا طاقت
که مدح ثابت قدمی هفتاد و دو نفر در مقابله سی هزار فوج شامی خونخوار و شهادت

هر یکرا چنانچه باید ادا نماید نازک خیالی کجا این قدر رسا است که حال و الهای
آنها را تصویر کند که بر سر شان چه پیش آمد از آن زمانیکه عمر سعد به ده هزار سوار
فوج دور آنها گرفته تا زمانیکه شمر ملعون سر اقدس را از تن جدا کرد مثل مشهور است
که دو ای یکی دو باشد یعنی از آدم تنها کار بر نیاید تا دومی بر پشتش در کار نباشد
مبالغه بالاتر از آن نیست که در حق کسی گفته شود که فلان کس از دشمن از چهار طرف
گیر کرده است مگر حسین و هفتاد و دو تن را هشت قسم دشمنان تنگ کرده بودند باوجود
آن ثابت قدم تیر از دست ندادند چنانچه از چهار طرف ده هزار فوج یزید بود که بارش تیر
دیر تشان مثل بادهای تیره طوفان ظلمت بر انگیخته بودند دشمن پنجم گرمی و حرارت آفتاب
عرب بود که نظیرش در زیر فلک صورت امکان نپذیرفته گفته میتوان شد که تمازت گرمی
عرب در غیر از عرب یافت نمیتواند شد دشمن ششم ریگ تفتیده میدان کربلا بود که در تمازت
آفتاب شعله زن و مانند خاکستر تنور گرم سوزنده و آتش افکن بودند که دریای قهار
میتوان گفت که حبابهایش آبلهای پای بنی فاطمه بودند و اقعی دو دشمن دیگر که از همه
ظالمتر یکی تشنگی دوم گرسنگی مثل همراهی دائما بارشاعتی جدا نبودند خواهش و آرزوی
این دو دشمن همان وقت کم میشد که زبانها از تشنگی چاک چاک میکردیدند پس کسانیکه در
چنین معرکه هزارها کفار را مقابله کرده باشند بهادری و شجاعت بر ایشان ختم است

تمام

تمام شد محل حاجت از کلام متین این هندوی بت پرست که بجای خال مشکین در رخ
است در رخسار سفینه کاغذ و سزاوار است که در ستایش او گفته شود بخال هندوش بخشم
سمرقند و بخارا را باموز محسوسه معلومه اشنعیت بحضرت بلکه سایر امصار را بر تمام شجاعان
روزگار با ثبات کرده بدون دست آویز نمودن باموریکه در سستی چون خانه عنکبوت و در
بی ثباتی مانند حباب بر روی آبست شجاعت قوت قلب و ثبات و همت در صف کارزار
و از صفات نفسانیه است که طریق معرفتش همان آثار و علامتیست که گفته نزیادت
کشتار که محتاج بمراجعت دفترهای کهنه و اوراق بی پایه و مایه باشد که در حاشیه کدام
یک عدد مقتولین بفلان اندازه رسیده آنگاه مانند غریق با دو دست بآن متشبث شده
علما بلکه عالمیرا مفتضح نمود و با آنجمله با اعتراف بکذب بودن مطلب نکور و امثال آن که
احصا نتوان کرد شایسته چنان بود که فقهای آنجمن و حارسان شهرستان دین
مبین قلعه متین ملت احمدی و طریقه علویرا بهتر از این حفظ نمایند و این رقم عار و ننگ را
ازان بردارند و دامن پاکیزه کیش جعفریرا از تلوث بامثال این قذارات و کثافات
پاک نمایند و از نشر امثال این کتاب و نظایرش و نقل از آنها را منهی کنند و نگذارند روضه
خوانان که قوه تمیز میان صحیح و سقیم و با اصل و بی پا را ندارند بآنها رجوع کنند و اگر نه نیز فته
در مجالس و انجمنها دعوتشان نکنند و اگر بمجالس دیگران خوانده شدند بانجا نروند و اگر

نه هفته در انجا حاضر شده چون مشغول خواندن شوند محضر اعلاء کلمه حق و نهی فعلی از
منکر بی ملاحظه احدی از جای برخیزند که دران فایده عظیمه است برای تنبیه انجماعت و
پذیرفتن آنچه بایشان گفته شده بناگذاشتن بر درست کاری نه آنکه بنشینند و گوش دهند
و بعد از فراغ دعا خواننده را بکلمه احسنت و طیب الله فاک در جاییکه باید لا فض
الله فاک تمجید و توصیف کنند بلکه علاوه او را دعوت کنند و آنچه گوید و در محضر خواند
اگر چه از خبر یا فتوای بالای منبر باشد بسکوت و تقریر و ایراد نکردن امضا فرمایند آنگاه
داخل در اخبار صحیحه آنجماعت شود بنحویکه اگر وقتی در بلاد دیگر در مجلسی آنخبر را چه
مجهول را خوانده و آخوند بدبخت خجل برگشته که فی البحر خبر است و بصیرتی در این فن دارد
ایرادی کند چنان تنبیهش دهد که بیچاره سخن گفتن از یادش برود و آنچه دانسته فراموش
کند و با نهایت جلادت و قوت قلب با وی بگوید تو بهتر میدانی یا فلان که علامه متفاوض امروز
چنین و چنان است در محضر شریفش خواندم ابداً سخنی نفرمود و ایرادی ننمود تو کیستی
مثلاً صرف میر بخوانی در معقولات چه التصرف میکنی با امثال این کلمات آن بیچاره را دل
سوخته رسوا نماید اینها همه شرح آن یک کلمه است که در خطبه این رساله بآن اشاره شد
که تمامی خرابی از این سرچشمه است چه خوب بود که بزرگان این مذهب که قوتشان مسموع و
حکمشان مطاع است طریقه علمای سلف را از دست نمیدادند و در این مرحله پا بهتر

تشدید و جدّ اکید اهل علم سلف را از دست نمیدادند و در این مرحله و طالبین احادیث
و جامعین و حافظین و ناقلین آنرا بحال خود نمیگذاشتند و استحکام این رشته از دیدار
از همّ عظیم خود قرار میدادند و نقل از کذّابین و وضّاعین و بی باکها و ناقلین اخبار منکره را
مانند جماعت سلف بزبان و نوشتن در رسالهای علمیه منع میکردند و اگر اطاعت
نکند طردش کنند و دیگران را از مصاحبت و شنیدن سخنان مزخرفه او منع نمایند شیخ
نجاشی در رجال خود در حال عبدالله بن زید که معروفست بابو طالب انباری گفته که
او شیخی بود از اصحاب ما و ثقه بود در نقل حدیث و عالم بود بآن و در قدیم از واقفیان
بود و انگاه از شیخ خود ابو عبدالله حسین بن عبیدالله غضایری نقل کرده که ابو غالب
زراری که از بزرگان علما و از راویان ثقة الاسلام کلینی است گفته که من ابو طالب را
می شناختم در بیشتر عمرش واقفی و با واقفیان مختلط بود و انگاه برگشت و امامی شد و
اصحاب ما او را جفا کردند و عبادت و خشوعش نکو بود و ابو القاسم بن سهل واسطی
عدل میگفت ندیدم احدی را که عبادتش نکوتر و زهدش محکمتر و جامه اش نظیف تر
و تنهائیش بیشتر باشد از ابو طالب و از تمام خلق و اسطه خائف بود که مشاهده نمایند
ما او را و عارف شوند بعمل او پس خود را مستور میکرد در خرابها و بیعها و کنایس پس
اگر در آنجاها کسی او را میدیدی یافتی او را در بهترین حال از نماز و دعا و علمای ما

از اهل بغداد او را بغلو نسبت میدادند حسین بن عبیدالله غضایری فرمود ابو طالب
وارد بغداد شد هر چه سعی کردم که اصحاب ما مرا بگذارند که او را ملاقات کنم و از او حدیث
بشنوم مرا اذن ندادند از این رقم حکایات بسیار دارند و در هر باب این قسم حفظ و حراست
میکردند و اینکه گاه تنگ گرفتن ایشان بی محل بود آنهم از روی اختلافات علمیه بود مثل
آنکه دایره غلو باعتقاد بعضی بسیار وسیع بود حتّی نفی کردن سهو و نسیان را از نبی و
امام صلوات الله علیهما غلو میدانستند یا اشتباه در موضوع بود مثل آنکه سخنی بکسی نسبت
داده میشد که سبب کفر یا فسق او بود و این نسبت نزد بعضی اصل داشت و نزد بعضی دیگر
بی اصل هر دو ماجور و مثابند و خدمت بدین کردند بجهة اغراض نفسانیه تنگ گیری
نمیکردند و سخن ما در این قسم مطالب نیست که قابل خلاف و اشتباه باشد و پیوسته میان
علما در آنها نزاع بود بلکه سخن در مطالب مشترکه بین تمام علماست که احدی را در آن
خلافی نیست مثل دروغ گفتن و دروغ بستن و آنچه در حکم آنست چنانچه سابقاً بآن
اشاره شد و این ربطی بفهم متن حدیث یا اشتباه در موضوع ندارد و غرض سدّ این باب است
که در نزد کار بایست مسدود شود و در همه موارد خصوص در این مقام که علاوه بر حرمت سبب
وهن مذهب و افتضاح ملت است که روز بروز بجهة واگذاشتن این جماعت بحال خود دراز
است و قبح اصل دروغ بالمرّه از میان رفته شعر نیکه ابو الحسن تهامی شاعر که در سنه ۴۱۶

وفات کرده در مرثیه فرزندش ساخته در ضمن قصیده طولانی ما کو کبا ما کان
اقصر عمره و کذا الاعمر کواکب الاسحار صریحا در بالای منبر نسبت داده‌اند
بحضرت که در بالای سر جناب علی اکبر خوانده خود در بعضی از کتابهای فقه جدیده دیدم
که در قصه سهام [illegible] انجناب بحضرت نسبت داده با چند بیت دیگر از ان قصیده و برای
جناب ابو الفضل در جنگ صفین و نهروان قضایای عجیبه ذکر کنند که یک کلمه از ان اصل
نیست ابدا ذکری از انجناب در ان غزوات نیست جز در مناقب خوارزمی چند کلمه که در زمان
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام لباس خود را تغییر داده لباس او را در بر کرده و عجب است
ما این ناقل قصه نیز نقل کنند که تا هر قدر عمیق شود در جمع ان متحیر مانده و خلاصه ان که روزی
امیر المؤمنین علیه السلام در بالای منبر خطبه میخواند حضرت سید الشهداء علیه السلام تشنه شد
آب خواسته حضرت بقنبر امر فرمود آب بیاورد عباس در انوقت طفل بود چون شنید تشنگی برادر را
دوید نزد مادر و آب برای برادر گرفت در جامی و آنرا بر سر گذاشت و آب از اطراف میریخت
بهمین قسم وارد مسجد شد چشم پدر بر او افتاد گریست و فرمود امروز چنین و در روز عاشورا
چنان و قدری از مصائب او ذکر نمود و این قصه البته در کوفه بوده و اگر در مدینه بوده باید
اول خلافت انحضرت باشد زیرا که قبل از ان مسجد و منبری برای انحضرت نبود و عمر شریف
حضرت ابی عبد الله علیه السلام در آنزمان زیاده از سی سال بود اظهار تشنگی کردن نزد

اهل مجلس عام و تکلم کردن در اثنا خطبه که هر دو بهشت حرام با مقام امامت بلکه با اول
درجه عدالت بلکه با رسوم متعارفه انسانیت مناسبتی ندارد و جنگ صفین دو سه سال
بعد از ان بود و اگر جناب ابو الفضل در انروز طفل بود این همه قضایای او در صفین چگونه
محقق شد انداختن کودک هشتاد نفر را بهوا بنحویکه هشتادم را که انداخت هنوز اولی
بر نگشته بود و هر کدام بر میگشت با شمشیر دو حصه مینمود از خوارق عادات است که از پدر بزرگوار
نیز هیچگاه ظاهر نشده بود دروغ و مطابق بعضی اخبار گذشته حافظه ندارد و تدلیس هم
میشود خرجی جمع کردن زر و سیم [illegible] را نیز از ایشان برده و پرده شرم و حیا را هم
از ایشان برداشته علم نسب را از جهل خراب کردند و علماء انساب هاشمیین را که سابقا
در این باب چه قدر رنج کشیده‌اند و عمر صرف کردند بی‌پا نمودند و برای ذریه طاهره شهربانو
بهم بافته خصوص برای حضرت ابی عبد الله علیه السلام بعضی را در مدینه گذاشتند و بعضی را
در کربلا شوهر دادند و بعضی را بجهت تصدیق کلام حضرت جبرائیل صغیرهم یمیتهم العطش
در کربلا از تشنگی کشتند و بعضی را در قتلگاه شبیه عبد الله بن الحسن علیه السلام شهید کنند
دیگر خدا داند عدد اینها بکجا رسیده باشد بهر حال این رشته سخن قابل تمام
شدن نیست بر فرض در مجلداتی تمام شود چندی نخواهد گذشت که اضعاف ان اینها پیدا شود
اگر مطالعه و تدبر در این اوراق که امید است خود [illegible] چیزی در اینها باشد اثری

ظاهر و پندی گرفته شد یا در علمای اعلام شوق ورع و سعی پدید آید پس بایست شکر
خداوند منان بجای آورده الا هر که درد دین دارد باید در خلوات بر مظلومی و غربت
اسلام بگرید و از حضرت حقتعالی تعجیل در فرج را از صمیم قلب بخواهد و ما این فصل را بذکر
چند فرع تمام کنیم اول در جواز نقل دروغ از دیگری هر چند ثقه باشد و این بر دو قسم است
اول آنکه نقل کند آنرا بدون بیان آنکه آنخبر دروغ است چنانچه رسم بعضی است که چون فی
الجمله در مقام حفظ ظاهر خود هستند و لکن میل دارند خبر دروغی را که در آن سوزی است در
مجلس اشعار دهند آنرا نقل کنند و بناقل دیگر نسبت دهند و گویند فلان چنین خوانده یا
در فلان کتاب چنین نوشته و در این نسبت دادن صادق باشند و لکن دروغ را باین
لباس بجلوه در آرند و آنرا انتشار دهند و از آن نتیجه گیرند و ظاهراً حکم این قسم حرمت باشد چه
در قبح کذب عقلا فرقی نباشد میان آن و دروغیکه خود گوید و شیخ اعظم استاد الاساتید شیخ
مرتضی طاب ثراه در رساله تسامح فرموده وَلَا يَبْعُدُ عَدَمُ الْجَوَازِ إِلَّا مَعَ بَيَانِ
كَوْنِهَا كَاذِبَةً دور نیست جایز بودن نقل اخبار کاذبه مگر بعد از بیان آنکه آنها دروغست
و در امالی ابو علی پسر شیخ طوسی مرویست که رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس از من
حدیثی روایت کند و او میداند که آن حدیث دروغست پس او یکی از دروغگویان است و مجلسی ره
در بحار گفته که اینخبر دلالت میکند بر عدم جواز نقل خبریکه میداند دروغ است هر چند

نسبت دهد آنخبر را بآنکس که از او شنیده دوم آنکه بیان کند که آن دروغ است یا
دروغ بودن آن برای شنوندگان معلوم باشد و ظاهر شیخ معظم متقدم در آن رساله
جواز است و لکن علامه مجلسی رحمه الله در کتاب عین الحیوة گفته باید دانست که از چیزهائیکه
مذموم است بلکه دغدغه حرمت در آن میشود نقل دروغ است مانند قصه حمزه و سایر قصه‌های
دروغ چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که بدترین روایتها روایت
دروغست الخ و مؤید کلام ایشان است آیات و اخباریکه خواهد آمد انشاء الله تعالی در
مذمت گوش کردن خبر و قصه‌های دروغ بلکه اطلاق خبر متقدم و الله العالم دوم
متولیان اوقافیکه منافع آن معین شده برای اقامه مجلس عزای حضرت سید الشهدا
صلوات الله علیه و روضه خوانی کردن باید مراقب و ملتفت تکلیف خود شوند و منافع
اعیان موقوفه را بحسب قانون شرع انور و دستور العمل واقفین در محل آن صرف نمایند
و بعوض مجلس عزا و مصیبت محفل عیش و معصیت بپا نکنند که علاوه بر آلوده شدن
بگناه خیانت و صرف مال حلال در سبیل معصیت مبتلا خواهند شد باشتغال ذمه بتمام
یا جمله از آن منافع که در غیر محل مصرف کرده و چون بموعد رسید کی بحساب خود رسد در آن وقت
که باید در دنیا بحساب خود رسد گذشته و گذرد که نامه عملش سیاه و دارائیش در مقابل آنچه در
ذمه اش جمع شده تباه است و اگر حساب باخرت کشید حسنات خود را در نامه عمل واقفین خواهد دید

واگر دستش از حسنات تهی است بار گناه و نجاست را بر دوش خویش خواهد کشید و پوشیده
نماند که برای فرشتگان منافع در غیر محل بعضی اوقات واضحه و موارد معلومه است که جای شبهه کار
و عذرخواهی نیست مثل آنکه روضه خوان عمداً خوانی را دعوت کند و اجرت دهد و بهمان خواهد که
او قناعت نماید و مجلس عزا را اگر به ازنه و کریهای از روی وجد و طرب بالعوض کریهای آن سوز
قلب و مصیبت هدیه برای روح واقف فرستد یا روضه خوان دروغگوئی را که در نزد
اهل دیانت و خبره این فن بدروغگوئی معروف است دعوت نماید و مجلس را بدروغهای
او بانجام رساند و غیر اینها از معاصی که بجهة اقامه آن مجالس در انجا پیدا شود و طاعت را
بعصیان و ثواب را بالعقوبت مبدل نماید و چون شرح آنها مناسب وضع رساله نبود عرض
نمودیم و بعضی از اینها مشتبه دارد که برای آن میزانی نتوان بیان کرد و هر کس را که در او دردی
دینی است در وقت حاجت از اهل علم با دیانت و بصیرت بپرسد و تکلیف خود را بفهمد و
مثل متولی وقف بجهة روضه خوانیست وصی که حسب الوصیه از ثلث میت باید روضه خوانی
کند و همچنین آنکه نذر کرده ابتداءً یا بعد از بر آورده شدن حاجتش چند مجلس روضه خوانی کند
و آنانکه در نزد ایشان از بلاد خارج مالی میفرستند بجهة اقامه عزای آنحضرت چه همه اینجماعت
شریکند با متولی مذکور در رعایت آن مجالس بنحویکه گفته شد و الا همه بدرد او مبتلا خواهند شد
نه اینکه تبارک تعالی چشم ما را باز و بعنایات غیبیه همه را سرافراز نماید سیم کتبی که تالیف شده

در ذکر قصه‌های دروغ بغیر قصد از مجعولات هر چه باشد برود و شتم استهزاء انبیاء برای
تمثیل و توضیح بعضی از مطالب علمیه و تکمیل صفات نفسانیه تالیف شده مانند کلیله و دمنه
و رساله مقالات حیوانات کتاب اخوان الصفا و درة التاج قطب شیرازی و نظایر آنها
پس حکم جواز گفتن و نوشتن آن گذشت و چون نوشتن آن جایز شد معامله آن بجمیع
اقسام جایز است دوم آنکه تالیف آن برای افاده مطلب حقی نباشد پس در غالب احکام
مثل حرمت تالیف و نشر آن بچاپ زدن و غیر آن و کتابت آن و خریدن و فروختن آن
با کتب ضلال شریک خواهد بود بلکه معامله با آن بهر عنوان حرام و آنچه در مقابل آن داده
میشود بر دهنده و گیرنده حرام است مگر جلد آن اگر در آن نفع قابلی باشد یا کاغذ در بعضی
صورتهای بسیار نادر و اما حفظ و نگاهداری آن پس اگر علاوه بر دروغ بودن در آن
مفسده باشد و مصلحتی در آن نباشد که بتوان بملاحظه آن مصلحت از آن مفسده اغماض نمود
مثل کتابیکه برای ذکر اخبار فضیلت مرد ظاهر بی زید تالیف شده و وابسته در بعضی صورت
داخل در کتب ضلال خواهد بود پس نگاهداشتن آن جایز نباشد و بایست آنرا تلف کرد و اگر
زمان مفسده نباشد مثل کتاب رموز حمزه و الف لیله و نظایر اینها پس وجوب اتلاف و حرمت
حفظ آن معلوم نیست بلکه ظاهر جواز نگاهداری آنهاست اگرچه جز جلد قیمتی ندارد و داخل
در اموال نیست پس اگر کسی آنها را تلف کرد بمال ضامن قیمت جلد اوست و علامه مجلسی

تبیین آنچه بعد از آن کلامیکه در فرع اول ذکر شد فرموده بلکه قصّهای راستی که لغو و باطل
باشد مانند شاهنامه و غیر آن از قصّهای مجوس و کفار بعضی از علما گفته اند که حرامست استماع
خبری در تأییدان نقل کرده که در خاتمه بیاید و صهر ایشان عالم جلیل میر محمد صالح خاتون آبادی
نیز در کتاب روادع النفوس ایشان را متابعت نموده خاتمه در مذمّت گوش دادن باخبار
کاذبه و حکایات و قصص دروغ و تکلیف شنوندگان مجالس تعزیه داری در گوش دادن
باین صنف از سخنان جمله از روضه خوانان متجری بی مبالات در مقام سخن گفتن خدا تعالی
در مقام مذمت یهودان بلکه منافقین و بیان صفات خبیثه و افعال قبیحه ایشان میفرماید
سَمّاعُونَ لِلْکَذِبِ أَکّالُونَ لِلسُّحْتِ سَمّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِینَ بعد
یک آیه باز اهتمام نموده و فرموده سَمّاعُونَ لِلْکَذِبِ أَکّالُونَ لِلسُّحْتِ یعنی جماعت
شنوندگان اند مر دروغ را یا شنوندگان دروغند برای دروغ گفتن یا هجو قبول کردن و نیز گفتن
گوش دهنده بدروغ بهر حال در این دو آیه کریمه تهدید بلیغی است در گوش دادن سخن دروغ چه
برای نقل کردن آن باشد یا نباشد و چه با پذیرفتن آن باشد یا نباشد و نیز در مقام تعداد
نعمتها که در بهشت بهشتیان کرامت نموده میفرماید لا یَسْمَعُونَ فِیها لَغْواً وَلا کِذّاباً
بنا بر تفسیر بعضی که مراد از کذاب همان کذب باشد پس بهشتیان در بهشت جاودان سخن
لغو بیفایده و کلام دروغ نشنوند پس هرگاه نشنیدن سخن دروغ از جمله نعمتهای بهشتی شد

که خدای منّان بآن بر بندگانش منّت گذارده البته شنیدن آن نقمت باشد و بعقاب
مقابله و مضاده خاصه دوزخیان خواهد بود چنانچه دروغگویان که در دنیا عادت داشتند
در آخرت و موقف قیامت نیز ترک نکنند چنانچه خدای میفرماید وَیَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ
یُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ ما لَبِثُوا غَیْرَ ساعَةٍ کَذلِکَ کانُوا یُؤْفَکُونَ آن روز که قیامت
برخیزد کافران سوگند خورند که ایشان در گور درنگ نکردند جز ساعتی در دنیا نیز چنین دروغ
می گفتند و نیز بعد از ذکر بعضی منافقین که در دنیا در محضر نبوی قسم دروغ خوردند ذکر
عذابیکه برای ایشان مهیا نموده میفرماید یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللّهُ جَمِیعاً فَیَحْلِفُونَ
لَهُ کَما یَحْلِفُونَ لَکُمْ وَیَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلی شَیْءٍ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْکاذِبُونَ
یاد کن ای محمد آن روز که خدای تعالی زنده کند و برانگیزاند ایشان را پس سوگند خورند برای او
یعنی حق سبحانه و تعالی همچنانکه سوگند خورند برای شما در دار دنیا و پندارند و گمان برند
که ایشان بر چیزند یعنی بر حقند و مشرک و منافق نیستند آگاه باشید بدرستیکه ایشانند دروغگویان
در آنچه گویند و بر آن قسم خورند و نیز میفرماید در سخنان دوزخیان روز قیامت ثُمَّ لَمْ تَکُنْ
فِتْنَتُهُمْ إِلّا أَنْ قالُوا وَاللّهِ رَبِّنا ما کُنّا مُشْرِکِینَ انْظُرْ کَیْفَ کَذَبُوا
عَلی أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ ما کانُوا یَفْتَرُونَ پس نبود عاقبت یا غایت معذرت ایشان
مگر آنکه گفتند بحق خدای پروردگار ما که نبودیم ... بنگر چگونه دروغ گفتند بر خویشتن

کم و غایب شود از ایشان آنچه بودند که دعوی شرکت الهیه و شفاعت ایشان میکردند
و عمل و عبادت که بر ایشان مینمودند باطل و نابود شود و نیز چون کلام دوزخیان را در
که آتش را بر ایشان عرضه دارند نقل فرماید که کاش بر میگشتیم بدنیا و تکذیب آیات پروردگار
خود نمیکردیم و از اهل ایمان بودیم میفرماید وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ
وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و اگر باز گردند شان بدنیا هر آینه باز گردند بر آنچه نهی شان از آن
نهی کرده بودند و بدرستیکه ایشان دروغ زنند کاذبند و نیز دلالت کند بر حرمت و قبح
گوش کردن بدروغ آیه شریفه وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ از قول زور اجتناب کنید
بنا بر آنچه گذشت در مقام دوم از فصل دوم که مراد از قول زور دروغ است یعنی
لغویین نیز تصریح نموده‌اند و اگر مراد مطلق کلام باطل باشد که مثل فحش و غنا و غیبت
بهتان را شامل باشد که نیز دخل در آنها باشد و اجتناب متحقق نشود مگر به دوری کردن
از دروغ بهمه جهت چه بگفتن باشد یا نوشتن یا گوش دادن و اگر کسی دروغ نگوید و لکن
از گوش دهنده گفته شود که از دروغ اجتناب نموده و از آنجهت است که بزرگان فقها
استدلال کرده‌اند باین آیه بر حرمت حفظ کتب ضلال که بر گشت غالب آنها بدروغ است
هر چند ... کتب گوینده و مولفهای آن باشد و بنا بر آنکه معنی زور دروغ باشد
آیه شریفه وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ [illegible]

تعالی ذکر فرموده توان استشهاد نمود چه آنانیکه در مجالس دروغ حاضر شوند دو صنف
باشند صنفی برای دروغ گفتن و صنفی برای دروغ شنیدن و شاید دلالت بر صنف دوم
ظاهرتر باشد بلکه بنحوی ... معنی باشد در غیر اشامل است و شیخ صدوق در کتاب اعتقادات
روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از قصه خوانان که آیا گوش دادن بایشان
حلال است حضرت فرمود حلال نیست و فرمود هر کس گوش دهد بکلام سخنگوئی پس بتحقیق
که او را پرستیده پس اگر از جانب خدای تعالی سخن گوید یعنی راست و حق آن گوش کننده
خدا را پرستیده و اگر از طرف ابلیس سخنگوید یعنی سخنان دروغ و باطل گوید پس آن گوش
کننده ابلیس را پرستیده و شیخ عیاشی در تفسیر خود روایت کرده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
در تفسیر قول خدای تعالی وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فرمود گفتگوی
در خدای تعالی است و مخاصمه در قرآن یعنی مراد از خوض در آیات است آنگاه خواند فَأَعْرِضْ
عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ پس روی بگردان از ایشان تا که شروع کنند در
سخنی غیر آن آنگاه حضرت فرمود از جمله ایشان است قصه خوانان یعنی آنها نیز از کسانی اند که
باید از مجالستشان اعراض کرد و سخنانشان را گوش نکرد و روضه خوانان اگر دروغ بر خدا و
رسول و ائمه صلوات الله علیهم بندند داخل در صنف اول است و اگر حکایات کاذبه گویند داخل
در صنف ثانی و شیخ صدوق در کتاب صفات الشیعه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

جزئی طولانی روایت کرده که انجناب برای ابی حفص بن قیس صفات خاصان اصحاب خود را ذکر
فرموده و در عدد آنها فرمود وَیَمُجُّوا اَسْماعَهُمْ اَنْ یَلِجَها خَوْضُ خائِضٍ حاصل ترجمه
گوشهای خود را بسته و باز داشته‌اند از آنکه داخل شود در آن دروغ و باطل یاوه گویان و
مجلسی رحمه الله در عین الحیوة بعد از آنکه قصه‌های است بیهوده را ملحق نموده در مذمت
گوش دادن بآن بدروغهای آن و از بعضی علما حرمت آن را نقل کرده گفته چنانچه در بعضی
کتب معتبره امامیه مسطور و مرویست از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که آنحضرت نقل نمود
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود ذِکْرُ عَلِیِّ بْنِ اَبِی طالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ عِبادَةٌ
وَمِنْ عَلاماتِ الْمُنافِقِ اَنْ یَتَنَفَّرَ عَنْ ذِکْرِهِ وَیَخْتارَ اسْتِماعَ الْقِصَصِ الْکاذِبَةِ وَالْاَساطِیرِ الْمُحَرَّمَةِ
عَلَی اسْتِماعِ فَضائِلِهِ ثُمَّ قَرَءَ عَلَیْهِ السَّلامُ وَاِذا ذُکِرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ
الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَاِذا ذُکِرَ الَّذِینَ مِنْ دُونِهِ اِذا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ
فَسُئِلَ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ عَنْ تَفْسِیرِها قالَ اَما تَدْرُونَ اَنَّ رَسُولَ
اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ کانَ یَقُولُ اُذْکُرُوا عَلِیَّ بْنَ اَبِی طالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ
فِی مَجالِسِکُمْ فَاِنَّ ذِکْرَهُ ذِکْرِی وَذِکْرِی ذِکْرُ اللّٰهِ فَالَّذِینَ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُهُمْ
عَنْ ذِکْرِهِ وَاسْتَبْشَرُوا مِنْ ذِکْرِ غَیْرِهِ اُولٰئِکَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ
وَلَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ یعنی یاد کردن علی بن ابی طالب علیه السلام عبادتست و از علامات

منافق است که میرمد و نفرت مینماید از یاد کردن او و اختیار میکند شنیدن قصه‌های دروغ
و افسانهای مجعوله را بر شنیدن فضایل آنحضرت بعد از آن امام ع خواند این آیه و فی
هدایه را که اذا ذکر الله وحده تا باخر پس پرسیدند از آنحضرت صلوات الله علیه از تفسیر این
آیه فرمود که آیا نمیدانید که پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود که یاد کنید علی بن ابی طالب را
در مجلسهای خود پس بدرستیکه یاد کردن علی بن ابیطالب ع یاد کردن منست و یاد کردن
من یاد کردن خداست پس آنکسانیکه میرمند و گرفته میشود دلهای ایشان از یاد کردن
علی بن ابیطالب ع و شادمان میشوند از یاد کردن غیر او ایشان آنانند که ایمان ندارند
باخرت و مر ایشان راست عذابی خوار کننده و نیز در عقاید شیخ صدوق ره روایت کرده از
حضرت صادق ع پرسیدند از قول خداوند عز و جل وَالشُّعَراءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ
فرمود هُمُ الْقُصّاصُ ایشان قصه خوانانند مخفی نماند اگر سایل از معنی شعرا در این آیه پرسیده
باشد چنانچه ظاهر است و در بعضی اخبار دیگر تصریح فرموده‌اند که مراد شعرا معروف نیست
پس مراد از ضمیر هم یعنی ایشان شعرا باشد یعنی مراد از شعرا قصه خوانانند چون ایشان
مثل شاعر و ناظم دروغ بافند پس مراد از غاوون گمراهانند که متابعت می کنند گوش
کنندگان بقصه‌ها و دروغهای ایشان باشد و نیز دلالت کند بر مذمت و قبح استماع دروغ
آیات و اخباریکه نهی فرموده‌اند در آنها از اعانت بر اثم و عدوان و گناه و عصیان زیرا

که اگر گوش کننده نباشد کمتر دروغگو دروغ گوید پس گوش دهنده اعانت نموده
دروغگو را در ارتکاب معصیت دروغ خصوص اگر او را بجهت آنچه گفته مدح کند و شیخ
صدوق در کتاب معانی الاخبار روایت کرده از حماد بن عثمان گفت پرسیدم از حضرت
امام جعفر صادق ع از قول زور یعنی از تفسیر آیه شریفه و اجتنبوا قول الزور فرمود از
جمله اوست یعنی داخل است در قول زور گفتن مرد بآنکه غنا میخواند احسنت و ظاهر است که غرض
آنحضرت مثال است پس مدح روضه خوان دروغگو بانچه شایع است که بعد از فراغ باو میگویند
احسنت یا طیب الله فاک داخلست در قول زور و نیز دلالت کند بر قبح و مذمت آن استقرا
غالب معاصی که محل آن مانند غالب اقسام دروغ زبانست مثل غیبت و غنا و سب و بهتان
و استهزاء و نظایر آنها زیرا که چنانچه غیبت در شرع حرامست گوش دادن بآن نیز حرامست
و خواندنش حرامست گوش دادن بآن حرامست و سب اولیاء خدا یا مؤمن کفر یا معصیت
است گوش دادن بآن نیز حرامست خدای تعالی میفرماید وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ
إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى
يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ و بتحقیق که فرو فرستاده خدای تعالی بر شما
در قرآن که چون بشنوید آیات خدای تعالی را که بآن کفر میآورند و استهزاء میکنند با ایشان
منشینید در اینحال تا آنکه از آن سخن دست کشند و داخل سخن دیگر شوند و اگر با ایشان

بنشینید در اینحال که بآیات خداوندی استهزاء میکنند پس شما مانند ایشان باشید و برای این
آیه مبارکه بیانی است وافی که بآن ظاهر میشود دخول تمام معاصی در آن و اینکه هر کس مرتکب
گناهی شد باید از آیات الهی استهزاء کرده و چون بسط طولی داشت که مناسب رساله نبود بحال خود
گذاشتیم و چنانچه معلوم شد که شنیدن استهزاء بآیات و غنا و غیبت و سب و تهمت حرام شد بعید است
که کذب سیما اگر بر خداوند و رسول و خلفایش صه باشد محبوب از آن باید و گفتنش حرام و گوش
دادن بآن جایز باشد و اما آنچه در کتاب جعفریات در باب حسن معاشرت روایت کرده از حضرت
علی بن ابیطالب ع که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان بود که هرگاه مردی در محضر شریفش دروغ
میگفت تبسم میکرد و میگفت که او سخن میگوید پس بظاهرش نتوان و اگر نه است چگونه میشود بآن
حضرت نسبت داد که در حضور مبارکش گناهی کنند و منع نفرماید پس شاید مراد دروغ در امور
عادیه بیفایده بوده که بغیر عمد گفته مثل آنکه خبری شنیده و درست نفهمیده یا بعضی از اجزای
خبر را فراموش کرده یا بد فهمیده بوده و امثال این موارد که ناقل خبر دروغست اما گوینده
معصیت نکرده و چون محل حاجت نبوده تکلیفی بآن متوجه نبوده و مفسده نداشت
ردعش لازم نبوده نظیر آنچه شهید ثانی طاب ثراه و دیگران نقل کرده‌اند از ابی موسی محمد بن
مثنی عنزی که او گفت ما قومی هستیم که برای ما شرافتی است ما از عنزه ایم یعنی از آن قبیله ایم
شاید همین قبیله باشد که حال معروفند به عنزه است گفت رسول خدا ص نماز کرد بسوی ما

و این دروغ است و حضرت بسوی قبلهٔ ایشان نماز نکرده و لکن او دروغ و حرام
نگفت بلکه اشتباه کرده چون عنزه معنی دیگر دارد و آن عصای کوچکی است که در تهش
آهنی است و حضرت از او داشت و گاهی در صحرا نماز بجا میآورد و آن عصا را در پیش رو بجهة
استحباب ستره نصب میفرمود و او در خبر دید که صلّی رسول صلی الله علیه و آله الی عنزه حضرت
بسوی عنزه نماز کرد یعنی بسوی آن عصا و او عنزه را قبیله فهمید پس چنان نقل کرد و ندانسته
بآن افتخار نمود و پوشیده نماند که آنچه در این خاتمه گفتیم بیان حکم شنیدن دروغ بود
برای متعارف خلق که در شنیدن ایشان دروغ را مفسده جز ضرر بخود چیزی نباشد و
مفسده دیگری پیدا نشود اما آنانکه پیشوایان بندگان خدا و راهنمایان خلقند بسوی
خداوند عز اسمه و عباد باید پیروی کنند ایشان را در گفتار و رفتار و سیره و کردار و یاد
گیرند از ایشان حلال و حرام و طاعت و عصیان را پس در شنیدن ایشان در مجالس تعزیه‌داری
دروغهای بی اندازه را از روضه خوانان خصوص آنچه متعلق بسیره و کردار و گفتار ائمه طاهرین ع
است مفاسد دیگر مترتب شود که یکی از آنها است داخل شدن این پیشوای دانای که گوش کننده
دروغ است در زمره دروغگویان پس بهر دو مبتلا شد هم دروغگو شده هم گوش دهنده دروغ
زیرا که ما در اقسام دروغ توضیح نمودیم که کذب در اصل لغت اگر چه از صفات لفظ و سخن است
اما در شرع حکم آن جاری است در افعال که از جوارح غیر زبان صادر شود مثل دست و چشم و سر و پا

و همچنین در سکوت و تقریر چنانچه مثال آن گذشت و همین مقام نیز از این قسم باشد زیرا که دانای
مطاع مسموع القول هرگاه بشنود که روضه خوان خبری دروغ گفت و نسبت بی اصل با امام ع داد
و چون نهی از این منکر بی ضرر برای او میسر بود و با اینحالت ساکت شد و منع نکرد بلکه حالش منقلب
نشد و لامحاله سلوکش را با او تغییر نداد که پست ترین مراتب نهی منکر است معلوم میشود آنرا
دروغ ندانسته بلکه بسکوتش امضاء نقل آن کرده پس چنانست که گویا خود گفته و لهذا از جهة خوان
بسکوتش تمسک کند و آنرا برای آنکه بر او انکار کند بدروغش نسبت دهد دلیل صحت خبر دروغ قرار
دهد و بآن منکر را مخذول و محجوج و شرمنده کند و غیر این از مفاسد که در ذکرش مفاسد دیگر است اجمالاً
سکوت متمکنین سبب تجری و بی مبالاتی این طایفه بی انصاف شده حتی در حرمهای شریفه و روضات
متبرکه خصوص حرم صاحب عزا حضرت سید الشهداء ارواحنا و روح العالمین له الفداء در غالب
اوقات سیما در اسحار که موسم گریه و ناله و استغفار است باقسام دروغهای عجیبه گاهی بلوای
مطربه آن محضر انور را تاریک و تابنده افواج ملائکه رحمت را حسب اخبار گذشته از انجا بیرون کنند
بندگان خدا را از حالت عبادت و انابه و تضرع میدارند و در زمره صادین عن سبیل الله داخل شوند
با اینحال کسی ایشان را منع نکند و علاوه گاهی تعجب کنند از عدم استجابت دعا تحت آن قبه سامیه
و ندانند قبه نماند حرمی نماند ملکی نماند فیضی نماند بلکه ملعب بعضی است و ملهی بعضی و مکاسب بعضی
گاهی بسرمایه مال دنیا و گاهی بسرمایه امور دینیه و خرابی انجا حضرت سر این بدکران کرده

بالصت کاذبه طولانی باطل نقالی و کاشی اندکی هست در صحن مقدس شیء مانند ... مشغول گفتن دروغهای معلومه و اضحه و جمعی از او باشی از اول ... شان جمع شده اگر آنچه
مخصل
کثیف محل لعن و سخط حضرت جبار منتقم جل جلاله در بیابان دور از آبادی منعقد میشد بر سلطین لازم
مؤمنین
بود از آن متفرق کنند و از این فعل قبیح منع نمایند چه رسد در صحن شریف که در زیر پا قبور هزارها
محل
اخیار و محل عبرت و پند گرفتن و برای آنها دعا کردن و قرآن خواندن و بالا معراج ملائکه در
ترددو ایشان و اشتغال مجاورین ایشان بگریه و ناله و نماز و استغفار برای زوار امانه آن زوار که ...
مشغول این منکر قبیح است یا معین یا در اوست با چنین قبیح را در چنان انجمن الهی ببیند و میگذرد
واصلا منقبض بقبح آن نمیشود چه رسد باینکه متاثر و غمگین شود چه رسد بآنکه در مقام منع بر آید پس
در حال سزاوار است که ارباب دانش و بینش مجالس مصائب جدیده حضرت ابی عبد الله علیه السلام را ترتیب
دهند
و صدماتی که بر آن وجود مبارک میرسد از زایر و مجاور و خادم و حامل علوم آنحضرت و متعبدین
و مساکین و مؤمنین و غیر ایشان بانواع ذی ... در شب و روز جمع کرده بدست بی‌نوا دلسوز
دهد که در مجالس اهل تقوی و دیانت و غیرت و عصبیت بخواند دلسوزند و بگریند و از خدای تعالی تعجیل فرج
فهو سلطان ناشر عدل و امان و باسط فضل و احسان و قامع کفر و نفاق و عدوان الجواب اللهم عجل فرجه
و سهل مخرجه و صل علیه و علی آبائه الغر البررة تمام شد این رساله شریفه در روز دحو الارض بیست و پنجم ذی القعده
یکی از ایام متبرکه که عید غدیر ... ۱۳۱۹ که در آن جمعه قربانی نوروز شد

حرره العبد المذنب محمد علی الاصفهانی

این کتاب شریف را در زاهدان حضرت حجة الاسلام شیخ محمد کفعمی خراسانی در مهرماه ۱۳۲۸ بعنوان لطف فرمودند اقل الراثین سید عبد الحسین رضیئی

غلطنامهٔ کتاب مبارک

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۳	۱۳	و	بر	۴۸	۱	مسیبه	مصیبه
۵۴	۳		از	۷۰	۲	عیل	یحیل
۷۲	۱۰		وثوق	۷۳	۱	بمها	ذل
۹۳	۲	دوبل	دوبل تمتمه	۱۱۱	۸	حاشیه	بانتمه
۱۵۸	۹		در رشته	۱۵۸	۹	کرفتند	کرفتند
۱۵۸	۹		وذکر	۱۵۸	۱۱	هباه	ولکن
۱۵۸	۱۱	سبا	باید با	۱۵۸	۱۲	سبا	بجویکه ملاقات
۱۵۸	۱۳	سبا	ظاهر الکلا	۱۵۸	۱۳	سبا	تاویل نمود
۱۸۴	۱	ومهولی	موطی	۱۹۰	۷	سیزده	سیزده
۲۰۴	۱۲	[illegible]	وجه بگوید	۲۳۲	۱۵	سبا	لا انجهد
۲۳۲	۱۵	سبا	الورود	۲۳۳	۵	سبا	که در عقد

دریغا که بی ما بسی روزگار ۱۳۳۳/۱۱/۱۱ بروید گل و بشکفد نوبهار (رضیئی)

قد رضی فی ملکی اقل الراثین سید عبد الحسین رضیئی نائینی

برهوش انور سوار منم انکه از فیض رب جلیل بود مهد جنبان من جبرئیل منم انکه فند اقدام بر سپهر شد از فیض فرماند
ماه ومهر منم مرهم داغ شیر خدا منم میوه باغ خیر النسا منم انحسینی که با نفس پاک نبی بارها گفت روحی فداک که وا باب
او سید اوصیا است که را جدا و خاتم انبیا است بجز من که فرزند پیغمبرم بزعم شما کافران کافرم [illegible] بعنی چرا من نام
نیم گر مسلمان من اسلام چیست که انکار دارد بایمان من که نص حدیث است در شان من که کفتی [illegible] وار مکرر
بر ن صغار وکبار منم عین و با شد حسین نور عین حسین از من است منم از حسین چرا بسته شد [illegible] کناهم چه و
تقصیر من چه کل پاره شد بر تنم کهنه دلق چه کردم بغیر از هدایت بخلق برای پلیدی که نسل زنا است برای رسول این
ستم کی روا است بمودید از قتل یاران من چه کلهای خونین بدامان من بجز انکه دنیا طلب نیستم حمیت ندارم عرب نیستم
ایا دشمنان خدا و رسول کنید از سه مطلب یکی را قبول مکیرید اول بمن کار تنك که تا رو کنم سوی روم فرنك از ان شمای بی
ستم عراق عرب تا عراق عجم کر از من نخواهید اسان کذشت بمردی توانم منم از جهان کذشت دویم مطلب از من اکر بکذ
بر احوال اطفال من بنکرید سکینه بمیرد کر از نخطاب چه خواهید کفتن بمحشر جواب کند عابدین العطش العطش علیلست
وار تشنکی کرده غش نمائید حمی بر احوال من دهید ابی از بهر اطفال من سیم مطلبم انکه در هیچ دین روا نیست یقوم ظلم
انچنین که با یکتن این لشکر بیشمار کند جنك مغلوب در کار زار شما صد هزارید و من یکتنم نه یاری خویش در شیونم
نه تنها بر تنهایم در دفغان ز قتل جوانان قدم شدکمان سپاهی زنکین چه جنك اورید ز انصاف دور از مروت بر

در زمان معدلت وامان حضرت شهریاری ظل الله فی الارضین السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان السلطان مظفر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه